

یادنامہ

شہیدان

رحیم نامور

چاپ دوم

شامل

یک «پی افروڈ»

یادنامہ
شہیدان

رحیم نامور

چاپ جدید شامل یک « پی افزود »

سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)

خوانندگان گرامی!

نهضت ملی و ضد استعماری ملت ایران بطور اعم و حزب توده ایران بمعنوان پیشاهنگ این نهضت بطور اخص، در مبارزه بخسای آزادی و استقلال میهن ما و بهبود زندگی هموطنان زحمتکش ما - قربانیهای فراوان داده است. این مبارزه هنوز هم به پایان نرسیده و راه دشوار آن تا نایل به هدف بدون تردید فداکاریهای جدید و بزرگی را میطلبد. انگیزه انتشار "یادنامه شهیدان" از یکطرف حفظ و تجلیل خاطرۀ مردان قهرمانی است که جان خود را در راه آزادی و عدالت نثار کردند و از طرف دیگر گرفتن الهام از سر مشق آنها بیخیزه در شرایط کنونی است که ابرهای تیره ترس و نومیدی و ارتداد بر آسمان میهن مساکینگی میکند.

تردیدی نیست که "یادنامه شهیدان" دارای نقائص زیادی است. زیرا طی پورشها و تاراجهای بی دردی پلایس بسیاری از مدارک و اسناد از بین رفته و گذشت زمان کفک از حافظه و شاید عینی را هم مشکل ساخته است. بهمین جهت از همه آزاد بخوانهان و میهن پرستان، از همه علاقمندان به نهضت ملی و ضد استعماری ملت ایران، از همه اعضا* و هواداران حزب توده ایران تمنا داریم که اولاً هراشتاه و نقصی را که در "یادنامه شهیدان" می بینند متذکر شوند. ثانیاً هرگونه اطلاعی درباره شهیدان نهضت و حزبدارند و یا میتوانند بدست آورند در اختیار ما بگذارند. امید است که بساعلاقه و کوشش همگانی بتوان "یادنامه شهیدان" را که سند افتخار و زنده بودن ملت ماست تکمیل کرد.

شعبۀ تبلیغات و تعلیمات حزب توده ایران

شهریور ۱۳۴۲

پرورش روح تکاپو و قهرمانی

پس از استقرار تسلط خلفای عرب در ایران، مردم ایران در همهٔ زمینه‌ها، سیاست، فلسفه، دین، عرفان، ادب، در برابر مهاجمان غاصب ایستادگی جانانه و قهرمانانه‌ای نشان دادند که مایهٔ فخر تاریخ کشور ماست.

ایرانیان از خاور تا باختر در رزیر و بزم خرم در پنان، جوانمردان، سرخ‌علمان، زنده‌یقسان، شهبان، قرمطیان، اسمعیلیان و انواع جریانات دیگر با سپاه جباران خلفا، در افتادند. نام قهرمانانی مانند بابک، ابومسلم، المنقح، بهافرید، اسحاق سبسی، یعقوب لیث، حسن صباح و دیگران بر ناصیهٔ این عصر میدرخشد.

نه فقط فلسفهٔ عقلی مشاء که ابن سینا بزرگترین مبلغ آن بود بلکه عرفان نوافلاطونی نیز رنگ مثبت و زنده‌ای داشت و مروجین آن مانند سهروردی‌ها و عین‌القشاه‌ها با خطراتند پیشهٔ خود به پیشواز مرگ می‌رفتند.

ولی هجوم نژاد سلجوقی و مغولی و سپس تیمورجغتایی از سوئی و شکست مکرر مبارزات خلقی در نبرد با خلفا و امیران و سلاطین و اشراف از سوی دیگر به ریح آن موج طغیان را بسوی فروکش برد و فلسفهٔ یاش و تسلیم و رضا جای روش نبرد و جهاد را گرفت.

شیوهٔ زندگی و خوشباشی و دم‌راغیمت شدن و سرنوشت آدمی را امری مقدردانستن و گوش وی را بی‌ثمر خواندن و خوار شمردن زندگی این جهان و دل بستن به پند ارها، موجب تنزل و پستی روح و ضعف و مرعوبیت آن شد و کار را بجائی کشاند که عبیدزاکانی، آن طنز نویس جیره‌دست و بزرگوار مسادر رسالهٔ اخلاق الاشراف به کاپه هرجه نیک و ولاست چیز "مذهب نسخ" و هرجه زشت و سفله است چیز "مذهب مختار" خوانند.

طولانی بودن دوران رکود و حتی سیر قهرانی تاریخ، هجومها، خشونت رژیمهای مستبد، رخنهٔ عقاید سخیف به ریح اخلاقیات را ضایع ساخت و نویسی پوسیدگی و تجزیهٔ روحی ایجاد کرد و چاپلوسی و درویشی و تصحیح و جاندوستی غلامانه و تسلیم بزر و آستان بوسی مستکران و انتظار برد و وارو توقع عمل از دیگران و بی‌صبری و بی‌طاقتی و تنگی‌بانی و نداشتن هدف و نداشتن مثنی‌حبابی و امثال آنرا گناه به صفات سایر و رائج تبدیل ساخت.

تردیدی نیست که این روحیات و اندیشه‌ها در ادبیات و آثار فکری و فلسفی مارخنه یافتند و بنیهٔ خود این آثار محبوب حربه نیرومندی برای رخنهٔ آن روشهای پلید در روح مردم شد.

شادروان احمد کسروی در یک سلسلهٔ از رسالات خویش مسئلهٔ تأثیر مثنی‌سنن مذهبی و عرفانی را که در ادبیات مارخنه کرده است مطرح ساخته ولی شادروان کسروی در این طرح جایی ندیحق است و جایی براد خطارفته است. او ذیحق است وقتی خطاب به تسلی معاصر میگوید: این سنن در برینهٔ پارینه راد ستر زندگی امروزی خود ندانند. در عصر ما نمیتوان با فلسفهٔ قضاوتدرو تسلیم و درویشی به عظمت و سعادت رسید. ولی او برخاسته هنگامیکه از روی توقعات عصر ما بارهٔ متفکران گذشتهٔ ما قضاوت

میکنند - در آن ایام شرایط عینی نجات انسان از قید بردگی معنوی و مادی فراهم نبود و باید از خضایم ها و سعدی ها و حافظ ها منون بود که گرچه بشکل انفرادی و انفعالی، بهر جهت درقبال ستم و خرافات و بسود عدالت و انساندوستی مقاومت میکردند - نباید و نمیتوان ارضیه گرانبهای آن راد مردان را با توقعات امروزی سنجید و آنها را طرد و رد کرد - باید آنها را در محیط زمانی و تاریخی خود اوزیایی نمود ولی اگر شادروان کسروی در این مورد بیخفاست، آنکس که میخواهد همه جوانب ارضیه فکری گذشته را بدون هیچگونه نقادی سرمایه روحی و معنوی نسل معاصر قرار دهد و در اینکار متعدد نیز هست نه فقط خطا میکند بلکه مرتکب گاهی عظیم میشود.

تجدیدی نیست که یکی از دلایل متعدد آنکه علی رغم تلاش شصت ساله، هنوز در قید استعمار و استبداد اسیریم، از جمله همین مختصات منفی روحی و اخلاقی است که بصورت سنن در جامعه ما استوار است و بسیاری کسانی که بدون احساس قیاحت و شرم و یاد رک زبان آن، آن روشها را بعنوان زورگی و تدبیر حیاتی بکار میبرند - " دنیا پسر از بزرگ ما چه دریا چه سراب "، " دم را باید غنیمت شمرد "، " این نیز بگذرد "، " چو فردا شود فکر فردا کنیم "، " از هر طرف باد بپاید باد میدهم "، " مانوگر خانیتم نسسه نوکیر باد سجان "، " دستی را که نمیتوانی قطع کنی ببوس "، " الضروما تنج المحظرات "، " الفرار ما لا یطاق " من سنن المرسلین "، " التقیة دینی و دین آباپی "، " لاتلقوا باید یکم الی التهلکة " - اینها مشتریان خروار و نمونه ای از بسیاری است که از کودکی تلقین میشود و نوعی زندگی فرمومایه و موزیانه و خود پسندانه و خالی از شعور و قهرمانی راد را نساخ جانها رخنه میدهد.

و حال آنکه در عصر ما هیچ پیروزی در مقیاس ملی و جهانی بدون داشتن روح سالم و نیرومند و عقل روشن و واقع بین میسر نیست - عصر ما عصر امید است - پیشرفت سریع قوای مولده، تکامل ذخیره کنند ه علم و فن و هنر، پیداری همگانی در پنج قاره، جنبش عظیم انقلابی و رهائی بخش، اعتسلا همه جانبه کشورهای سوسیالیستی و نواستقلال و غیره و غیره منابع این امید است.

عصر ما عصر تاریک قرون وسطائی نیست که در آن قوا و مناسبات تولید و دانش بشری منجمد بود و درد یوار سیاه زمان روزنه نجاتی نمی یافت و ارواح سرگس را به یأس و تسلیم امید داشت.

عصر ما عصر تحقق قهرمانی هاست - عصر قیامها، عصر پیشوایان انقلابی، عصر اندیشه های مثبت و عصر سازندگی است - در این عصر مردمی پیروز میشوند که قدرت و جسارت هجوم به درگذاشته و به رسوم کهن دارند، میتوانند به استقبال مشکلات بشتابند، صریح و آشکاره گو هستند، از جمع و مبهم بافی، از چا پلوسی و زبان بازی متفرند، پر طاقند، براه خود ایقان دارند، هدفی در برابر نهاده اند، مشکلات عظیم مبارزه را متحمل میشوند، در نبرد خود بی گیرند، داوطلب میدان اند، منتظر و قایم نیستند، زیمبار زور نمیروند، به جانبازی قهرمانانه تن در میدهند، بمر دم تکیه میکنند، به آینده مینگرند.

تاریخ چنان ساخته شده است که برای پیشرفت آن قهرمانی ضرورت است زیرا همیشه پیروزی امر نوبا تلاشهای سخت همراه است - نه نیروهای کهن از سیطره و امتیاز خویش آسان دست بر میدارند و نه نظامات نوبا سانی استقراری می یابند - سنت و عادت دشمنان آنهاست - چه بسیار تقالی سخت لازم است تا حقی پیروز شود.

عصر ما عصر پیداری خلفهاست و پیداری خلفها و نشاط آنها بسوی آینده ای بهتر بسا آرمانهای والا نی ملازم است که هیچ انسان شرافتمند شکر فضیلت و ضرورت آنها نیست - سرنگونی بساط استعمار و استثمار، برچیده شدن دستگاه استبداد و زیرکوشی، استقرار صلح و دوستی خلفها،

بسط فرهنگ و دانش و هنر، رهایی مردم از فقر، جهل، بیماری، ترس و سایر ابروی، چنین است
عده ترین آنها .

ولی نیل پایین آرمانهای جلیل کارآسانی نیست . برای اینکار خلق قبرمان و قبرمانان خلق
لازمند تا کوههای مشکلات را از سر راه بردارند ، بید ریخ جانبازی کنند ، جسور به مواضع دشمن هجوم
برند ، با سوختن همه هستی خود شعله نبرد و زندگی را برافروزند . سعادت آمیزی ذهنی و انفسرادی
نیست ، امری عینی واجتماعی است . باید آنرا ساخت و آنهم در مقیاس همه ملت ، در مقیاس همه بشریت
و راه این سعادت نیز از سامان بی سعادت میگذرد .

در تاریخ اخیر ایرانیان از زمان انقلاب مشروطیت کسانی که بد نیال خیر عامه و بهر روزی جامعه
خود راند اگر ند کم نبودند . ملك التکلمین ها ، صیرا سرافیل ها ، خیابانی ها ، پسیان ها ، حیدر عسو

اغلی ها ، دکترا رانی ها ، محمد قاضی ها ، فریدون ابراهیمی ها ، خسرو روزبه ها ، صد ها و هزار ها
تن دیگر . مانده گاه خارا شینی از منن عالی قبرمانی در تاریخ خود داریم که باید موجب اعتلا جانهای
تازه ای بشود . مبارزه با فلسفه یا "س" ، بد بینی ، تردید ، تقدیر ، تسلیم روضا ، درویشی و همه آنچه که
آدمی را از آزاد به اسیر ، از مبارزه غلام بدل میکند يك وظیفه مهم ملی است .

تاریخ عرصه عمل قبرمانان است و قبرمانان پیشگامان خلقتند و خلقها پیروند . آنکه
از بیم عذاب از نبرد گریخت به عذاب ابد دچار شد . در نبرد ، شادی است و افتخار و در تسلیم ، اندو
است و ننگ . آنجا که پای مردم ، پیکار و قبرمانی در میان است فلسفه های شك آلود ، سفسطه های
میهم ، آهسهای درد آلود ، طنزها و ریشخند های موزیانه بخودی خود خورد میشود .

متفکران ، هنرمندان ، نویسندگان و همه کسانی که در پرورش روح جامعه ایران موثرند |
مردم را با روح قبرمانی ، جسارت ، طاقت در مشکلات ، هدف داشتن و آرمان پرستی بهرورید . سنت عالی
استاد وستی ایرانی باید با تکاپوی عمر ، با روح قدرت و جنبش در آیمزد تا عمر بخش شود .
احسان طبری

یاد نامه شهیدان

درآمد سخن

تاریخ طولانی میهن ما تاریخ سرزمینی است که آنرا بحق یکی از کانون های تمدن جهان کهن و یکی از شعبلد اران نامد ارفرهنگ دنیای باستان میتوان دانست . در میان کشورهای که از روزگاران قدیم نام و آوازه ای داشته اند ندرتاً کشوری رامی یابیم که د ارای اینهمه مفاخر جاوید آن تاریخی باشد . معجزا عظمت مقام تاریخی ایران تنهامنوط بدان نیست که در توسعه و پیسش سرد فرهنگ و تمدن دنیای باستان اثری ژرف و پهنابورد داشته و در هر یک از رسته های فرهنگ یادگارهایی اصیل و فنانابذ بر از خود برجای گذاشته است . میهن ما از لحاظ سنت دیرنای مبارزه در راه تحصیل آزادی و تتامین استقلال ملی و ایجاد نهضت های انقلابی و نجات بخش و پروردن قهرمانان نامدار و فداکار که با غرور و افتخار جان بر سر آرمانهای مقدس و انسانی خود گذاشته اند گوی سبقت را از همگان روده است . این یکی از بزرگترین افتخارات جاوید آن میهن گرامی مایباشد و همچون تاجی از زر ناب بر تارک تاریخ پرشکوه میهن مایدرخشد .

در طول سه هزار سال تاریخ مدون زاد و بوم ما دوره ای بر میهن مانگذشته است که اشعاری برجسته از این چنین مبارزات درخشان در صفحات تاریخ حیات کشور ایران نقش نموده و برجای نمانده باشد . میهن ما در سراسر تاریخ پر نشیب و فراز و سرشار از ماجراهای انقلابی خویش بیوسه بانسروه های آهنینی و دشمنان خونخوار و خونریز داخلی و خارجی دست بگریبان بوده و دلیرانه نبرد کرده است . در هر زمان صد ها هزار راه قهرمانان نامدار و پاکنام مانند شعللهایی که در ظلمتکده بدرخشند و نور بیاشند ، در تیرگیهای زندگی اسارت بار و پرازرنج مردم درخشیده اند ، روشنی داده اند ، سخته اند تا راه را بر روندگان دیگر طریقت روشن کنند و در رتو فد انکاری آنها مردمی که اسیر اهرتزان خارجی یا داخلی شده اند ، از آنها الهام بگیرند ، نیرو کسب کنند ، و راه شرافتخندان ، انسانی و عادلانه آنها را دنبال نمایند . مرگ آنها بد یگران و بزندگی نسل های بعدی معنی و مفهوم داده ، و خون پاک آنها نهال آزادی را سرسبز و بارور و برکت خیز کرده است . هر تملی بحرصه رسیده برچم پرافتخار این نبرد سهمگین را بردوش گرفته ، جنگیده ، مجروح و خونین شده ، اما هرگز در برابر هیچ نیروی شیطنانی اعم از داخلی و خارجی بزانو در نیامده ، و لوای پرافتخار مبارزه را از دست فرونگذاشته است . بلکه افتان و خیزان قدمی بجلو برداشته ، اندکی از این راه دشوار را هموار ساخته ، و قبل از اینکه نقش زمین گردد ، این برچم رمانند امانتی مقدس و معنویان یک میراث ارزنده و والا بدست نسل بعدی سپرده است .

بجرت میتوان ادعا کرد که کمتر هرانی در طول این روزگار در زمین توان یافت که مردم این

سرزمین یاغیہ ستمگران و جباران داخلی ، و باہمتظور کوتاہ کردن دست جہانگیران و اشغالکسران خارجی با جنگ و دندان نچنگیدہ و ہمنظور ہستن راہ استیلای ایلغارگران بیگانہ و یاقطع سلسلہٴ فرمانروایان خونخوار خودی عزیزترین گمان خود را قیامی ندادہ باشند .

انعکاس این تلاش دائمی برای تأمین و تحصیل استقلال ملی مانند کمربند زینتی مجموعہٴ تاریخ گذشتہٴ ما را در میان گرفتہ است . در ہر ورق از صفحات تاریخ در روز یک مہینہ خود با سیل پیاسی نہختہا ، با طوفان انقلابات عظیم و بارستاخیزہائی مواجه میگردد ہم کہ نمایندہٴ روح ہر فتح و زندہٴ ملتی سخت کوش، آزادہ و تسلیم نشدنی میباشد . این قیامہا در وجود راد مردان و قہرمانانی نظیر استیاسن ، مانی ، مزدک ، بوسلم ، المقنع ، بابک ، مازیار ، قہرمانان سید اری ، نام آوران مشروطیت از قبیل ستارخان ، باقرخان ، حیدر عوالمی ، صہراسرافیل و دیگران ، با مبارزان دلبند از جنگ جہانگیر اول از قبیل خیابانی ، کلنل محمد تقی خان ، میرزا کوچک خان ، و شہیدان نہضت معاصر از قبیل دکتر ارائی خسرو ریزہ ، و صدها راد مردان دیکر متجلی میگردد . ایشاہمہ ظہیر بزرگی و شرف و مردمی و یکہ تازان میدان جانبازی بودہ اند . نہ غیہ و استیلا ، اسکندر مقدونی ، نہ ایلغار عرب باد یہ نشین ، نہ حملہ و کشتار و حشاشانہٴ جنگجوی و تیمور ، نہ ہیمنہٴ حکومتہای مستبدہٴ قبل از مشروطیت ، نہ استبداد نظامی رضاشاہ ، نہ حکومت پلیسی و خونین محمد رضاشاہ و شکنجہ گاہہای قرون وسطائی او و نہ هیچ قدرت دیکری نتوانستہ است ملت ایران را از پای در آورد و از کوشش و تلاش برای درہم شکستن زنجیرہای تیرہ بختی و اسارت بازدارد . در حیوہٴ سلطہٴ تیروہای اہرمینی در لحظاتی کہ ہمہ کس چیز سکوت مرگ در این سرزمین آثاری از جوش و خروش زندگی نمیدید ، درد قایتی کہ ملت را پایمال شدہ و برای ہمیشہ مغلوب و مقہور گمان میکردند ، ناگہان امواج بیابیی طغیانہا و طوفان انقلابی این انیانس بظاہر آرام را متلاطم ساختہ و سکوت درد انگیز را مبدل بخروشی رعد آساکردہ است . مردم ایران بیای خاصستہ اند ، قہرمانان از بین آنہا و از اعماق ظلمت زندگی اسارت بار اجتماع ما بیرون جہیدہ و ہر غریت ترس و یابی نہیب در ہاش زدہ ، بیخ سکوت راد رہم شکستہ و دیرانی تازہ از یک نبرد عاد لانہ را آغاز کردہ اند .

خاطرہٴ این قہرمانان راہ آزادی ، این سیماہای تابناک مہین ما کہ انعکاس دہنسدہٴ آرزوہا و مطالبات عمومی خلق خود بودہ اند ، شور انگیزترین ہیچانہای مقدس انقلابی راد ردین مہا برمی انگیزد . ماد بر بخروش انسانہای واقعی می بینیم . اعجوبہ ہائی کہ ابہت و سطوت د شمعسن خو نخواستار تزلزلنی در ارکان آزادی اشہا وارد نیارود . اگر دشمن درندہ موفق شد با خنجر غریو خیسانت گلوی آنہا را بدرد ، اما ہرگز نتوانست بانگ سرودہای حماسہ آمیز راد رخنجرہٴ انہا بشکند و آنسرا بہ زنجیرہٴ استرحام عجز آمیز و یا مس آورم بدل سازد . اگر جلادان نیروہای اہرمینی توانستند سینہٴ آکندہ از مہر و صفای روشن از فروغ ایمان آنہا را بشکافند ، اما ہرگز موفق نشدند بپروچ غلبہ نماید بر آنہا دست یابند و شعلہٴ نوریان امید بقرای تابناک راد ردل و جان آنہا خاموش سازند .

ممکن نیست کسی منتسب ب سرزمین پرافتخار و قہرمان بروری چون ایران ، این مہد آزادگان و آزاد مردان باشد و در ہر نقطہٴ جہان بسر برد از این انتساب در خود احساس یک د نیاغور و سرافرازنی نکند و ہر دم مرغ لشی در ہوای مہین ستم دیدہٴ قہرمان بروری کہ اینک دوز بزرگچکہ د شمعسان قدر ہ بندرنج میرد بیرواز نیاید . این غریمتد مس ماراد رہر کجاکہ ہستم د بہر اہر یک وظیفہٴ خطیر قرار میدہد : باہمان اندازہ و مسائلی کہ در دسترس داریم برای تحقق بخشیدن بہ آرمان انسانی و والای آنہا کہ این میراث عظیم و گرانہبار ابرای ما ہر جای گذاشتند ، کوشا باشیم - این راہی است کہ سرنوشت



ستارخان



حیدر عمواقلی

ما سرنوشته يك نسل رنج دیده ، خونین و مہجرح در برابر ما قرار داده است . باید این راه را بسا شایستگی طی کنیم .

یکی از شہر انگیزترین تجلیات این روح قہرمانی و آزادگی راد نہضت استقلال طلبانہ معاصر و نقطہ مرکزی آن راد تاریخ پر نشیب و فراز و غرقہ در خون حزب تودہ ایران میتوان یافت .
حزب ماحزب شہیدان راہ آزادی و استقلال ایران ، خود را بحق وارث این سنت مقدس و حافظ این میراث بزرگ وارجمند و ادامه دہندہ این راہ حق طلبانہ ، عادلانہ و انسانی میداند .
حزب ماجانشین بلا فصل حزب کمونیست ایران و د نہال کنندہ نبرد انقلابی سہمگینی است کہ از پنجاه و چند سال قبل بین مردم حق طلب میهن ما و نیروهای ارتجاع سیاہ و مرکز ثقل این نیرو ہا یعنی در سار فاسد سلطنتی درگیر شدہ و هنوز بسر انجام منطقی خود نرسیدہ است . تشکیل حزب تودہ ایران بمنزلہ وارث بالامتدحقات این سنن انقلابی کہن از واقعیتہای معنی و در د ناک زندگی خلفبای ایران سرچشمہ میگرد و خود يك ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی بود . د پالکتیک تاریخ چنین اقتضاد است کہ لمہیب این شعلہ فروزان از اعماق تیرہ استبداد رضاخان و حکومت پلیسی او زبانه کشد .

نصل اول - حکومت مطلقہ رضاشاہی

نظام ارباب و وحشت

رضاخان پہلوی قطع نظر از ماہیت عینی رژیمی کہ در زمان او جانشین نظام بنگلی عقب ماندہ و قرون وسطائی دوران قاجار گردید ، با پشتیبانی امریالیسم بریتانیا کہ پس از چنگ جہانگیر اول مالک رقاب عرصہ سیاست در مشرق زمین بود ، بناج و تخت سلطنت رسید . وی چندی پس از استقرار حکومت خود در زیر سرپوش فریبندہ استقرار امنیت ابتدا تمام ہستہ های انقلابی راد اطراف و اکنساف ایران سرکوب و خلقہای ایران را بتدریج در مقابل قدرت مسلح خود خلع سلاح کرد . در جہان پنج سالہ اول سلطنت او احزاب و جمعیتہای دموکراتیک و ملی مورد تعقیب قرار گرفتند ، از ہم پاشیدہ شدند و رہبران آنها بہ تنگنای زند آنها روانہ گردیدند . قدرت پلیسی بطرف تمرکز و وحشت انگیزی رفت . ملی هنوز ہمہ اینہا کافی نبود . ہر زمان بیم آن میرفت کہ شعلہ سرکشی و طغیان علیہ سلطنت مطلقہ رضا شاہ از گوشہ ای ہر افروختہ گردد .

بمنظور مقابله با ہرگونہ حادثہ احتمالی و برقراری سکوت مطلق و بردہ وار در سراسر ایران در سال ۱۲۱۰ از طرف مشاورین رضاشاہ کہ از نشو و نغای ہرگونہ فکرمترقی و آزاد یخواہانہ در ایران در بیم مرگبار سر میردند ، مواد قانونی بوی دیکتہ شد و شاہ آنرا بدست مجلس دست نشانده خویش بتصویب رسانید کہ دکرارانی بعد ہا بحق آنرا قانون سیاہ نامید .

قانون مزہر در خرداد ماہ ۱۲۱۰ از تصویب گماشتگان رضاشاہ گذشت . شاہ بدینوسیلہ بزرگترین قانون شکنی ہزاراد ریبرایہ ای از قانون می آراست . وی بمنظور استوارکردن پایہ های حکومت مطلقہ و مستبدانہ خویش خود را نیازمند آن میدید کہ آخرین ضرسہ ہارا بدست او این قانون یسہ نہضت نجات بخش ملی ایران وارد سازد ، آخرین ہستہ های مقاومت مردم را از بین ببرد و ہرگونہ امکان تجدید فعالیتہای سیاسی راد را بایران منتفی کند . خواست وی در این رہگذر با اساسی ترین و مہمترین نیازمند بہای سیاسی بریتانیا مطابقت کامل داشت . در قلمرو سیاست جہانی بریتانیا ایران میبایست یکی از حلقہ های زنجیر محاصرہ اتحاد شوروی را تشکیل دہد و راہ وصول باین منظور نیز عبارت بسود از

منکوب و مرکوب ساختن هنر نهضت آزاد یخواهانه و استقلال طلبانه در ایران از طریق برقراری دیکتاتوری نظامی پلیسی شدی که روح وجود آن و تکرمردم را هم زیر نظر بگیرد. این کاری بود که بیشتر و بهتر از هر کس از عهد رضاخان میرنچ برورد و دستگاه قزاقی تزاری ساخته صرد اخته بود.

بد نبال تصویب این قانون دستبرد های تازه به مجامع دموکراتیک ملی و مسعت یافت. حلقه محاصره حلقه های ایران تنگتر شد. تمام مراکز کارگری یکسره تحت نظارت قرار گرفتند. بقایای جمعیت های سیاسی مورد تعقیب شدید تری واقع شدند. بتدریج ایران بیک محیط مختنق و بیک قبرستان خاموشان تبدیل میشد. عده بیشتری از افرادی که بعلمت افکار مترقی در مظان بدگمانی پلیس بودند روانه کسج زندانها گردیدند و بزندانها انبیا سیاسی سابق ملحق شدند. از بین آنها چندین تن در اثر سختی شرایط زندان و شکنجه های وارده و بی غذائی و نقد آن وسائل درمان بهنگام بیماری تلف شدند و شهید استبداد رژیم رضاشاهی گردیدند. مسلما بیان نام و نشان همه آنها که بدفعات مختلف در گوشه و کنار ایران مورد تهاجم و حشیمانگی پلیس واقع گردید و در سایه حال های زندان جان دادند، بعلمت شرایط خاصی که در آن زمان حکومت میکرد و انتشار هرگونه خبری رادراین زمینه غیر ممکن میساخت، برای ما مایوس نیست. در اینجا تنها بجزگرمه و دی از شهید ای شناخته شده رژیم رضاشاهی اکتفا میشود.

سید محمد اترابی - از اهالی اردبیل، آموزگار بدستان که پس از گرفتاری بزندان قصر قاجار انتقال داده شد. وی پس از چندی بعلمت کمبود غذا و شرایط بد بگرتوان فرسای زندان بیمار گردید. اداره زندان از هرگونه اقدامی برای مداوای او خودداری کرد و سرانجام وی با فوجی ترین طوری بسدر رود حیات گفت.

سید محمد تنها - وی کارگر چاپخانه و عضو کمیته ایالتی حزب کمونیست در اصفهان بود. بعدا وارد کارخانه نساجی وطن شد. در سال ۱۳۱۰ به آبادان رفت و در شرکت نفت آبادان مشغول کار گردید. ولی خیلی زود اسیر ام پلیس شد. اورا به تهران بزدان قصر قاجار فرستادند. او نیز بعلمت بدی وضع سلول زندان و بی غذائی بیمار گردید. پلیس نه تنها خود برای مداوای او هیچ اقدامی نکرد بلکه هرگونه ملاقاتی را با وی ممنوع ساخت تا رفتای زندانش نتوانند امر از مرگ برهانند. آنها پس از اندک مدتی خبر مرگ این عضو مبارز را شنیدند.

محمد حجازی - او نیز کارگر چاپخانه، عضو حزب کمونیست ایران و رهبر اتحادیه های مطابع بود. مردی بود جسور و سرسخت و با ایمان. بهمین جهت از نخستین روزهای که بزندان افتاد در معرض سخت گیریها و محدودیتهای کشنده قرار گرفت. طولی نکشید که بیماروزمین گیر گردید. تلاش سایر زندانیان برای رسانیدن او و اوغذا باو بجائی نرسید. ملاقات با وی ممنوع شد. پلیس بدینطریق با تعدد و حشیمانگی او را در کام مرگ افکند. این دستگاه جنایت بسپار کوشید که فاجعه مرگ او را پنهان نگهدارد. ولی این خبر مخفی نماند و بموقع خود انعکاس جهانی علیه رژیم خونین شاه پهلوی بسوجود آورد و گوشه ای از تهمتهای شهروانی رضاشاه را برای جهانیان فاش ساخت. بسیاری از طبیبان و معات مترقی علیه این جنایت صد ابا اعتراض بلند کردند.

علی شرقی معروف به وهاب زاده - وی کارگری بود از آزاد باچان. یکی از افراد فعال و فد انکار حزب کمونیست ایران بود که در معادن نفت جنوب کار میکرد. در شرایط وحشت زای رژیم رضاشاهی نیز وی دست از مبارزه بسود همزنجیران زحمتکش خود نکشید. پلیس او را هم بدام افکند و بزندان قصر اعزام

داشت. در آنجا همان شرایط توانفرسای عمومی اورانیز پس از اندک مدتی ازبای درآورد.
محمد باقر صادقی پیر - کارگری بود اهلی اردبیل. بعلمت فعالیت‌های سیاسی به تنگنای زندان
 قصر کشیده شد و در آنجا چهار سرنوشت رقت بار دیگران کردید.

اینها کسانی هستند که بانام و نشان در زندان پلیس رضاشاهی در راه آرمان و ایمان خویش
 جان سپردند. غیر از اینها تعداد زیادی افراد و فعالین دیگر بدون نام و نشان در زندان‌های مرکزی
 شهرستانها جان دادند. عده زیادی آنقدر در زندان ماندند تا شهریور ۱۳۲۰ فرار رسید و از زندان
 آزاد شدند.

حلقه محاصره مردم و محافظان آزاد یخوای بدین نحو تشکر کردید. طولی نکشید که سراسر میهن
 مایک زندان بزرگ، بقبرستانی که سکوت مرگ در آن حکومت میکرد مهمل گردید.

فصل دوم - دکتر ارانی

حکومت رضاشاه موفق شد سازماهای متشکل
 انقلابی را از هم بپاشد، تشکیلات کارگری را برهم زند و
 آزاد مردان را به سلول‌های تیره و ننگ زند آنها
 بکشاند. اما هرگز نتوانست شعله تابناک عشق مردم به
 آزادی را از تابش و نورغ بازدارد. در همان موقعی که شاه
 ود ستگاه حکومتی او کار را پایان یافته و جهان را بر مراد
 خویش می‌انگاشتند، بار دیگر برچم مبارزه بدست یکی از
 فرزندان نامد اراکیران، از هم شهریان ستارخان و
 حیدر عباوندلی - دکتر ترقی ارانی برافراشته شد.



دکتر ترقی ارانی

دکتر ارانی یکی از چهره های تابناک میهن ما
 و یکی از همبران شایسته مبارزات خلق ایران است.
 در روزهای تیره و تاری که اکثر صاحبان قریح و
 استعداد در جستجوی تبعیبات تازه ای برای عرش
 تعلق به آستان دیکتاتور بود، مداحان فرومایه برای
 عرش سخیف ترین و نفرت آورترین ندیحه ها بساهم
 مسابقه داشتند، در لحظات وحشت زائی که فجاجع و
 جنایات رژیم دیکتاتوری شاه راد بر زیر پرده ای از دروغ،
 سفه منتهی، قلب حقایق و سد ایح چاکرانسه
 می پوشانیدند، دکتر ارانی طبع فساد و آلودگی محیط و
 نظم و حیسانه اختناق و فشار بریای خاست و صدای

رسای اعتراض وی طبع جنایات رژیم رضاخانی سکوت وحشت زای آن دوران را درهم شکست.
 شخصیت علمی و اخلاقی ارانی او را در موقع معناری در تاریخ مبارزات قرن اخیر قرار میدهد. وی
 استاد علوم شیمی و فیزیک بود. با تبحری که در این رشته داشت اصول و موازین مارکسمتی را در تطبیق با
 این علوم مطرح میساخت. دکتر ارانی رامیتوان آنچنان کسی دانست که اصول مزبور را بصورت منظم و

مترکزی در مقیاس کشور اشاعه داد.

در يك دوره کوتاه حربه وی در این عرصه نبرد، مجله د نیابد. وی در جامه بحث فلسفی که هنوز برای سردمداران رژیم و سانسورچیان قابل فهم و درک نبود، از طرفی مانی مارکسیستی را ترویج میداد و از جانبی صد اعتراض طبعی رژیم استبدادی رضاشاه بلند کرد. مجله د نیابد نمیتوانست تا مدت مسدیدی بصر خود ادامه دهد. مندرجات آن مواضع ایدئولوژیک طبقه حاکمه را در هم میکوبید. نه اینتلیجنت سرزمین انگلستان که معلم و مربی دستگاه پلیسی رضاخانی بود و نه شاه و اطرافیان وی و سردمداران پلیس نمیتوانستند تا مدت زیادی پراهی که این مجله میپیمود در جهالت بمانند. دنیا توتیف شد.

ارانی آرام نماند و بغضالیت خود ادامه داد. اودر رهبری حزب کمونیست ایران شرکت مؤثر داشت و بویژه نقش برجسته ای را در جلب روشنفکران به اندیشه های مارکسیستی ایفا نمود. در وحشت حکومت مطلقه رضاخان این کار منزله بازی کردن با جان بود. طولی نکشید که جنگل د سنگاه پلیسی شاه در گریبان ارانی و یاران او فرو رفت و آنها را که بعدها بگروه پنجاه و سه نفر موسوم شدند بزند ان کشید. دکرارانی در درون زندان و در شرایط شکنجه گاههای مختاری نیز شایستگی اخلاقی و علمی خود را در رهبری انقلاب بیحتم رسانید. هول و هراس و شکنجه د زخمیان شاه نتوانست او را از اندیشه ادومه مبارزه بازدارد. در لحظاتی که نازیانه خاراگین د زخمیمان بریکر او فریادی آمد و آنرا شرحه شرحه میکرد، او ای اندیشید که چگونه میتواند چراغ امید به آینده روشنی را که در برابر طوفان وحشت زای مظالم حکومت شاه قرار گرفته است در دل یاران خود زنده و تابناک نگه دارد. او از هر فرصتی بظنون تجسس هر چه بیشتر تمام این عده با مصالح امید و ایمان و نگه داشتن آنها در مواضع انقلابی خودشان استفاده میکرد. به آنها امید و گرمی و روح میداد و باروشن بینی د اهیانه سپنجی بودن در آن اختناق رضاخانی را برای آنها روشن میساخت. بارها او را به سلول انفرادی افکندند و به زجر و شکنجه اورد اچند. اما او هرگز از این راه پرافتخار سر نمیچید و از رهبری یاران خویش باز نایستاد.

شرح محاکمه و دفاع د کرارانی یکی از درخشنده ترین فصول کتاب زندگی پرفروغ اوست. د کتر ارانی درد ادگاه د دون شان خود میدانست که موضع دفاعی بخود بگیرد. دفاع وی که بر محدود دفاع از عقیده و دفاع جمعی از همه همراهان اودر میزد بشکل ادعائیه پرشوری طبعی د سنگاه حکومت شاه درآمد.

در جهان آنروز که فاشیسم د رتاخت و تان بود و د کشور ما استبداد سیاه و موحشی تسلط داشت، دفاع قهرمانانه ارانی یکی از درفش های خیره کننده روح آزادی پرست مردم ایران بود. دفاعی ارانی را میتوان در ردیف عالیترین مدافعات انقلابی آن دوران مانند دفاع گمورگی د پیترو ف رهبر نقید ملت بلغارستان در ادگاه نازیهاد رلا بیوزیک دانست. در این دفاعیه ارانی صحت مشی کمونیستها و کهنوت تاریخی مخالفین آنها را اثبات کرد و د فضای مختنق حکومت رضاشاهی بانگ ایران انقلابی، بانگ رنجبران کشور بلند کرد.

بعلمت همین سرسختی و پایداری انحراف ناپذیر و این روحیه انقلابی و مبارزه جویی وی خشم و کینه تمامی دستگاه حکومتی رضاشاه را طبعی خود پرا نگیخت. بارها او را بآباد میبندید به جسد کشانیدند. عزیزنجیر شکنجه افکندند، کوشیدند تا با هر قساوتی که ممکن باشد او را بزانو در آورند یا از بین ببرند. اما وی تا آن حد بر فراز همه این تیهکارها قرار داشت که هیچ نقشه شیطانی نتوانست زانو

هفتش را بپزند . با پنجهت در خمیان تصمیم گرفتند او را از بنای در آورند و طومار زندگی افتخار آمیزش را در هم بپزند . با تعدادی شیطانان او را در سلولی که جایگاه يك بیمار تبخوسی بود افکندند و چون وی بیلا باین بیماری خطرناک شد با ساختن دلی حیوانی هر نوع مد او را از او دریغ داشتند و چراغ غر شروع بخش ارازی را در روز ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ خاموش کردند .

فصل سوم - تشکیل حزب توده ایران

دشمن امید داشت که با مرگ ارازی مشعل فروزان مبارزات ملی مردم بیکباره و افلا برای مدتی طولانی خاموش ماند . این پند ارازلهانه در مراسم جریان تاریخ گریزانه فکری فرمانروایان مستکبر و حکومتهای فاسد و ضد ملی بوده است و در مراسم جریان تاریخ نیز بطالان آن به ثبوت رسیده است . مردم متشنه آزادی و استقلال بودند . آتش در زیر خاکستر نهان بود . طوفان جنگ جهانی سوم در این خاکستر زبرپراکنده ساخت . رژیم پامی رضاشاهی در چارسراسمی کردید . بروی ویرانه های سازمان متلاشی شده سابق و بدست همزمان د کتر ارازی پایه حزب توده ایران گذاشته شد - حزبی که بقوارث سنت های مقدس مبارزات قرون گذشته ، وارث انقلاب نیمه تمام مشروطیت ، و وارث افتخارات حزب کونیت ایران بود ، حزبی که از همان نخستین گام هر سطر تاریخ زندگیش با خون

عده ای از زنده ترین فرزندان پر خاشجو و مبارز میهن مانوشته شد .
بدست حزب توده ایران پایه انقلاب فکری عظیمی در ایران بنیاد گذاشته شد - آنچه ان انقلاب معنوی و ژرف و پهنایی که سبب خروشان طوفانها و حوادث خونین پیمایی هم نتوانست آثار آنرا از صفحه زندگی مردم ایران زایل کند . بنحوی که تاریخ فعالیت بیست و دو ساله این حزب خود قسمتی ، و قسمت مهمی ، از تاریخ عمومی مبارزات حق طلبانه میهن ماراد را طول این مدت در بر میگردد . این پیروزی درخشان چه در عرصه سازمان دهی و چه در پهنه ایدئولوژیک آسان و آرزو آن بدست نیامد . ارتجاع سیاه ایران که هم اکنون محمد رضاشاه در قلب آن قرار دارد با تمام امکانات وسیع خود کوشیده است تا بزرگترین فعالیت را که اجانبه ممتازترین خواص اساسی حزب توده ایران را تنفی کند . خاصیت میهن پرستی ، حقانیت آن و ایمان باین حقانیت را که اهرم فعالیت انقلاب ناپذیر بیست و دو ساله حزب توده ایران بوده است انکار نماید . اما هر ورق از تاریخ پر نشیب و فراز این حزب در سراسر دوران بیست و دو ساله عمر آن پاسخ شایسته ای باین هرزه درائی هاست .
بسیست و دو سال است ظلم درد ست دشمن است و نه تنها ارتجاع ایران بلکه مجموعه دستگناه امپریالیستی و سازمانهای وسیع تبلیغاتی آن برای درهم شکستن حزب ما از ارتکاب هیچ جنسایستی خودداری نکرده اند . حزب ما بارها در جارد ستبردهای راهزنانه حکومت پلید شاه گردیده و در هر بار ده ها هزار زهبارزان حزب ما جان برکف در راه تأمین استقلال ملی و آزادی مردم میهن خویش خون خود را نثار کرده اند . در حالیکه احزاب فرمایشی و دلبستی از حزب "اراد ملی" سید ضیا الدین و حزب "عدالت" و حزب "دموکرات" قوام السلطنه گرفته تا احزاب درباری ملیون و مردم کسه یکی پس از دیگری بعد از آن آمده و با وجود برخورداری کامل از حمایت پول دربار ، شمشیر سازمانهای انتظامی و پشتیبانی آشکار نهان استعمارگران ، چون بین مردم هیچگونه پایگامی نداشتند . بسا کوچکترین باد مخالفی از میدان بد برفته اند ، حزب توده ایران - حزب طبقات زحمتکش و مترقی جامعه مانند صخره صفا بر جای خود استوار مانده و علیرغم همه ضربه های مریکاری که بآن وارد آمده

همچنان موجودیت خود را حفظ کرده است .

این پیروزی را حزب توده ایران از طرفی مدیون حقانیت راه خود ، درستی جهان بینی بشری و ستانه ، و آن هدف والا و شرافتمندانه و انسانی است که هنگامی مادر راه تحقق بخشیدن به آن مبارزه میکنیم ، و از جانبی مدیون فدائیکاری قهرمانانه شهیدان* بیشمار است که در طول این مدت نه تنها آزادی راباخون خود آبیاری کرده اند و مرگ هم با همه هیمنه رعب انگیز خویش خود را در برابر آنها فکیر ناتوان دیده است .

تعداد این قهرمانان یکی دو تا ده تا و صد تا نیست که بتوان همه آنها را در این چنان نام برد . بخصوص که حزب مادر شرایط اختناق مدیوم و هجوم با حمله های بدون انقطاع که در هر دوره باعث از بین رفتن اسناد و مدارک مربوط به مبارزات آن دوره شده است تاکنون نتوانسته است فهرستی که بطور نسبی کامل باشد از این شهیدان تهیه کند . بجزئیت میتوان ادعا کرد که طی تاریخ چند قرن اخیر میهن ما هیچ حزب و جمعیت دیگری را نمیتوان سراغ گرفت که نتوانسته باشد در اندک مدت اینچنین در قلمب اجتماع نفوذ کند و اینچنین مورد خشم کین توزان و دشمنان مردم قرار گیرد .

مادر این چنان سعی میکنیم بطور عمده از گروههایی که در جریان عده ای از عده ترین حوادث این بیست و دو سال شهادت رسیده اند یاد کنیم .

۱- قهرمانان قیام خراسان

نخستین گروه این قهرمانان در جریان قیام عده ای از افسران خراسان شهادت رسیدند . در این فاجعه جانگداز اسکندانی و ۴ تن دیگر از افسران و دوسه سرباز بهنگام عبور از جلوس پاسگاه زاهد امری در کیند قاپوس مورد شلیک دستگاه ادم کشی حکومت جبار و فاسد مرکز قرار گرفته بشهادت رسیدند .

جریان واقعه از این قرار بود: عده ای از افسران میهن پرست و آزاد بخواه که از فساد بی پایان دستگاه فرماندهی ارتش و شرایط اسارت آمرحاکم بر تلیه سازمانهای ارتشی بچنان آمده و طالب ایجاد تحولاتی در اوضاع میهن خود بودند ، چون برای ایجاد تغییرات اساسی و ژرفی بسود مردم راهی بجز قیام مسلحانه فکر نمیکردند ، بابتکار خود در صدد قیام برآمدند . آنها با وسائل ناچیزی که در دسترس داشتند منظور خود را با گروهی از افسران مقیم تهران در میان نهادند و برای فعالیت آینده خود نقشه هائی طرح کردند .

در شب ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ کلیه کشیکهای شبانه واحد های مختلف پادگان مشهد طبق يك نقشه ماهرانه از افسران منصوب باین گروه تعیین گردیدند . در عرض یکسب تمام وسائل نظمی ارتشی راه ممکن بود وسیله تعقیب آنها قرار گیرد از کار انداختند . برای قطع ارتباط مشهد با مرکز تمام سیمهای تلفون را قطع کرده و سیمها را جمع کردند تا تعمیر آنها بزودی میسر نشود .

نقشه مورد توافق آنها گروهی که در تهران با آنها همدستان گردیده بودند آن بود که جمعا در گرگان بهم رسیده و از آنجا بسمت ترکمن صحرا حرکت کرده و آنجا راهبند عملیات انقلابی قرار دهند . آنها با دو کامیون حامل اسلحه و يك جیب بسوی مقصد حرکت کردند . در بین راه پادگان مراوه تپه را خلع سلاح کردند و سربازان را مرخص نمودند . در این وقت گروه افسران تهران خود را به کیند قاپوس رسانده بودند ولی افسران پادگان مشهد بخیال اینکه آنها را در گرگان ملاقات خواهند کرد ، از کیند گذشته و خود را به گرگان رسانیدند . در گرگان اطلاع یافتند که گروه افسران تهران در کیند قاپوس بسر

میرند. یکی از افسران از کُرگان به گنبد مراجعت کرد و گروه تهران را با خود به نقطه ای در یکی از جنگلها اطراف کُرگان آورد. کاروان برای رسیدن به ترکمن صحرا میبایست از داخل شهر گنبد بگذرد. امداد رانجا مرگ در گنبد آنها بود. شب قبل از تهران دستگیر کافی برای قلع و قمع این کاروان بیادگان گنبد رسیده بود. زانند ارم هارمپلیس برای بدام افکندن آنها در عمارت شهربانی که بر سر راه آنها قرار داشت موضع گرفته بودند.

در روز ۲۷ مرداد درحدود ساعت چهار بعد از ظهر کاروان بمقابل کمیته گنبد رسید. این کاروان مرکب بود از یک جیب حامل اسلحه اتی و ۴ افسرد یگرو و وسایز در جلو و دو کامیون حامل بقیه افسران و وسایز و نقد ارزهای اسلحه در دنبال.

فرماندهی نیروهای دولتی با ستوان یک شهربانی حسینی بود. درحدود صد نفر زانند ارم و پاسبان مسلح آماده شلیک بودند. سه مسلسل چی دستهای بروی ماشه مسلل در انتظار افسران آتش بر میزدند. بعضی پیداشدن ماشینها ناکهان سه مسلل و یکصد بیست تفنگ بعد از آمدن سر نشینان جیب بلافاصله جان سپردند. جریان خون از اطراف جیب بیرون میزد و بروی زمین میریخت. سایر افسرانی که در درون کامیون بودند بلافاصله شروع به تیراندازی بخلاف عمارت شهربانی کردند. تیراندازی طرفین درحدود دو ساعت ادامه داشت. سرانجام افسران محل منجرا ترک گفته و متفرق گردیدند. بدین طریق نخستین دسته افسران آزاد یخواه در راه مبارزه بخاطر آزادی وطنه حکومت آساده و استبداد شریست شهادت نوشیدند. این قتل عام مقدمه قربانیهای دیگری بود.

فرمانیان این قیام عبارتند از:

- | | |
|-------------|-----------|
| ۱- اسکندانی | سرگرد |
| ۲- شهبازی | ستوان یکم |
| ۳- نجفی | " |
| ۴- نجفی | " |
| ۵- مینایی | " |
| ۶- پهلوی | سرچوخه |
| ۷- قره وشی | سرباز |

باد نظر گرفتن شرایط محیط مستحق ارتشی ایران این قیام اهمیت خاصی کسب میکند. بیست سال در این محیط بمورد رژیم سلطنتی و شخص شاه شب و روز تبلیغات یکجانبه ملامت ساز در تمام شئون ارتشی ادامه داشت. سردمداران رژیم در طی این مدت کوشیده بودند از افراد ارتشی پندگانی گوشه فرمان شاه بوجید آیرند. اصل اطاعت کورکورانه در همه جا حاکم مطلق بود. شاه بسمت فرمانده کل نیروهای مسلح در قلعه ارتش اختیارات بی حدی داشت. مجموعه آئین نامه های ارتشی از شاه يك مبدود مطلق میتراشید و میکوشید توده سربازان و افسران را منحصرأ به شخص شاه وابسته کند و از جریان دنیای خارج بکلی بیگانه بود. بی اطلاع نگهدارد و مجموعه مسائل ملی و میهنی را برای آنها مطلقا در وجود شاه متمرکز دهد. اما توالی حوادث نشان داد که همه این تلاشهای مذبحانه نتوانسته است ثمرات مطلوب را برای شاه و دربار سلطنتی بار آورد. طیر غم تبلیغات وسیع و یکجانبه و متنادی باز شعله عشق به آزادی و استقلال ملی و بمصادات خلقهای ایران در درون سینه افسران شریف و فدآکار ایران مشتعل بوده است.

۲- فاجعه ۲۳ تیر ۱۳۲۵ در آبادان

در روز ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ فاجعه خونینی در مراکز نفت جنوب ایران بوقوع پیوست. توسعه روزافزون نهضت درد اخلاک کارگران نفت و تشکل انبوه این مردم زحمتکش و محروم در زیر رهبری حزب توده ایران هم طبقه فرمانروا و دربار سلطنتی و هم شرکت نفت و سایر محافظان انگلیسی و امپریالیستی را دچار خطرات عظیمی ساخته بود. از طرف بعضی رؤسا شرکت توطئه خونینی علیه مردم زحمتکش چیده شد. پلیس ایران و عده ای از رؤسا تهاطل خوزستان که در زیر بال حمایت انگلستان قرار داشتند مانع اجرای این توطئه تبهکارانه گردیدند. این توطئه در روز ۲۳ تیر، هنگامی که کارگران علیه شرایط زندگی توانفرسای خود دست بتظاهرات زدند بودند بوقوع اجرا گذارده شد. نخست تفتنگد اران رؤسای قبائل مذکور سلحطانه علیه کارگران دست بحمله زدند. بلافاصله تیروهای پلیس و توای دیگر مسلح به بهانه خوابانیدن غائله ای که خود بوجود آورده بودند وارد معرکه شدند و صفوف فشرده کارگران را مورد شلیک قرار دادند. در جریان این فاجعه بیش از نجاه نفر مقتول و عسده بیشتری زخمی و ناپدید گردیدند (۱).

۳- اصفهان

مقارن این حوادث خونین در اصفهان نیز جنایاتی بوقوع پیوست که ماهیت فاسد دستگاه فرمانروا را بیش از پیش روشن میساخت.

کارگران کارخانهجات نساجی و بافندگی بعنوان همدردی با کارگران نفت جنوب و نشسان دادن همبستگی همه زحمتکشان دست باعصاب زدند. همان دستهای جنایتکاری که در خوزستان نقشه های تبهکارانه شرکت نفت را علیه کارگران بوقوع اجرا گذارند در اصفهان نیز برای کسوف و بیدن زحمتکشان بکار افتادند.

صفوف کارگران مورد حمله پلیس و نیروهای مسلح فرار گرفتند. در این گیرودار عده ای زخمی شدند. یکی از کارگران کارخانه رحیم زاده بنام حیدر شهیدت رسید.

نامه ای از یکی از مطلعین حوادث اصفهان در اختیار ماست که ضمن آن چنین مینویسد:
 "در سال ۱۳۲۲ کارگران کارخانه پشم باف اصفهان علیه شرایط مرگبار زندگی خود و تظاهراتی براه انداختند. پلیس حمله کرد. عده ای مجروح شدند و کارگرموتورخانه بنام رحیم بدست جلاذ ها کشته شد."

در جای دیگر این نامه پس از اشاره بحوادث سال ۲۵ مینا چنین مینویسد:
 "در همه این جریانات بسیاری از کارگران و دهقانان و زحمتکشان فاقد بسیاری از اعضا مهم بدن گردیده اند. . . . عبد الکرم انصاری کارگر کارخانه پشم باف در اثر ضربت بمغزشد بیوانه شد. از زنده بودنش خبری ندانم. مستجاب آموزگار در بیرستان رافاقت یک چشم کردند. خلاصه شهر بده و کارخانه ای نیست که در اثر مبارزه تلفات رنگارنگی نداده باشد. بسیاری از زنیهای باردار در اثر ضربت و یاسکت (ناشی از ترس) جان داده اند و پانجه انداخته اند."

۴- مازندران

جنایاتی که در دفعات متعدد از طرف پلیس در مازندران بوقوع پیوست از لحاظ کیفیت امر و (۱) با کمالات ناشایسته ای هیچیک از این شهدا درد ستمس مانعست. هرگونه اطلاعی در این زمینه برسد میتواند در آینده در تنظیم فهرست کاملتر نام شهیدان کمک کند.

گاهی از جهت وسعت دایره تحریکات خونین ازنجایع آبادان واصفهان دست کم نداشتند و در هر بار عده ای از زنده ترین جوانان و مردان کارگر بااستیفاءست پلیس و با بطور غیر مستقیم بدست اوپاش ودد منشائی که از طرف پلیس تجهیز میشدند جان برسرآرمانهای انسانی خود گذاشتند و در خون خود درنغبتیدند.

در جریان یکی از اعتصابات کارخانه نساجی شاهی جوانی بنام حسین مقیمی بدست جلادان قربانی شد. در جالوس حادثه آفرینان پلیس نظاهرات سلامت جویانه کارگران را بخون کشیدند و عده ای را مجروح و کارگری را بنام محمد ظلیه ازبای درآوردند.
درسال ۱۳۲۴ عده ای از اوپاش واران دل ازین قادیلاهی ها از طرف پلیس دستچسبن و تجهیز گردیده و با اسلحه ای که از سازمانهای پلیسی وارتنی گرفتند شبانه بخانه های کارگران حمله برد و پنج نفر اراقتول وده بیشتری را مجروح ساختند. نام چهارتن از این شهیدان بشرح زیر بما رسیده است :

اکبر قاپریکوی
علی حسین
علی قدیمی
غلام

فهرست تهران

در تهران روزنامه فروشی بنام علی شیبستری ضمن یکی از نظاهرات که مورد حمله پلیس قرار گرفت بدست اوپاش واران دل شربت مرگ چشید.

فصل چهارم - ظلیه انقلاب در آذربایجان و کردستان

جنگ جهانی دوم خاتمه یافته بود. دنیایم ازینک دوران فلاکت و مصیبت رو به آرامش میرفت. امامد رایران وضع از بدیه بدتر میگراشد. سیاسیون کوتاه فکر مایاروح و فکر غلیل خویش در مقابل صدای اعتراض مردم گوش خود را بنیبه گذاشته بودند. شرایط اسارت بار زندگی مردم را در زیر ندهانه های چرخ ستم و محرومیت درهم میفشرد. امامد رکزدستان و آذربایجان وضع بوخامت میگراشد. این کانون مقدس انقلاب مشروطیت خود را برای قیام نوین آماده میساخت. خاطره تلخی که ارتجاع سیاه ایران از قیام آذربایجان در صد مشروطیت داشت آنرا به لجاجت بیشتری در برابر تقاضاهای مشروع این دو استان و امید داشت. مقاومت سلحخانه آذربایجان و کردستان درسال ۱۳۲۴ که شجره پیروزی سریع در امر انقلاب گردید، انعکاس یک ضرورت تاریخی بود. فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان که جبهه مؤتلفی در برابر قوای ارتجاعی مرکز بوجود آورده بودند زمان کار استان آذربایجان و قسمتی از کردستان را بدست گرفتند. این قیام از شرایط خاص سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران بطور کلی و آذربایجان و کردستان بطور اخص سرچشمه میگرفت.

بمسال حکومت انقلابی فرقه در آذربایجان پیروزی عظیمی بود که نه تنها ارکان موجود دیت ارتجاع ایران و دستگاه سلطنت را میلز انید، بلکه امیرالیمینهای امریکائی و انگلیسی را نیز دچار غضب و وحشت مرکباری کرده بود. نهضت انقلابی آذربایجان بتدریج مبدل میشد بیک مرکز تفلس

آزادی و دموکراسی برای تمام مردم ایران . در آن مدت کوتاه عدّه کثیری از افسران ارتش که از فساد و انحطاط دستگاه ارتش تحت فرمان شاه بسته آمده بودند به آغوش آزادیچان پناه بردند و سه انقلابیون ملحق گردیدند . سازمان انقلابی آزادیچان اگر بحال خود باقی میماند گسترش مساهمیت انقلابی آن در سراسر ایران و ایجاد يك انقلاب سراسری برای برانگیزدن نظام فاسد موجود ناگزیر میبود .

با اینجهت تمام نیروهای سیاه داخلی و خارجی در برابر این انقلاب صف متحدی تشکیل دادند . عوامل جهانی دیگری نیز بنگاه آنها شتافت و انقلاب آزادیچان را درهم شکست .

انتقامی که ارتجاع بچرم یکسال کوتاه شدن دستش از حاکمیت مطلقه در این دو استان از مردم کشید سخت و وحشت انگیز بود . در سراسر آذربایجان هیچ قصبه و دهی باقی نماند که پس از استقرار مجدد ارتجاع حد اقل يك تن از کسان خود را از دست نداده باشد . مجموع تلفات مردم این دو استان بدست نیروهای مسلح ارتجاع به بیست و پنج هزار نفر تخمین زده شده است . تهیقههرستی از این قربانیان از چیز آمان خارج است . تنهادر شهر تبریز دویزه های پراشوب بین ۲۱ آذر و ساه ۲۵ تا ۲۴ آذر ماه ۲۵ که شهر را غارت و غارتها عمده است اوپاش سیرده شده بود بیش از یکصد و پنجاه نفر از اهالی بدست تفنگداران مخصوص ژنرالهای زبان دیده ، جاسوسان رکن دوم ، اوپاش و لراذل و چپاولچیاتی که منتظر بازار آشفته بودند شربت مرگ چشیدند . باوجود این ماکوش میکنیم نام شهیدانی را که بهار سیده است در اینجهت منظور تخلید نام گرامی آنها ذکر کنیم .

دکتر نصرت باقری را اجمار اوپاش و ژاندر اوپاشی که تغبیر لباس داده بودند کشته و نعش او را بطناب بسته و در کوجه هاگردانیدند . شاعر آزادیچانی بنام محمد نیکام نیز بدست اوپاشان قتل رسید . شیخ محمد روحانی معروف را کماند و الققاری در محض خود شکر کشته و جسد او را از نام بسزیر افکندند . حسینقلی امینی را که خود دهقانزاده ای بود و برای گسستن زنجیر اسارت دهقانان فعالیت کرده بود مالکین دستگیر کرده و با در و شکنجه کشندند . علی باقری را اوپاش مسلح از بناها گهاش بیرون کشیده و قطعه قطعه کردند . حسین ملکی در مشکین شهر که مرکز فعالیت او بود بدست عشایر محلی بطرز فجیعی مقتول گردید . جعفر قره درویش را گرفته و آب جوش سماور روی سرش پاش کردند و با این شکنجه او را کشندند . حسین جلالی را تفنگداران مالکین دستگیر کرده و هریش را بیک کاری بستند و اسبهای گاری ها را در وجهت مخالف حرکت در آورده و باین وسیله او را شسته کردند . علی که نسبت به سعیدی بوزندگی شاعر آزادیچانی مرتکب گردیدند نمونه يك جنایت شرم آراست که ماهیت فاسد و نیروهای سیاه را بقدر کانی معرفی میکند . پس از اینکه او را گرفتند و سرش را بریدند ، عدّه ای اوپاش سر بریده او را در دستمالی نهاد و بخانه او رفتند و "مخفی گاه" او را زمار رسانده و ناتوانش بر سیدند . مادرشیر بخت نزاران سوگند یاد کرد که از سرنوشت فرزند خود خبرند ارد . آنها بختوان اینکه وی دروغ میگوید از انواع اعاتت ها در مورد او خود داری نکردند . سرانجام از او چانی خواستند . چون زن بید فاع از ادبای خان شد سر سعیدی را روی طاقچه اطاق گذاشتند و هنگامی که مادر سینی جای درد دست وارد شد و شنام گویان سر را به او نشان دادند و فریاد بر آوردند : زنکه . . . تو که میگفتی علی در خانه نیست . پس این کیمت با تشریح حال مادری بیبر در چنین حالتی کار آسانی نیست . حسین نوری یکی د پزار فخرماندل فد انکار حزب ما و از شهید ای این نهشت بود . او در سراسر دوران زندگی نسبتا کوتاه خود ثابت کرد که مبارزی سرسخت و آشنی ناپذیرست . وقتی درد ام دشمن اسیر کردید او را با قبیح ترین طریزی که بتصور یکنجد شهید کردند و در مورد جسد بیجان وی مرتکب آنچهان رذالتی گردیدند

که قلم از بیان آن شرم دارد.

اینها نمونه های کوچکی بود از هزارها افراد گمنامی که در گوشه و کنار آذربایجان بدست آدم کشانی که از طرف ارتش و پلیس مجهز گردیده و این نیروها را در پشت سر خود داشتند سرنگ مرگ چشیدند. ولی از کسانی که ضمن تشریفات و بدست مقامات ارتشی شهیده شده اند فهرست نامی در دست میآید.

فهرست اعدام شدگان آذربایجان

محمد امین آزاد وطن	ستوان حسن سرایی
خلیل آذربایکان	سروان علی سغایی
سرهنگ محمد آگهی	علیققی شاهولی لو
فریدون ابراهیمی	میرایوب تنکیا
جعفر علی اجلائی	سروان رحمتی
شیخ پولاد احمدی	سرهنگ علی صیحی نوری
میرزا محمد علی ارشادی	سرتیب ابوالقاسم عظیمی
اله وردی ارغوانی	جهانبیکلو علی بیگ - مزره
سرگرد نصاری	ستوان رحیم عمرانی
محمد حسین برهانی	سروان غفاریان
داداش تقی زاده	علی فطرت
سرهنگ غلامرضا جاویدان	سرگرد حسن ناسمی
سرهنگ آ جعفر سلطانی آزاد	عزیز تره تیه لو
سرگرد احمد جودت	سرتیب کبیری
ستوان آ حق پرست	حسین کویال
غلامرضا بیرنیا	جعفر محمد زاده شاعر بوده ای
میرزا اسمعیل ذبیحی	سرهنگ یوسف مرتضوی
سرگرد محمد علی رامتین	نوراله یقانی

علاوه بر اینها سرهنگ آ قاضی اسداللهی جزو کسانی است که طی زد و خوردی در جبهه جنگ

شربت شهادت چشید.

مطمئنم که خود شاهد بعضی از این قتل ها و اعدامها بوده است یا میبیند :

" در ماه آذر ۲۵ در حدود ۱۵۰ نفر با تفاق آزاد وطن در قوه پرتخانه های اطراف شهر رشایه صیحگان تیرباران شدند که بهرام و علاء الدین (اینها دو برادر بودند) و علی حیدری و بهلول جزو تیرباران شدگان بودند. جسد آنها یک هفته در مقابل باد و برف زمستان باقی ماند و روزی که خانواده ما با خانواده حیدری برای دفن جنازه پسرشان رفتیم یک ران او را سگها خورده بودند. . . . یقی دیگر از تیربارانان حزب ما، ابراهیم صابوتچی است که از سلحشوران شهر ما بحساب است. او مدت ده روز با پانزده نفر فدائی دیگر در خانه خودش جنگید و بالاخره با آوردن تانک خانه او را بتوب بسته او رفتایش را کشتند. . . ."

روشن‌حشیانه دولتیان منحصر به همین نحوه عمل نبود. در بسیاری موارد هنگامی که بعضی افسران که آنها را باید تنگ ارتش اصیل ایران دانست وارد قریه و دهی میشدند، دست بچنانیاتی میزدند که حتی تصور آن برای کسی که از شرف و انسانیّت بی‌بوی برده باشد دشوارست. سروان حمیسن رمزی نام یکی از این افراد است که در مردم کشی و فساد و از لحاظ داشتن خصایل حیوانی نمونه اینچنین افسران بود و سابق بسیار "درخشانی" (۱) در خصوص حیوانی با هر جریان آزاد یخواهانه و دموکراتیک داشت. سال قبل از آن در زرباب بدستیر فرماند ار نظامی و با اتفاق سروان حسن لشگری شبانه کوی کارگران را محاصره کرد. عده ای از کارگران را به مسلسل بست و خانه های آنها را بدست تاراج سپرد. افرادی که وی مأمور این تبهکاری کرده بود از زمین رد لتین و وامانده ترین عناصر شکارچین شده بودند. آنها حتی بدختر بچه ها ترحم نکرد و گوشواره گوش آنها را بآنکه ای از گوش آنها کنده بودند. باینکه بر حسب ظاهر رزم آرا سرهنگ کیار برای رسیدگی بجرمان حادثه اعزام داشت ولی بیکزارش کمیسیون رسیدگی عملاً ترتیب اثری داده نشد و رمزی در ازای این "شہادت و فتح بزرگ" نشان طلا گرفت.

اینکه این عنصر فاسد در رازش عده ای تفنگدار و سرباز بعنوان فاتح وارد یکی از قسرها اطراف اردبیل گردید. فوراً امر باینستارکد خدا داد و بی مقدمه او را بزیرچوب افکند. کد خدا با عجز و الحاح از او طلب "بخشش" کرد. رمزی صراحتاً باو گفت باید شصت هزار تومان خونبهای خود را بپرد از. اگر هستی و دارائی تمام اهل قریه را رویهم میگذاشتند به نیمی از این مبلغ نمیرسید. چون کد خدا اظهار عجز کرد رمزی باخشم و کینه دست بردارد بزدن او داده دهند. سرانجام کد خدا برای اینکه خود را از شکنجه برهاند "راهی" در پیش پای رمزی گذاشت. پیشنهاد وی این بود که فعالیسن فرقه و حزب توده را دستگیر کنند و برای عبرت دیگران آنها را اعدام نمایند تا دیگران بترسند و آنچه از آنها خواسته میشود فراهم آورند. سپس براهنمایی کد خدا شش تن از جوانان ده را گرفتند. رمزی دستور داد همه آنها را بدون کوچکترین تشفیاتی به مسلسل بستند و بخاک و خون غلتانیدند. با ایستادن "شاهکار" مردم وحشت زده حاضر شدند و از روند ار خود را در طریق اخلاص گذارده و نقدیم کمی کنند که مأمور "نجابت" آنها از "مخالفت فرقه" بود. با وجود اینکه حتی گاو و گوسفند آنها نیز بتاراج رفته معسدا از فروش مجموع آنها که بدست کد خدا اصبرت گرفت بیش از بیست هزار تومان برای رمزی تهیه شد و وی چون بدید که حتی یک کاسه مسین هم برای کسی باقی نمانده است "بزرگوارانه و کرممانه" بقیه را به کد خدا بخشید!

در دیماه سال ۱۳۲۵ یکی دیگر از دهات اردبیل موسوم به سرمین دچار سرنویشت شو می نظیر این شد. بدستور ستوان یکی که نام او روشن نیست پنجاه نفر از دهقانان ربابتهام عضویت در فرقه دموکرات توقیف کرده و پیاده بسوی اردبیل بردند. درین راه بدستور همین ستوان یکم هفده نفر آنها را تیرباران کردند و سرهای آنها را به سیره خونخواران قرون وسطی به نیزه زدند. سرهنگ امین چون از جریان مطلع گردید در صد رسیدگی برآمد ولی چون این عناصر در هر مقام و هر کجا که باشند مورد حمایت مقامات بالای ارتش و شخص بزرگ ارتشداران فرمانده قرار دارند، قبل از اینکه امین بتواند از تحقیقات خود به نتیجه ای برسد اورا تعویض کرده و سپهبد شاهبختی شخصاً پرونده امر را بدست گرفت و جریان را بکلی لوپ کرد.

علاوه بر این در سرمین اردبیل حادثه ای وقوع یافت که آنرا میتوان جز "دستانهای جناسی

بشمار آمد. در این قریه زنی از ایل شاهسون موسوم به سیریه در مقابل مهاجمین بد فاع برد اخست. جزئیات امر و تعداد همراهان وی بدرستی دانسته نیست. ولی آنچه فاش شده اینست که سه مهاجمین نتوانستند از راه زور و فشار بروی دست یابند. باین جهت یک نفر روحانی نما که یا خودش در اصل توطئه هندست جنایتکاران بوده و یا او نیز قریب آنها را خورده است با قرآن مهربانانه به نزد وی رفت حاکمی از اینکه اگر از مقاومت خود داری کن در امان خواهد بود. او نیز قریب این نیرنگ را خورد و تسلیم شد ولی بلافاصله توقیف گردید و دستوراتی امضی صادر شد.

از آخرین سخنان برخی از این شهیدان اطلاعاتی بدست ما رسید. است که معترف قدرت و استحکام آنها بدرستی راهی است که تاپای چوبه دار پیبوند.

سیریه، همین زن شیردل، موقعی که او را برای اعدام میبردند گفت: "شما بر ما بیرون نماندید. تاریخ عهد شکنان را با ننگ و خیانت یاد خواهد کرد. مرگ من شما را از انتقام پس دادن نجات نخواهد داد. فرزند این رشید آذربایجان انتقام خون مرا خواهند گرفت. خونهای ریخته شده قهرمانان درخت آزادی را آبیاری میکند."

در لحظات آخر عمر فریدون ابراهیمی چند خبرنگار امریکائی خواستند با او مصاحبه ای بعمل آورند. وی حاضر بچنین مصاحبه ای نشد و گفت: "من با دشمنان نهضت آزادی کاری ندارم و نمیخواهم آنها را ملاقات کنم."

سپهنگ جاوید آن بد زخمیان خود گفت: "امروز شما صدای مرا خاموش میکنید. اما در هر گوشه جهان صدای مردمی که در راه آزادی خود مبارزه میکنند پیوسته رساتر میشود. شما هرگز قادر به خاموش کردن این صدای رسا نخواهید بود. داداش تقی زاده گفت:

"من فرزند خلف آذربایجان هستم و در راه آزادی وطن خود پاکشاده روی بطرف مرگ میروم. بگذر کسی گمان نبرد که با مرگ من ورفقایم آزادی خفته خواهد شد. هیچ شکی نیست که محاکمه کنندگان و اعدام کنندگان ما در برابر محکمه تاریخ جوابگو خواهند بود."
در مورد تلی صبحی حادثه جالبی رخ داد. وی در لحظه اعدام گفت: "این بنا از اساس متزلزل است و قابل بقا نیست. این رژیم ظلم و ستم وازگون میشود."

وقتی حلقه طناب را بر گردن او محکم کردند و او را بالا کشیدند ناگهان طناب پاره شد. این مرد شیردل که حتی مرگ را در برابر خود بزانود راورد بالحنی نیشدار بد زخمیان گفت: "شما حرفهای مرا باور نکردید. امامی بینید که حتی طناب شما هم پوسیده است."

جریان حکومت و اعدام سه نفر دیگر که در مه پاد صورت گرفت جداگانه نقل میکنیم. نمونه ای از میزبان فساد سلاحخانه هائی را که عنوان "دادگاه نظامی" دارند بدست داد. باشیم. این یک نمونه استثنائی نیست. منتها بعضی که در خارج از بحث کنونی مآثر ارد جریان این یکی روشن و آفتابی شده است. این سه تن عبارت بودند از:

سروان خاکزادی

سروان علی منجائی

سروان ظهیری

یکی از افرادی که شخصا در جریان امر وارد بود است اطلاعات دقیق و موثق خود را بشرح ذیل در اختیار ما گذاشته است :



سروان غنی سخانی

در مهیاد بر طبق پیشنهاد سر لشکر همایونی فرمانده لشکر چهارم برای محاکمه این سه نفر دادگاهی برپاست سرهنگ آیرم ود ادستانی سرهنگ آبد الحسین کشاورز فرمانده پادگان سردشت تشکیل گردید. روز قبل از شروع "محاکمه" سر لشکر همایونی بوسیله تلفون بسا سرهنگ آیرم تماس گرفت و بوی ابلاغ کرد که "شهبین بجرم خیانت به میهن باید اعدام شوند".

سرهنگ آیرم با وجود وحدت فکری اصولی با همایونی معین حاضر نشد این سفارش فرمانده لشکر را بپذیرد و تذکر داد که مدخله در امر ادگاه در شان فرمانده لشکر نیست. سر لشکر همایونی بانا فید بیشتری اظهار داشت که "این نظر شخص اعلیحضرت همایونی و ستاد ارتش است و من این مطلب را بعنوان وظیفه نظامی گری رسماً ابلاغ میکنم". معین با سرهنگ آیرم حاضر نشد زیرا صدور حکم فرمایشی بود و مجاز نبودن این نوع مدخلات را ببارد بگردد کرد اد گفته دادگاه بایست

بر طبق استنباطات قانونی خود قضاوت کند نه بر حسب دستوری که باو میرسد. و ضمناً فید کرد "مادام که من رئیس دادگاه هستم از هر نوع اعمال فشاری نسبت باعضا" دادگاه جلوگیری خواهم کرد".

سر لشکر همایونی بمنظور اتمام سرهنگ آیرم فیوضی رئیس ستاد لشکر ارتزده وی فرستاد ولی وی همچنان تسلیم ناپذیر باقی ماند. چون همایونی حال را بدین متوال دید بدون رعایت هیچیک از قواعد قانونی دادگاه را منحل کرد، سرهنگ فیوضی را بجای سرهنگ آیرم منسوب نمود و در عین حال چون متوجه شده بود که دادستان نیز با اعمال فشار بدادگاه موافق نیست سرهنگ سوار مظفری را بجای وی گذاشت و در ترکیب اعضا دادگاه نیز تغییراتی داد. معین با همین دادگاه گسوسو بفرمان نیز هیچ مجوزی برای صدور مجازات اعدام، حتی بر طبق قوانین جابرائله موجود نیافت. این سه نفر در مدافعات خود بدفاع از حقوق اساسی خلقهای ایران برداختند و بیانات انبهاد ادگاه را با همه ماهیت ارتجاعی تحت تأثیر قرارداد. باینجهت دادگاه باگفتی آرا "سروان خاتزادی را بدو سال زندان، سروان سخانی را بدو سال و سروان ظهیری را بدو پانزده سال زندان محکوم ساخت. راهی دادگاه طبق مقررات معمول به شهبین ابلاغ کردید. عصر همانروز چون کسی را ندیدند از طرف همایونی ستاد ارتش مخبره شد. مقرر ساعت یازده شب سر لشکر همایونی اعضا دادگاه را بدقت خود احضار و تلگراف تهدید آمیز رزم آرا را که در آن به "فرمان مطاع طوکسانه" استناد شده بود قرائت کرد. آنگاه صورت جلسه معمول و راهی معمولی را که قبلاً سرهنگ فیوضی بدستور وی تهیه کرده و بجای صورت جلسه و حکم اصلی قرار داده بود بآنها نشان داد و تکلیف

کرد رومی مجبور را که متهمین را محکوم باند ام میساخت امضا کنند.

سرگرد سوار صلح جو صد ابا اعتراض بلند کرد و سایر اعضا دادگاه را نیز مقاومت دعوت نمود، و چون مورد پرخاش همایونی واقع شد در صدد خروج از دفتر وی برآمد. همایونی بالحن تمسخر آمیزی گفت "جناب سرگرد یک امضا که اینهمه داد و فریاد ندارد من بجای شما امضا میکنم" و با این حرف بقیه خود حکم را بنام صلح جو امضا کرد. اعضا دیگر دادگاه که مقاومت را بی نتیجه و خود را در معرض خطر میدیدند رومی و صورت جلسه مجبور را امضا کردند و ساعت چهار بعد از نیمه شب همان شب این سه نفر را نیز اعدام کردند.

سرگرد جواد قیروز بخت که زیر فشار و تهدید پدر رومی را امضا کرده بود بطوری تحت تسلیم عذاب وجدان قرار گرفت که در روز تمام از اطاق خود خارج نکرد و در لحظه ای از گریه ندامت آرام نمیشد!

شهدای حزب دموکرات کردستان

قاضی محمد رحیم ریحی خلق کرد، برادرش صدر قاضی نماینده مهلباد و تمام کسانی که در انقلاب دموکراتیک کردستان شرکت داشتند پس از شکست نهضت ترجیح دادند در ایران بمانند و در نیک و بد سرنوشت مردم شریک باشند.

پس از استقرار ارتش مرکزی در مهلباد تمام آنها بزندان افتادند. روشی که ارتش و دستجات تجویزنده از طرف ارتش در کردستان در قبال خلق کرد در پیش گرفتند، از لحاظ ماهیت باروش اینها گرانه آنها در آذربایجان تفاوت داشت. فقط چون در اینجا هنوز نیروهای مسلحی در برابر خود داشتند برای اجتناب از تحریک آنها بکشتارهای بی نظم و عنان گسیخته دست نزدند.

قاضی محمد، صدر قاضی و سیف قاضی با اتفاق عده ای از یاران آنها بدست ارتشپسان افتادند. همسایگان و اموال آنها از راههای گوناگون بخارت رفت. سران ارتش فقط باین عنوان که از اعدام قاضیها جلوگیری کنند بیش از یکصد و پنجاه هزار تومان از خانوادۀ آنها اخذی کردند.

قاضی محمد و یارانش جمعاً در حدود سه ماه در زندان بسربردند. در این مدت آنها را بطور مخفیانه چهار بار بعنوان بازرسی از مهلباد به تهران برده و معاودت دادند. چه در تهران و چه در مهلباد دستگاه درباری تمام نفوذ شیطانی خود را بکار برد شاید آنها را از نهضت خلق روگردان ساخته و بدربار جلب کند. ما مومنین آمریکائی که سراسر جریان ضد انقلاب را در دست داشتند چندین بار با آنها ملاقات کرده و کوشیدند تا آنها را در حلقه سیاست عمومی آمریکا در شرق میانه وارد سازند. اما همه این تلاشها در برابر ارادۀ استوار و ایمان محکم آنها بدروستی راهی که در پیش داشتند بی اثر ماند. سرهنگ امیر بیروز رئیس زندان ارومیه مهلباد چندین سال پس از سرکوب انقلاب آذربایجان و کردستان ضمن مقاله ای در مجله اطلاعات ماهیانه شماره ۵۰ شه ای از جریان اعدام قاضی هارا نقل میکند. طبق این نوشته ده روز قبل از اعدام آنها چند تن از کارمندان اداره اطلاعات سفارت آمریکا با اتفاق سرهنگ پارسی تبار بدین قاضیها بزندان رفتند و بار دیگر عوت خود را تکرار نموده و کوشش کردند که در صورت سرپیچی حکم اعدام آنها صادر خواهد شد و آنها اعدام خواهند گردید. قاضی محمد در جواب این دعوت با صراحت خاص خود جواب داد: "من اهل ریاض و در نیک نیستم و حقایق راهم انطور که هست میبینم و خوب میدانم شما از ما چه میخواهید. راه و سبک من روشن است. من ب مردم خیانت نمیکنم و از راهی که در پیش دارم روی نمیپوشم."

این باید آری قهرمانانه ، شاه و عاقلین امریکائی را که امید داشتند از نفوذ و نیکبختی قاضی بمنزله سرپوشی برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند ، در چارخشم شدید ی گردند . دادگاهها شتاب زده " محاکمات " خود را بپایان رسانیدند و آنها را بدست درخیمان شاه سپردند .

سالها پس از این فاجعه برخی مطبوعات مترقی جهان دربارهٔ این " محاکمات " در سسته حقایق را منتشر ساختند . روزنامهٔ " آزادی " ارکان حزب کمونیست عراق خلاصه ای از چگونگی جریان این " محاکمات " منتشر ساخت و نوشت : " شاه وطن فروش ایران طبق صوابد بد آن (سفیر امریکادر ایران) این باصطلاح " محاکمات " را شباهشکام انجام میداد تا کسی از جریان امر اطلاع نیابد . در این محاکمات مخفی مرتیب همایون ، سرهنگ پارسی تبار ، آیرم ، فیروزی بگلری ، هورهرام و مظفری بسمت وکلای تسخیری قاضی هاتعمین گردیدند . محمد شریفی وکیل قاضی محمد بود . او بعد ها در سال ۱۶۵۶ در حدود نه سال پس از اعدام قاضی محمد از وی بعنوان مردی بزرگ ، خسر مند و دانش پژوه یاد کرده و مرگ ویرا از ضایعات شمرده بود . قاضی در جریان باصطلاح " محاکمه " بسا بی باکی و صراحت و بسمت وکیل مدافع همهٔ مردم ایران دستگاه حکومتی را بخیان متهم کرد و در واقع آنها بمعاکمه کشید .

بهنگام اعدام قاضی هاعلاوه بر دادستان و دادگاه و برخی افسران ایرانی عده ای افسران امریکائی جریان اعدام را نظارت میکردند . یکی از افسران حاضر در میدان اعدام بعد هانقل کرد که چون قاضی را بپای کرسی اعدام آوردند خواستند باد ستال جشمان آیرا بپندند ولی قاضی ننگ داشت و فریاد کرد " خیانتکاران و وطن فروشان باید چشمهای خود را ببندند " من که خود مرا در پیشگاه مردم شرمسار نمی بینم . من میخواهم در آخرین لحظهٔ زندگانیم شیخ زادگاهم را از میان ظلمت شب ببینم . من فرزند صادق خلق هستم . خائنین باید چشمهای خود را ببندند ."

صد قاضی در حالی که بسوی چوچهٔ دار میرفت با فریاد " زنده باد آزادی - مرگ پسر شاه خائن " مرگ خود را بی باکانه استقبال کرد .

قاضی هارا اعدام کردند . اما نام آنها همیشه در دل رهروان راه آزادی زنده است . آرامگاه آنها اینک بدل بیزارتگاه اهل دل شده و مردم از سراسر آذربایجان و کردستان ، مهد انقلاب نیمه تمام سال ۱۳۲۴ ، برای زیارت آرامگاه آنها به مهیا باد می آیند .

بامرگ این قهرمانان صفحهٔ دیگری از تاریخ مبارزات مردم ایران علیه حکومت خود مسری و استبداد و سلطهٔ بیگانگان تاراجگر که سراسر آن با خون نوشته شده بود بسته شد و ارتجاع باردیگر بر میهن ما مسلط گردید .

در همین ایام در بسیاری از نقاط د بکر هجوم وحشیانهٔ نیروهای مسلح علیه سازمانهای حزب تودهٔ ایران توسعه یافت و عدهٔ زیادی کشته شدند که نام معدودی از آنها بعلما رسیده است . در جالوس در اثر هجوم ژاندمها به کلبههای حزب و اتحادیه عده ای مجروح گردیدند و کارگری بنام محمد معروف به تلمبه درحالی که " زنده باد حزب تودهٔ ایران " می گفت هدف گلوله واقع گردید و شهادت رسید .

در زیارت عدهٔ زیادی زخمی و توقیف شدند . ژاندمها کارگری را بنام علی دولتو بدرختسی بستند و درحالی که وی سرود حزبی میخواند تیر بارانش کردند .

با تمام کوششی که بعمل آید ، متأسفانه بعضی فنی‌گرا بر
عکسهای برخی از شهیدان شهید دموکراتیک آذربایجان
و کردستان که درد ست بید ، ممکن نگردد . از همه
علاقتمندان خواهشمندیم که اثر عکسهای مناسبی از
شهید ای شهید دموکراتیک آذربایجان و کردستان
در اختیار آورند و یا میتوانند آنرا بدست آورند ، برای
استفاده آن درد ستریم با قرار دهند .

فصل پنجم - ۱۲۲۷ - غیرقانونی شدن حزب توده ایران

تعداد قربانیان حزب مابهمین جا ختم نشد. ماطوفانهای وحشت زائی پشت سرگذاشته بودیم ولی هنوز طوفانهای سهمگین تری در پیش داشتیم که میبایستی از سرگذاشتیم. بواقع در سراسر تاریخ بیست و دو ساله عمر حزب توده ایران هیچ سالی بر آن نگذشته است که عدّه زیادی از پیرچند از حزب مابهنوی از آنجا، یاد راز توطئه یا بوسیله ترورهای فردی و جمعی از پهای در تیا مده و بخاک و خون نخلتید ه باشند. حادثه ای که در روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه صورت پذیر گردید در ایران دشوار تاز ه ای را برای حزب مابوجود آورد. در این روز هنگامی که شاه برای افتتاح جشن در دانشگاه وارد آن محوطه گردید جوانی موسوم به فخر آراشی چند تنی طرف او شلیک نمود. شاه از ایمن واقعه جان در برد ولی فخر آراشی خنرب گلوله سرتیپ صفاری رئیس شهپائی کشته شد و بدینطریق اسرار مهمی از این واقعه را همسراه خود بگور برد. ظل اصلی این واقعه هر چه بود دشمن که در پیسی فرصت میکردید، این حادثه را بهانه سرکوب نهخت در موکراتیک مردم ایران و در راه س آن حزب توده ایران قرار داد.

در آن روزها مبارزات مردم میهن ما برای کوتاه کردن دست انگلستان از منابع نفتی کشور تازه آغاز شده بود و رو بتوسعه میرفت. مرکز ثقل مقاومت در برابر دشمن مشترک در راه امریالیستها حزب توده ایران نمایند ه و مدافع منافع طبقات زحمتکش کشور بود. بهر زواری ملی هنوز سازمانی نداشت. دشمنان در سیمای حزب توده ایران یک مبارز سر سخت، مصمم، تسلیم ناپذیر و مجازم میدیدند که بسا هیچ افسانه و افسونی رام نمیشود و بخواب نمیرود. کویدن حزب توده ایران و برهم زدن سازمان سی نظیر آن راه سرکوب مجموعه نهخت و "حل مسئله نفت" را بر طبق تمایلات امریالیسم انگلستان هموار میساخت. این توطئه حتی در صورت شکست و ناکاهی هم بهانه کافی بدست دشمنان خلق میداد. این دشمنان که تمام وسایط تبلیغاتی را باضافه قدرت مسلح در اختیار داشتند حزب توده ایران را که کار انقلابی متکی بر ترورهای انفرادی را محکوم میکنند باین عمل تروریستی متهم نمودند و بوسیله این اتهام حزب ما را غیرقانونی اعلام کردند.

حکومت اختناق و وحشتی که بدنیال این توطئه در سراسر ایران مستقر شد دست بانجسام فجاج و جنایات وسیعی زد. تمام سازمانهای منسوب بحزب توده ایران "غیرقانونی" اعلام شدند. در هر گوشه ایران صد ها نفر بجرم عضویت در حزبی که حتی قوانین جابریانه موجود تا آن لحظه آنرا ناقص و نسی شناخته بودند به سیاهچالهای زندان کشانید ه شدند. عدّه بیشتری در صلاح خانه هائی که دادگاه نقلی نام داشتند بحدانگ کشیده شدند. در این دادگاهها ستاد ارتش بنمایندهای از طرف شاه فرمانفرمای مطلق، مدعی، قاضی و دادستان بود. برای نشان دادن ماهیت غیرقانونی این دادگاهها همیشه رکافی است بگوئیم یکی از اعضای آن موسوم ب سرهنگ بزرگمهر چون حاضر نشد ذیل احکام فرمایشی صادره از ستاد ارتش را امضا کند، مورد بازخواست شد بد قرار گرفت و از ارتش اخراج شد.

در طول عرض کشور هیچ شهرو صبه ای نماند که مورد تجاوز و تاخت و تاز نیروهای مسلح و پلیس واقع نشود. ده هاتن از قهرمانان گنام حزب مادر جریان این فاجعه بدون سر صود آفرینی شدند که متأسفانه نامی از آنها بماند رسیده است. با این مقدمه هول انگیز بود که حکومت کودنای نیم بند پس از بهمن زمینه را برای حل مسئله نفت هموار تصور کرد و در حالی که خود را با معارض میدید موافقتنامه تنگین گس - گلشائیان را ب مجلس تقدیم کرد.

در اوایل سال ۲۹ و اوائل سال ۳۰ حادثه فاجعه‌ای در آبادان رخ داد که منجر به مرگ سه تن از دانش‌آموزان آموزشگاه صنعتی نفت گردید. دانش‌آموزان این آموزشگاه به علت سوء رفتار شرکت و شرایط دشوار و کشنده زندگی و به امید بهبود وضع اسارت‌بار تحصیلی خود بعنوان اعتراض علیه شرکت نفت دست به اعتصاب زدند. مانند همیشه قوای مسلح ما، مأمور سرکوبی آنها شد. صفوف آنها مورد حمله قرار گرفت. عسده کثیری مجروح و سه تن دانش‌آموز به شهسادت رسیدند. یکی از آنها کمالی نام داشت. نام دو تن دیگر متأسفانه بر ما معلوم نیست.

فاجعه ۲۳ تیر ۱۳۳۰



کمالی

پنج سال از وقوع فاجعه ۳۱ تیر آسا دان میگذشت. شرکت نفت پیوسته عقب نشینی میکرد. دولت مصدق هر روز قدمی در راه ملی کردن صنایع نفت بطرف جلو برمیداشت. قانون ملی کردن صنایع نفت و قانون اجرای این قانون از تصویب مجلس گذشته بود. در بار بمنزله تکیه گاه عهد و اصلی نیروهای استعماری سرسپه لاک خود فرو برده بود ولی در باطن از هیچگونه تحریک خونینی علیه دولت مصدق خودداری نداشت.

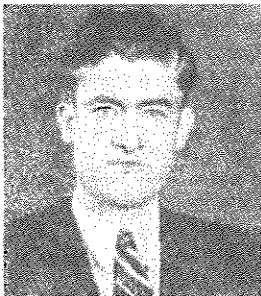
جمعیت ملی مبارزه با استعمار بنا به پیشنهاد ان و بیاد شهید ای گننام این فاجعه در صد و انجام نظامی علیه شرکت نفت بود. این روز مصادف بود با ورود هریمن نماینده مخصوص ترومن با ایران. نیروهای سیاه ارتجاع ایران بمنزله آخرین پناهگاه خویش مخفیانه در زیر پال حمایت دربار گرد می آمدند. ملکه مادر و اشرف پهلوی سررشته اصلی تحریکات را در دست داشتند. این مرکز فساد و تبه کاری در صد و اجرای توطئه وسیعتری برآمد. در ایجاد و اجرای این ماجرای جانسوز محافل و دستجات متعددی دست اندر کار بودند. رهبری توطئه با دربار سلطنتی و کارگزارانی آن در حیطه عمل و اجرا بعد از ستاد ارتش بود. در این ماجرا وابستگان مستقیم دربار، در دست منسوب به ارفع، عوامل امپریالیسم امریکانه در داخل جبهه ملی سرگرم خرابکاری بودند و بقائمی و خلیل ملکی در رأس آنها قرار داشتند، هر یک نقش جنایتکارانه ای ایفا کردند. هدف این فاجعه از طرفی کمیند حزب ما و از جانبی متزلیل ساختن دولت و کتر مصدق بود. عاملین توطئه میخواهند بین حزب توده ایران و دولت و کتر مصدق در گریزهای تازه ای بوجود آورند و ایجاد وابستگی کنیم. توسعه بازم بیشتر تفرقه و نشستی که در آن زمان هنوز بنحو وسیعی وجود داشت هم بدست دولت و کتر مصدق حزب توده ایران را یکپند و هم با استفاده از قرار گرفتن حزب در برابر مصدق و موجبات سقوط دولت او و تشکیل یک دولت ضد ملی بدست نشاند. راه منظر حل مسئله نفت بسود امپریالیستها فراهم سازند. در این فاجعه که بشکل گلوله باران کردن صفوف نظامیها در صورت گرفت طبق آمار که بعد هایدست آمد و با تحقیقات کمیسون مخصوص بازرسی که دکتر مصدق بمنظور روشن کردن چگونگی امر تشکیل داده بود تعلیق میکرد، سی و سه نفر کشته و بیش از پنجاه نفر

زخمی و عده کثیری " ناپدید " شدند - کشتگان کسانی بودند که جنازه آنها بیدست اقوام و کسان آنهاست
 افتاد و بوسیله آنها بقتل قتل گردیدند - از ناپدید شدن آنان در آن زمان اثری بدست نیامد - چندی بعد برای
 نخستین بار از طرف چند تن از سرمازانی که ما هم اجزای این جنایت بزرگ شده بودند پدیده از روی راز
 مخوفی برداشته شد - این هنگامی بود که از یک نقطه عباس آباد واقع در شمال تهران مقدس از نرسادی
 استخوان انسانی در کوه ابدی بدست آمد و همزمان با آن افشا شد که در روز ۲۳ تیرماه " کثیری افراد زخمی
 و نیمه جان را از تنگناه رسیده و بوسیله کامیونهای ارتشی باین نقطه آورد و زند بگم کرده اند !
 کشتار فروردین ماه سال ۱۳۳۱

در تمام بدتی که دولت مصدق بر سر کار بود در بارود ستگاه پلیس و ستاد ارتش بمنظور ایجاد
 در گویهای پیاپی بین حزب توده ایران، که متشکلترین و بزرگترین نیروی اجتماعی و سیاسی آنروز بود
 باد دولت مصدق، از هیچ نوع تحرکی و لوهرتفد ر خونین، خودداری نمیکردند -
 در هشتم فروردین ماه ۱۳۳۱ بدنبال میتینگی که از طرف کانون جوانان دموکرات داده شد
 فرصتی بدست پلیس افتاد - پلیس باخونخواری خاص خود دموستراسیون جوانان را بخون کشید - آنها را
 تادرون کلپ کانون تعقیب کرد و در درون خانه آنها هشت جوان را بخون آغشته ساخت - جایگاهی که تا
 آنروز نشید صلح بدوستی و آزادی و شادی از آن برمیخاست مبدل به تنگناهی شد که نوای عزاداماتم از آن
 بلند گردید - از شهیدان جوان این واقعه خونین تنها نام قازار سرکسیان بر ما معلوم است - از نام سایر
 شهیدان متأسفانه چیزی در دست نداریم و هر اطلاعاتی که برسد موجب سپاسگزاری خواهد بود -

جنایت ۲۹ خرداد ماه ۱۳۳۱

در جریان کشاکش بین دولت مصدق و دربار
 و هنگامی که هیئت هشت نفری گزارش خود را در بساطه
 فعالیت ضد ملی دربار و لزوم محدود ساختن داپیره
 تحریکات آن تهیه کردند در سراسر ایران بمسود این
 گزارش از طرف جمعیتها و سازمانهای دموکراتیک و حزب
 توده ایران تظاهرات وسیعی بعمل آمد - در همه جا
 پلیس تظاهرات کنندگان را مورد حمله قرار میداد - ولسی در
 بابل و لشکر بدست بدجنایت خونینی زد - این جنایت
 بخصوص با کارگردانی یکی از برادران شاه که شرکت موثر
 در تهیه همه مقدمات کار داشت صورت پذیر شد - این
 هنگامی بود که فراکسیون نهضت ملی بمنظور مقابله با
 تحریکات دربار و مقامات ارتشی که بنحو جنون آمیزی
 کارها را قلع میکردند در صدد دادن میتینگی برآمد - برای
 اجرای این میتینگ روز جمعه ۲۹ خرداد تعیین گردید -
 در این روز از طرف اعضای فراکسیون نطقهای ایراد شد و
 گوشه هاشی از تحریکات خرابکارانه دربار بطور ضمنی با
 مردم در میان گذاشته شد - شعبه های جمعیت ملیسی
 مبارزه با استعمار در تمام شهرستانها و از آن جمله در بابل
 و لشکر بد در همان روز و به همان مناسبت در صدد



قازار سرکسیان

تشکیل میتینگ برآمدند.

در آن هنگام شاه در امر سر میبرد. روز قبل از اجرای میتینگ نمایندۀ جمعیت ملی تلگرافی از روی نقشۀ خونینی که از طرف رئیس شهر بانی، فرماند ارومیه بعضی ما مومنین گارد شاهنشاهی علیه میتینگ دهندگان طرح شده بود برده برداشت و از دولت تقاضا کرد جلو این تحریکات را بگیرد.

روز جمعه هنگامی که جمعیت بمخواست میتینگ خود را افتتاح کند حلقه پلیس و قوای مسلح آغاز کردید. در اثر تیراندازی آنها چهار تن کشته و عدۀ کثیری زخمی گردیدند. برای نفسان دادند چگونگی این فاجعه و میزان آساوت ما مومنین پلیس و نوکران دربار سلطنتی بمندرجات روزنامه ای مانند کیهان مراجعه کنیم.

روز بعد از وقوع فاجعه روزنامه مومنین نوشت :

"بعد از ظهر پنجشنبه عدۀ ای از عناصر افراتی عضو جمعیت مبارزه با استعمار با پخشش اعلامیه مردم را دعوت کردند که ساعت ۹ صبح روز جمعه در میدان ایستگاه بابل برای تأیید گزارش هیئت هشت نفری اجتماع کنند. ما مومنین پلیس مدخله کردند. ولی دسته های افراتی شروع به دادن شعار و اجرای میتینگ کردند. در اثر تیراندازی عدۀ ای مورد اصابت قرار گرفته بسه زمین افتادند. در این موقع بلوا و اختشاش شهر را تهدید میکرد. قوای ژاندارمری وارنش بکنک پلیس آمدند و پس از یک ساعت زد و خورد تظاهر کنندگان را متفرق کردند و عدۀ ای از جلود اران این تظاهرات را دستگیر نمود و بزندان فرستادند. ۳۰۰ جمعی از کسان مقتولین در شهر اجتماع نمود و خواهان اجساد کشتگان خود هستند. ولی مقامات نظامی برای جلوگیری از بلوا و تشنج از تحویل اجساد خودداری مینمایند. ۳۰۰ اجساد کشتگان هنوز در بیمارستان است. زیرا تا این ساعت بازیرس در شهر حضور نداشته و نتوانسته اند آنها را مدفون سازند. اکنون اجساد متعفن شده و هنوز مدفون نمانده است. خانواده های مقتولین همچنان تقاضای تحویل اجساد را دارند ولی فرمانداری برای اینکه تشنج ایجاد نشود از تحویل آنها خودداری میکنند."

نگارنده با تئاق رئیس جمعیت ملی مبارزه با استعمار منظور کسب اطلاع از چگونگی امر بیابلی رفتیم. در آنجهت توانستم به مجموعه اسناد و مدارک مربوط باین فاجعه که شامل تحقیقات اولیه، بعضی گزارشها و نامه های محرمانه بود دست یافته آنها را مطالعه کنم. از مطالعه این پرونده هسا حقایق مخوفی روشن گردید. این مدارک نشان میداد که علاوه بر حضور شاه در امر، در روز قیسل از وقوع فاجعه غلامضاراد شاه بیابلی آمده و شب قبل جلسه محرمانه ای با حضور فرماند ارومیه، رئیس شهر بانی و افسری از گارد شاهنشاهی تشکیل گردید و در آن شب بین آنها و شاه راجع باقدا امانی که در قبال تظاهر کنندگان میباشد بعمل آید بوسیله بی سیم رابطه مستقیم برقرار بود. و نیز کشف شد که در رسیدگی به پرونده امر و در امر نقل و انتقال بازرسها اعمال نفوذ های آشکاری بکار برشته است. همچنین این حقیقت دردناک کشف شد که ما مومنین پلیس در کلیۀ این مراحل تمام اصول انسانی را زیر پا گذاشته و از ارتکاب هیچ جنایتی فروگذار نکرده اند. شب ۳۱ خرداد هنگامی که عدۀ ای از کسان مقتولین برای تحویل گرفتن جنازه شهیدان به بیمارستان رفته بودند مواجه با تیراندازی مسامومین شدند و سه تن دیگر از آنها بخون خود در غنچه و بد رو زدگی گفتند. ما مومنین دولت با تمام قوا کوشیدند که اخبار این جنایت در مطبوعات منعکس نگردد.

در تلنگرود نیز توسطه ای نظیر آن رخ داده بود که متاسفانه بجزئیات آن دسترسی نداریم. و نیز با سامی این شهیدان که بجرم تجمع بمظنون یشتیبانی از دولت وقت مدخله دستگامهای

خوبنخوار تحت فرمان شاه قرار گرفتند و سترسی نیست .

فاجعه سیام تیر ۱۳۳۱

در روز سیام تیر سال ۱۳۳۱ یکی از دردناکترین صفحات تاریخ حماسه آمیز بهرمانی مردم سپهر ماد برآه نامین آزادی با استقلال ملی در برابر جهانپان کوشده شد .
روز چهاردهم آن ماه در کترصد قی پس از بازگشت پیروزمندان از لاهه از مجلس را می اعتماد گرفت . دشمن که نتوانسته بود در آن مرکز زمینه شکست نهیخت نجات بخش ایران را فراهم سازد ، به دست دربار سلطنتی که عده ترین نماینده آن علیه آزادی و استقلال ملی مردم ایران میباشد توطئه ای علیه نهیخت و علیه دولت در کترصد قی تدارک دید . روز ۲۵ تیرماه ناگهان خبر استعفای در کترصد قی مانند بمب در سراسر ایران ترکید و شور و هیجان خشم آلودی بوجود آورد . وی در استعفا نامه خود به شاه چنین نوشته بود :

" پشاه مبارک علیحضرت همایون شاهنشاهی . چون در نتیجه تجربیاتی که درد و لیسست سابق بدست آمده بهیشرت نارد را بموقع حماسی ایجاب میکند که پست وزارت جنگ را فدای شخصاً عهد و دارشود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشده البته بهتر است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که تماماً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند . باوضع فعلی ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده پیروزمندان خاتمه داد . "

فدوی در کترصد قی

فضیه از چه قرار بود ؟ در کترصد قی از آغاز زمانداری خود سعی داشت که در مبارزه ضد استعماری مردم ایران با دربار سلطنتی و شاه تمام بیدار کند . او بنابه راجد از تیریهای استعماری در نظر میگرفت و امید وار بود که با اتحاد روش نریش و احتیاط آمیز بتواند حداقل او را در جریان مسازرات بی ضرر نگه دارد . اما شاه به توقعیت خود و وابستگی تام و تمام خود بقدرتهای استعماری بیش از هر کسی واقف بود و میدانست نامین حکومت مطلقه ای که وی شیفته است بدون پشتیبانی امیرالیهستها امکان پذیر نیست و عمر سلطنت مطلقه وی بهمر این قدرتهایسته است . با اینجهت علیرغم تمام ملامت های در کترصد قی ، شاه با همه نیروی خود برای ساقط کردن دولت وی تلاش میکرد .

با یگانه حکم واطمینان بخش شاه ارتش بود . او فرماتدهی تل قواراد است . بعلاوه در روزگار دولتهای قبل از تصد قی وی بطور عموم در هر کابینه وزیر جنگ را شخصاً تعیین میکرد تا این مرکز قدرت از تحت تسلط وی خارج نگردد . این مسئله که در شرایط حکومتها و دولتهای دست نشانده و وابسته با امیرالیهسیم یکی از مسائل عادی شمرده میشد برای سیر تکاملی نهیخت نجات بخش در ایران مشکلات فراوانی ایجاد میکرد . در کترصد قی در دوره اول نخست بیری خویش بنا بر علی و خدامت بار سیداره شاه را بروای مسلح بچشم دیده بود . نامه وی بشاه بخوبی نشان میدهد که وی خود و نهیخت استعماری خلق را از آسیب تجربیات شاه درد اخذ ارتش در امان نمیدانست . با اینجهت بود که خود خواستار تصدی وزارت جنگ گردید و در اثر مخالفت شاه تا کثیر درصد استعفا برآورد . در ماعهای بعد در کترصد قی کوشه ای از حوادث تیرماه را فاش ساخت و در توضیح علل استعفای خود گفت :

" روز ۱۶ تیر که نظر خود را بهر ضلوعا نه رسانیدم فرمودند : خیمست اول من چند آن خود م را ببند م و بروم بعد شما این نارا را بقل کنید . بعد از مذاکرات زیاد چنین قرار شد که اگر تا ساعت هشست خبری از عالیحضرت (در ایروما وقت با وزارت جنگ در کترصد قی) نرسد استعفای خود را بفرستم و الا بکار خود ادامه دهم . ساعت هشست رسید . چون از عالیحضرت خبری نشد استعفای خود را با یاد کرد و لیسست

فرستاد و بر طبق اطلاعات بعدی همانروز با قوام داخل مذاکره شدند که نتیجه آن منجر بحوادث سیاسی ام تیرگردید *

آنچه که بعد هاروشن گردید نشان داد شاه در همان لحظه که یاد کتر مصدق مشغول مذاکره بود و در پی برده مقدمات توطئه را علیه او تارک میدید و بدینگونه منتظر وصول استعفانامه دکتور مصدق شد از طرفی با قوام قول و قرارهای لازم را گذاشته با زنجانی توسط امام جمعه رئیس وقت مجلس به وکلای گوش بر فرمان خود در مجلس دستورداد و بید که آماده باشند تا بمحض ارجاع قضیه بمجلس بقوام را می اعتماد بدهند. بالنتیجه صبح روز بعد گماشتگان درباری مجلس بدین حضور وکلای جبهه ملی جلسه ای تشکیل دادند. در این جلسه حسین علاء یزید دربار وقت چنین گفت: - چون دکتور مصدق میخواست وزارت جنگ را شخصاً بعهده بگیرد و اعلیحضرت همایونی که بعادت فرماندهی کل قوا عناایت خاصی به قشون دارند میخواهند آن وزارت تحت نظر خود ایشان باشد، دکتور مصدق باین امر رضایت داد و استعفا کرد. اینک اعلیحضرت منتظر را می تمایل مجلس هستند *

حاضرین طبق دستور قبلی شاه بقوام را می اعتماد دادند و بلافاصله خبر این حادثه در داخل و خارج کشور بسرعت منتشر گردید. امپریالیستها و دربار سلطنتی خود را پیروز میدانند. اما خیلی زود معلوم شد که هنوز آغاز کار است. مردم در قبال این توطئه بنبرد برخاستند. آثار خشم و خیرش مردم همه جا چشم میخورد، بازارها بسته میشد، از شهرستانها خبرهایی از قیام عمومی مردم میرسید و در نرسای یک طوفان عظیم از ترانه های افق سیاسی بدی در میگردید. روز ۱۷ تیرماه فرمان نخست وزیر قوام صادر گردید و بر شدت همچنان واضطراب عمومی افزود. قوام السلطنه در اعلامیه غلاظت و شدت خود ب مردم چنین اخطار میکرد: « در مه عصیان سیری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی دولت قرار میسید، کشمیشان را سیاسی دگر آمد *

روز ۲۸ تیر ظاهرات دانشه داری آغاز گردید و در همه جا پلیس با روحیه خوتخوارگی بمقابله با مردم دست زد. روز بعد نمایندگان جبهه ملی بامید نرم کردن شاه بدربار سلطنتی رفتند. اما شاه که سرمست باد پیروزی بعد آنروز متحکمانه تراز هر وقت با آنها برخورد کرد. دکتور قاشی که تا آنروز هنوز بیده ری از جبهه برنگرفته بود و ظاهراً در صف ملیون فعالیت میبرد خلاصه ای از جریان این برخورد را شرح زیر در روزنامه شاهد منتشر ساخت:

* دکتورشایگان اولین کسی بود که آغاز سخن کرد و متذکر شد که چنین نهضتی که درد موه فلسی ایران بوجود آمده است اهمیت آن بیش از استقلال هند وستان ارزبر دارد و نباید روش اعلیحضرت طوری باشد که مردم متحرکند خدای نخواسته ایشان از ضراط مستقیم منحرف شده باشند. سپس نمایندگان دیگر از هیجان مردم و اهمیت نهضت سخن راندند، و اینکه روش فعلی ما «مورین انتظامی عقوبت و خبی» بیار خواهد آورد. شاه گفتند مطابق را می اکثریت باید رفتار شود و شما نمیتوانید در مجلس استناد کنید و گرنه روش مردم صحیح نیست و ما «مورین» موظفند با همین شدت رفتار کنند *

در همان روز اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار بیسی بر حمایت از دولت هند فی و دعوت به تشکیل جبهه واحد برای غایله بان سانس دربار و امپریالیستها انتشار یافت و بدین نحو صفحه تازه ای در تاریخ مبارزات مردم ایران گشوده شد. بدین ترتیب مقدمات نبرد تاریخی روز سی ام تیر فراهم گردید. روز سی ام تیر روز قدرتمندی هردو طرف بود. روز نبرد مرگ و زندگی بود. نیروهای خلسنی بته ریج وارد میدان میشدند. شرایط عینی همکاری توده ای و افراد جبهه ملی را بدین زمین تهمید قبلی دوش بدوش هم پیش میراند. هدف مشترکی دست آنها دارد دست هم میگذاشت. این نخستین

پارسیه که این دو شیراز معاضدت هم برخوردار میشدند و راه خود را بسوی پیروزی میبشودند .
طرفه دیگر قوای مسلح " انتظامی " قرارداد است . این توپخانه بعد زیادی تقویت شد ، بعد تدویر
شهر رژه میدادند . همه نیروهای سپاه ، باستانان امیرالیستها ، درازارها ، برتجعین و سایر دشمنان
شبهت نجات بخش ملی نیز خود را برای نبردی تعیین کنند و تجهیز میکردند . تانکهای شرم ، آنتبارنه
دسته های سیاره و پیاده در سراسر شهر بگردش در آمدند . دسته ها ، فوج ها ، هنگها ، مسلح و متصل
سرنیزه خود را بر خ مردم میکشیدند . اما نیروهای طرفه ارتش بهت مصمم بودند بهر قیمت نده از این گروه
آتشین آزمایش پیروز و سربلند بیرون بیایند . آنها میدانستند که در این روز یا میبایست سرنوشت درختان
آینده را بباد ست توانای خود ترمیم کنند ، یا دستی شوم و آلوده و غرقه بخون سرنوشت شومتری را برای
آنها تدارک خواهد دید .

در حدود ساعت نه صبح روز ۲۰ تیر تصادم آغاز گردید ، غرش گلوله در فضای شهر تهران طنین
افتاد . برخوردارها آیت ایراکنده ، محدود و کوچک بود اما بهت ریح شدت می یافت و متعزز میشد . با وجود این
در حد حدود ساعت ۱۲ یکمخ آرامش نسبی ، آرامش قبل از طوفان برقرار گردید . هنوز بدو تلفات از بیست
تفرجات نیز نیامد . اما طوفانی تشدید که غرش طوفان انقلاب سراسر شهر را بر حرکت در آمد . اینک در پیکر از
غالب نقاط تهران صدای تیراندازی میگوش میرسید . معرکه تیر پیوسته داغ تر و خونین تر میشد و بدت ریح
خشم و غضب مردم متوجه دربار سلطنتی ، این ثانون مفسد و توطئه ضد ملی میگردد و شاه آشکارا هدف
تظاهرات کنندگان قرار میگرفت .

شاید بتوان با نقل بعضی گزارشهای رسمی که از طرف فرستنده های سپاه نظامی بفرمانده
نظامی مخابره گردیده است منظره روشنتری از حوادث خونین روز سی ام تیر ترسیم کرد .
از گزارش فرستنده سپاه سی و بیفرماندهای نظامی :

" جلوه خانه صلح دو کامیون نظامی هست . در اسلامبول پیرو مرموع شده . در مخابرات و
عدو تیری جمع شده اند و تظاهرات میکنند . من در میدان بهارستان هستم . هنوز آثار گازهای آشت آور
باقی است . جنازه یافتن کارگر خدشانی را که سرنیزه به شکمش خورد و مرد و بعد از دست مردم گرفته اند
... در خیابان انبیا طان جمعیت زیاد است . در این خیابان یک تانک را آتش زده اند ."
از طرف افسری بنام سرگرد پیروی فرمانده گردان ششم هنگ پهلوی مستقر در چهارراه مخابرات
بوسیله فرستنده سپاه دیگری بفرماندهای نظامی چنین گزارشی داده شد : " جمعیتی در حد حدود پنجهزار
نفر در مخابرات و له جمع شده اند و قصد هجوم دارند . آیا تیمسار فرمانده ارتظامی اجازه میفرماید برای
تفرقه جمعیت تیراندازی بشود ؟ "

جواب : " بهر وسیله ممکن باشد سردم را متفرق کنید .
گزارش دیگری از فرستنده " خ سی .
" عدو تیری از حسن آباد بسوی توپخانه در حرکتند . جمع دیگری از بازار و بوچهخانه
می آیند . افسری از ارتش با یک کمری سه نفر را مقتول کرده است .
از گزارش سرگرد پیروی :

" در چهارراه مخابرات و له والا حضرت شاهپیر علی رضا بایک جیب نظامی دیده شده است .
در این گزارش از جنایاتی که بدست علی رضا انجام گرفت اسمی برد نشده بود . اما عدو زیادی از او در
حالی تیراندازی دیدند . از جمله کسانی که هدف گلوله شخص علی رضا قرار گرفتند زنی بود که بمحتراسات
گلوله آزبای درآمد و خون او سنگفرش خیابان رانگین ساخت .

شد بدترین و خونین ترین نبرد در میدان سپه درگیر میشدند. عمده ترین واحدهای قسوی انتظامی در این نقطه متمرکز گردیده بود. مردم نیز در این مرکز صفوف خود را می آراستند. وضع بین طرفین غیرمتعادل بود. خمپاره انداز، عریایه جنگی، تانک، مسلسل های سنگین و سبک، سربازان چشم پوش بسته و سرا با مسلح در یک طرف، در سمت دیگر لهبهای آکنده از درد ورنج و خشم، اراده آهنین و تزلزل ناپذیر، تصمیم بیماریزه تا بحد مرگ در راه آزادی و استقلال ملی. صدی از آتش و آهن مذاب در جلو راه مردم. دویاری از گوت و عصب بر سر راه اسلحه های آتشین. سرب مذاب گوشه ها را میشکافت و استخوانها را می شکست. غرش بدون انقطاع مسلسل، نعره و فریاد مردم، ناله مجروحین همه در هم می پیچید و فضای شهر را با همه رعب انگیزی می آتاشد. مردم قدم بقدم بجلو میخیزند. خیابان اکباتان و قسمتی از خیابان سعدی چند بار بین نیروهای بدون سلاح انقلابی و قوای مسلح دست بدست گردید. تلفات در این ناحیه اینک بدو همان فرمیرسد.

در میدان مخابرات اوله حادثه ای رخ داد که سیاهی نبرد را تغییر داد. مردم پس از چند بار هجوم و عقب نشینی بالاخره قسمتی از این میدان را بصرف در آوردند. اما نتیجه قدرت نمائی بیک تانک رسید. این ماشین هیولا و محصل دماغ بشری مانند حیوانات اعصاب گمنده و نگران و نعره زنان بسمت جلو میخیزد. از دهانه آن خدای آتشی بخارج امتداد می یافت. مردم تلیرغم خطر مرگ خود را آسوده میساختند که این تانک را آتش بزنند. در همین لحظه حادثه ناگهانی بوقوع پیوست. افسری با درجه سرگردی که سمت فرماندهی تانک را داشت از درون تانک خود را بوسط میدان افکند. با یک تکمان پاکوهای خود را کند و شروع بسخن کرد. محتوی اظهارات وی چنین بود: مردم ما سربازیم. ما مدافع حیات و حیثیت شاه هستیم. با فرمان داد ه اند که شما، برادران عزیز خود ما را که برای تحصیل آزادی و استقلال ملی قیام کرده اید بخون بکشیم. ما ز بیار تانک برادر گشتمیرویم. ما مرگ را با اجرای چنین اوامر ستکارانه ترجیح میدهم. زنده باد ملت.

این حادثه ناگهانی بخصوصی قوای انتظامی را تا چند لحظه بکلی گیج و مبهوت کرده بود. پیش از اینکه بخود آیند و بدانند در برامون آنها چه میگردد، سبیل جوشان جمعیت بطرف جلو ب حرکت درآمد. مردم این افسر را بروی دوش خود بلند کردند. فریاد مملو از مسرت آنها در فضا طنین انداز کرد. بیکیار از دهان هزاران نفر این کلمات بیرون آمد: زنده باد ارتش ملی قهرمان ما! افتخار بر افسران وطن پرست و ملت دوست! پیروز باد ملت! پیروز باد دکترو صدق! (۱)

ستاد ارتش و دربار سلطنتی خیلی زود از این حادثه مطلع شدند. بیم آن میرفت که دامنه نافرمانی افسران گسترش یابد و عصیان نسبت بخاکشین به نسبت ارتش را فرا گیرد. اینک روشن شده بود که یافشاری بیشتر تاج و تخت شاه را بخطر می افکند و این کانون فاسد و توطئه های ضد ملی را واژگون میسازد. برای رفع این "خطر" تنها یک راه بنظر میرسد: عقب نشستن و در انتظار فرصت مناسب تسرو طرح توطئه های نو بنو کمین کردن. آنروز هنوز خون شهیدان می جوشید، هنوز آخرین اشعه زرتار آفتاب بر ابرهای کراته افق میدرخشید که قوام استعفاداد، نیروهای مسلح میدانها را تخلیه کردند و تشیده پیروزی و افتخار در سرا سر شهر طنین افکند.

اما آنروز برخی از ما موران شاه در شهرستانها دست بچنایات نفرت انگیزی زدند. در شهرسرا اهواز حتی پس از انتشار استعفای قوام السلطنه از طرف فرادیه، افسری از فرمانداری نظامی بنام لیکوھی در درون تانکی نشسته و در ریانه و دکا بین سرباز بعد ان آمده بود. مردم در میدان شهر اجتماعسی

(۱) این افسر ازاد پخواه و مبین پرست سرانجام راه واقعی خود را یافت و پس از این واقعه بعضویت سازمان افسری حزب توده ایران درآمد.

داشتند ، پس از نزد وجود روزانه اینک خویشتن را پیروز میدیدند . این اجتماع مانند همه جای ایران بصورت مجلس جشنی درآمد بود . هنگامی که صدای چرخ تانک در میدان طنابین افکند احدی نمیتوانست گمان برد که کسی جرات کند در چنین حالتی مردم را بگلگوله بیند . همه کس گمان میکرد تانک از یکطرف شهر بطرف دیگر نقل مکان میکند . اما بمجرد اینکه تانک و کامیوهای ملو از سازمان مسلح در برابر جمعیت رسیدند ناگهان تانک شروع باتش فشانی کرد و سازمان بد ستوریتکوهی مسلسلها را بروی جمعیت پدید فاع گشودند . این جنایت بروایتی بقیعت جان بیش از پانصد نفر زن و مرد و کودک تمام شد . دشمنان خوشخوار عدو کشیری از آنها اراد زدید و پرورد کارون ریخت . در کرمانشاه نیز فرمانده سياهكار لشكر كه يكي از اقوام شاه بود دست بجنایت مشابهی زد و صد ها نفر از اهالی را بيشهادت رسانيد .

علیرغم همه این خونریزها ، در شامگاه آنروز توسطه سپهگاران شاه علیه نهضت نجات بخش ملی ایران نقش بر آب شده بود . مردم مبین ماباد ادن فرمانیهای فراوان سگه فتح و ظفر بنام خود زدند . عدو ای از شهیدان روز سی ام تیر در نقطه ای در این بابویه در کنار مرم بخاک سپرده شده اند . مزار آنها زیارتگاه اهل دل است . آنها همان نظیر که در اوایل سپین روز عمر خود دوش بدوش هم جان خود را وثیقه پیروزی مردم بر اهریمن خونخوار قرار دادند ، پس از مرگ تیر در کنار هم تنگ شدند .

در پایان این مبحث بی مناسبت نخواهد بود که بمنظور باز هم بیشتر نشان ساختن طبیعت عدو وحیله گرشاه بخاطر بی اهریم که چند روز پس از فاجعه خونین سی ام تیر و آتشیام قوای دربار ، وزیر دربار شاه حسین علاء از طرف خدوم خود " مراتب تا ممرات " شاه را نسبت بشهادت قهرمانان روز سی ام تیر طی نامه ای رسماً ابراز داشت و بیازماندگان آنها تسلیت گفت . و شاه نیز با شرح زیوراتون ملی شناسختن قیام نجات بخش روز سی ام تیر را تأیید کرد :

" با تأییدات خداوند متعال ما پهلوی شاهنشاه ایران نظر باصل بیست و هفتم مصم قانونی اساسی مقررید اهریم :

ماده اول - قانون مربوط به شناسائی قیام سی ام تیر ۱۳۳۱ بنام قیام مقدس ملی که در جلسه شانزدهم مرداد ۱۳۳۱ بتصویب مجلس سنا و شورای ملی رسید و منضم باین دستخط است بموقع اجرا گذارده شود . . . آری ، خود میکشی حافظ را خود تعزیه میداری . این را کسی نوشته بود که روز ۲۸ تیر در جواب د کترشایگان گفته بود : روش مردم صحیح نیست و ما مؤمنین موظفند با همین شدت رفتار کنند . این روش حیله گرانه و مزورانه از طرف کسی که اصول سیاست و پایه نظرمآکیا و لیستی خود را در عبارات ذیل خلاصه میکند عجیب نیست : « هر وقت طوفان بسپارند باید خود شد و صبر کرد تا طوفان بگذرد . »

با کمال تأسف نام هیچیک از این شهیدان قهرمان در اختیار ما نیست . بسیار با خواهد بود که برای ثبت در تاریخ و تجلیل خاطر تابانک این فرزندان دلاور ملت ایران ، کسانی که در این زمینه اطلاعاتی دارند ، آنرا در اختیار ما بگذارند .

کودتای ۲۸ مرداد آنچنان رژیم اختناق و وحشتی در میهن ما بوجود آورد که از لحاظ شدت، وسعت دامنهٔ عملیات شمرکز و تنبهارانه در تاریخ یکصد و پنجاه سالهٔ اخیر ایران نظیر و مانند نداشته است. این کودتای نقطهٔ توافق امپریالیستهای دربار سلطنتی و سیاه ترین قشرهای ارتجاعی ایران بود. این دو مرکز خارجی و داخلی در طول حکومت ۲۸ ماههٔ دکتر مصدق دچار شکستهای فاحشی شده بودند. امپریالیسم بریتانیا کجیننه های باد آورد منابع ذخائر نفت را از دست داده بود. آمریکا از سر مشقی که نمونهٔ ایران می توانست بشکوه های استعمار زده بدهد در نگرانی مرگباری بسر میرد و سودای سرکوسی نهضت نجات بخش ایران را از دیرگاه در سر می پخت. شاه بسیاری از مواضعی را که غاصبانه بدست آورده بود یکی پس از دیگری از دست داده و عقب نشست بود. بدتر از همه آنکه سرانجام پنحو ناگزیری متحمل تنگ و سرشکستی فرار از برابرمردم شده و از اینرو کینهٔ تسکین ناپذیری نسبت به مردم در دل او انبوه شده بود و اینک در التهاب عطش انتقامی سهمگین می سوخت و بایبصری میخواست لکن تنگ فرار را با خون بیگناهان بشوید و ضعف و عجز خویش را در زمین پوشش خویشری و خونخواری پنهان سازد. ارتجاع ایران که از لحاظ سیاست خارجی متکی به امپریالیستها و از لحاظ داخلی متکی بدربار سلطنتی بود، این دو تکیه گاه را در حال تزلزل و تلاشی، و امتیازات وسیع خود را در معرض خطر یافته بود. تمام این نیروها اینک میخواستند حساب خود را یکسره کنند چنانکه موجبی برای نگرانیهای آینده آنها باقی نماند. آنها خود را در حالتی می یافتند که ایجاب میکرد با وحشیگری بی سابقه، با سنگدل نیوونه و آرا، تمام مظاهر نهضت نجات بخش ملی را مورد شدت ترین حملات قرار دهند بنحوی که نیروهای انقلابی نامدنی طولانی هرگونه امکان تجدید قوای از دست بدهند.

تنها این نبود. امپریالیستها برای اینکه وضع خود را در ایران از هر حیث ثابت کنند لازم میدیدند که با سرعت هر چه تمامتر مسائل بسیاری را، و در درجهٔ اول مسئلهٔ نفت را حل و فصل کنند. شاه نیز بدستی ثبات وضع خود را منوط و مشروط بحل این مسئله میدید و باینجهت حل مسئلهٔ نفت در سرفصل برنامهٔ کار حکومت کودتا قرار گرفت. این نیروها میخواستند تا تاثیر مگر کم است هر قدر نتوانند نان بپزند.

"حل مسئلهٔ نفت" بر حسب دلخواه امپریالیستها مستلزم تفریق قانون ملی کردن نفت و قانون اجرای این قانون بود. مبادرت باین خیانت عظیمی در عین حال مفهومی پایمال کردن تمام آن سلسله پیروزیهای بود که بقیمت جان صد ها و هزاران نفر از نخبه میهن پرستان و آزاد بخوانان بدست آمده بود. شاه و حامیان وی در برابر مجموع نیروهای دموکراتیک و ملی قرار داشتند. در عین حال آنها میدانستند که بزرگترین خازره آنها در انجام این خیانت حزب تودهٔ ایرانست که چه از لحاظ قدرت تشکیلاتی و چه از حیث دانشن یک جهان بینی شرقی و چه از نظر است حکام مبادی عقاید سیاسی بدیدهٔ بکلی نویسی در تاریخ ایران میباشد. باینجهت بپوش بی امان و شبانه روزی نیروهای پلیس و مسلح حکومت کودتا علیه حزب تودهٔ ایران و کلیهٔ سازمانهای دموکراتیک با حدت و وحشیانه و مرگباری که نظیرش تا ان زمان دیده نشده بود آغاز کردید. هزاران تن از نخبه مردان و زنان قداکار و مبارز حزب مسا به سیاهچالهای زندان کشانیده شدند و در روز شنبهٔ جلادان حکومت کودتا افتادند.

نخستین جنایت رژیم کید تا

رژیمی که با توطئه مستقیماً مهابلیست‌باروی کار آمد، بعد تا نهضت ملی و ضد استعماری ملت ایران را سرکوب کند، برای استقرار خود قبل از هر چیز به ایجاد رعب و وحشت احتیاج داشت. بدین جهت توقیف هزاران نفر از مبارزان راه آزادی و استقلال ایران و تارومار سازمانهای ملی بد موگرائیسک کافی نبود. جلادان خون میثالیبدند. اقدام سه نفر از ملوانان ناوبری در نیروی دریایی جنوب نخستین جنایت رژیم کید تا بود که این عطف جلادان را تسکین داد.

در اواخر شهریور ماه ۱۳۳۲ (مناصفانه روز دقیق آن بدست نیامد) روزنامه های دولتی از کشف يك "توطئه در نیروی دریایی جنوب" خبر دادند. طبق این خبر سه نفر از ملوانان ناوبری (یکی از آنان انوشه نام داشت. نام و نفرد یگرمناصفانه بدست نیامد) قصد آتش زدن تاوراداشتند که موفق نشدند و در حین فرار دستگیر گردیدند. بعد اذ دولت کید تا اعلام کرد که این ملوانان عضو حزب توده ایران بوده اند و کشف این توطئه خبر از قصد خرابکاری این حزب میدهد. بدینسان معلوم شد که دولت کید تا نه فقط دشمن ایجاد رعب برای انجام خیانت است، بلکه میخاود حزب توده ایران را متهم بخرابکاری کند تا بهانه برای جنایتهای بعدی خود بر ضد این حزب داشته باشد. ولی با اینکه سه ملوان ناوبری را شتجه دادند تا از آنها اعتراف بگیرند که عضو حزب توده ایران بوده اند، این سه ناوبری شرافتمند و شجاع بقیمت جان خود حاضر نشدند چنین دروغی بگویند. سرانجام سه ناوبری طی محاکمه کوتاهی بمرگ محکوم و در اوائل مهرماه (مناصفانه روز دقیق آن بدست نیامد) تیپاران شدند. از آنجا که دادگاه نظامی سری بود، هنوز هم معلوم نشده است که انگیزه این ملوانان چه بوده است و یا اینکه اصولاً دولت کید تا برای ایجاد رعب و ایجاد آشوب بجز حزب توده ایران صحنه سازی نکرده و این سه ملوان بیگناه را قربانی نموده است. ولی بهرحال خاطره انوشه و یارانش در نزد مردم میهن ما گرامی است، زیرا صرف نظر از مقاومت قهرمانانه آنان در برابر شکنجه، هنگام تیپاران نیز این قهرمانان مردانه جان دادند. انوشه حتی نگذاشت چشمانش را ببندند. مرگ قهرمانان تا انوشه و یارانش که از میان مردم، از میان کسارگران خوزستان برخاسته بودند، بار دیگر نشان داد که ملت ما زنده است.

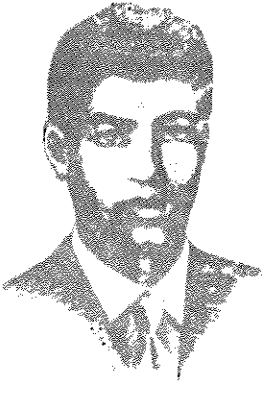
تظاهرات ۲۱ آبان ۱۳۳۲

علیرغم محیط ترور و وحشتی که پس از کودتای ۲۸ مرداد بوجود آمده بود، مردم و نیروهای ملی مقاومت و مخالفت خود را حتی بصورت تظاهرات آشکار بر ضد حکومت کید تا نشان میدادند. اولین تظاهرات آشکار بر ضد توده ایران وجهه ملی متفشارت داشتند. بازار بسته شد مردم در خیابانهای مختلف شهر با شعارهای ضد حکومت کید تا تظاهرات کردند. حکومت کید تا بنا بر ماهیت خود با گلوله بمردم پاسخ داد. بسیاری از مردم زخمی و چند نفر هم کشته شدند. از متولین فقط نام یکنفر با معلوم است:

آیدین سروبیان وی در یکی از کوجه های فرعی خیابان شاهرزاد مقابل خیابان ویلا هدف چند تیر مسلسل قرار گرفت و در نتیجه شدت خونریزی صبح ۲۳ آبان درگذشت. او پس سروبیان لارگر قناد و از فعالین اتحادیه لارگران قناد و عضوی سابقه حزب توده ایران بود. شهادت او هم چهره جنایتکار رژیم کید تا روشن تر ساخت و هم نشان داد که اعضای حزب توده ایران در دفاع از آزادی همه جا در پیشانی مردم قرار دارند.

فاجعه دانشگاه

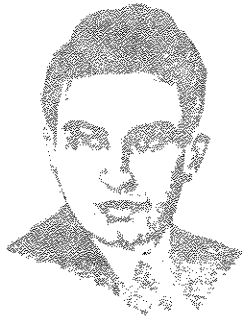
در آذرماه سال ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران فاجعه خونینی بوقوع پیوست که داغ تنگ دیگری بر جبین حکومت نود نازد. دربار سلطنتی و جموع نیروهای ارتجاعی ایران و آریابان امپریالیست آنها در جریان مبارزات گذشته بارها ضربت دست دانشگاه پدانشجویان را چشیده بودند و کینه عمیقی نسبت به آنها در دل میپرورانیدند. با وجود استقرار حکومت کودتادانشگاه هنوز بسبب شرایط خاص خود آرام نشده بود. شاه بدین منظر که از هرگونه جنبشی از طرف دانشجویان جلوگیری شود دستمراشغال نظامی دانشگاه را صادر کرده بود. ساخت دانشگاه هدل بجولانگاه دستجات مسلح شد. دانشجویان میخواهند این لکه تنگ را از امن دانشگاه بزدایند، میخواهند این مبد دانش از نیروهای مسلح تخلیه شود. این خواستی منطقی، عادلانه و شرافتمندانه بود. این وارثین سنتهای انقلابی که در سراسر



تند چی



شریعت رشوی



بزرگ نیا

نمیستند

جریان مبارزات ضد استعماری دوش بدوش سایر قشرها و طبقات ضد استعمار تیرد کرده بودند، نمیتوان محیط فعالیت خود وساحت فرهنگ و دانش را در اشغال چکمه پوشان تهیه مغز در براری ببینند. روز ۱۶ آذر مهمل بیروز نظام هر همه نیروهای ضد دیکتاتوری شده بود. طرفداران جبهه ملی و اعضا حزب توده ایران، آنها که صدق راهبر خویش میشناختند و آنها که به ایدئولوژی حزب مایمان داشتند، همه دست در دست هم برای مقابله با نیروهای اهریمنی شاه در این اجتماع شرکت جستند. ولی شاه جبار، ایسن بزرگ آد نشان و بزرگ تسکگران، تقاضای مشروع و بحق دانشجویان را بجزایان کلوله پاسخ گفت. بنگد از شاه بد ستوری اجتماع دانشجویان را مورد شلیک قرار دادند. در این روز دوش از اعضا حزب توده ایران یعنی بزرگ نیل و قند چی شریعت شهادت چشیدند و عدله زیادی زخمی شدند. در این روز علاوه بر دانشجویان از اعضای حزب توده ایران شریعت رضوی عضو جبهه ملی با کلوله جلادان شاه از پای درآمد و جان بر سرآرمان آزاد یخواهانه و میهن پرستانه خود گذاشت. جلادان بین توده ای و اعضا جبهه ملی سرق نمیکند اشخند. همانگونه که خون فاطمی شهید باخون عدله ای از شریفترین قهرمانان حزب مادر میسدان اعدا م بهیم آبیخت، خون پاک این سه نوشهال بیرومند نیز در مساحت دانشگاه بهم آغشته شد. مایساد این شهید را نیز مانند شهید ای حزب خود گرامی میداریم.

شاه نه تنها با شقاوت حیوانی د ستیز کشتار دانشجویان را صادر کرد بلکه قاتلین آنها را مشمول عنايات شاهانه خود قرار داد. در روز ۲۰ آذر دهخستنامه ای بشماره ۲۱۲۲ از جریقی لشکر آزادی صادر کردید که ضمن آن ستوان یک ستار سلیمانی با اتفاق پانزده درجه دروس با ساز از افراد دست جانیان که پیش از دیکران دست بخون دانشجویان آغشته بودند بیاس این کشتار وحشیانه مورد تنبیق و افسوس گردید و دریافت مدال و یاداشتی نقدی ناپی شدند.

جنایت در جریان انتخابات شیروانی دیره هجدهم

حکومت کودتا پس از انحلال مجلس هفدهم، در شرایط ترور و اختناق، انتخابات دیره هجدهم مجلس شورای ملی و همچنین انتخابات مجلس سنای پاره انداخت. شاه میخواست مجلس دست نشانده ای بوجود آورد که خیانتهای او را به تصویب برساند. تردیدی نبود که در چنین شرایطی از آزادی انتخابات اثری نمیتوانست وجود داشته باشد. ولی حزب ما تصمیم گرفت که علیرغم ترور، ماهیت انتخابات قلابی شاه را بهیتم جبهانیان بشناسند. در جریان انتخابات که مردم زیر فشار و جانیته نظامیان و جانیتهان بجزای بازهم عدله ای از مبارزان حزب ما که همه جاد ریشا پیش مردم برده از ماهیت قلابی انتخابات بر میداشند، بدست درخیمان شاه از پای راندند. غلامرضا بیوکی یکی از این شهیدان بود. بیوکی عضو سازمان جوانان

توده ایران بود. وی با شهید جوان انقلابی، هنگامیکه در تظاهرات اول ماه مه ۱۳۳۱ بزدان افتاد برای دل داری مادرش که از دوری فرزند بی تابی میکرد، طی نامه ای چنین نوشت: «مخوشحالم که در راه میهنم جان بسپارم. من خواهان ایرانی آزاد و آبادم. در زندگی باید راه نیل سعادت را فرارگرفت. من مرگ را با چهره باز استقبال میکنم بوجدانم کاملاً آرام است. ماد عزیزم! مبادا برای من غصه بخیزی. همواره در نظرداشته باش که بسرت با افتخار میبرد. من دوطالبانه و از تصمیم قلب بسرای مرگ حاضر شده ام. چه مرگی بفرستد و شرافتمندانه تر از این برای من که در راه حفظ استقلال ملی وطنم جان دهم. من میبزم ولی زیر بار تنگ و سارت وطنم نخواهم رفت.»

بیوکی به پیمان ارجمند خود وفادار ماند.

در شنجه گاهها

شنجه گاهها انعکاس خارجی طغیان يك دستگاه سراپا فاسد و جباری بود علیه تمام ظاهر قانونی و انسانی ، و بر پایه نفی تمام آن اصولی قرار داشت که حقوق مدنی و سیاسی ملت را به مفهوم آنم آن در بر میگرد . اینها مراکز برخوردی بودند بین تمام آن سلسله صفات و خصایص والای انسانی که از يك فرد بشری قهرمانی جاوید ان و افسانه ای میسازد . و او را بواجب افتخار و عظمت اخلاقی مروجی قرار میدهند . در یکطرف ، و آن رشته از صفات و حالات منقطع و فاسد شده ، که فرد دیگری را به حقیقت پستی و فسرومانگی جاره ناپذیری میکشاند و از او حیوانی درنده ، فاقد احساسات بشری ، بی تأثیر و بی معنی حقیقی ساخته میسازد ، از سوی دیگر ، تمام وحشت و مخافت نظام فاسد و تبهکار حکومت کید تا در وجود د خمه های بخوف و شنجه گاههای آن خلاصه میشد .

در این پیغوله هاد رخشانترین سیاههای انسانهای عصر ماد رمعرض آزمایش سخت و هولناک قرار گرفتند و از این کوره آزمایش سرازار و سر بلند بیرون آمدند . اینها که نمایندگان پرافتخار آرمانهای انسانی ملت خود و مدافع صمیمی شرف و حیثیت خلقهای میهن خود بودند ، یاد استباهی که فشار زنجیر و دستبند آنها را سیاه کرده بود بر سینه نگهبانان خونخوار جهان جور و فساد که تا ندانند آن مسلح بیدستد و تازیانه های خاردار بر دست داشتند و مأمور بودند تا این قهرمانان را برانو در آرند ، دست زدند . از شرانت تمام انسانی و از حقوق محسوب شده میلیونها مردم متعکس میهن خویش بدفاع برخاستند . بسیاری از آنها برخی شناخته شده و عددی خیلی بیشتری ناشناس ماندند . در سرا سرایان قهرمانی این طریقه اهریمنی شدند . آنها که شناخته شدند عبارتند از :

زاخاریان محمود کوچک شوشتری یارطان سالخانیان
ستارن یک منزوی حسین حریری ابوالفضل فرعی

ایشان با هر دو شنجه توان فرما شهید گردیدند . اما در هیچ لحظه ، در هیچ حالت زبان آنها برای کشیدن رازهای جنشان باز نشد . آنها تا آخرین لحظه عمر پرنیج و درد خویش ایمان خویش را به حقیقت راه خود و خلقهای میهن خود استوار نگه داشتند . کوچک شوشتری و سالخانیان از فعالترین سازمان جوانان توده ایران پس از ۱۴۰۱ روز شنجه بدون انقطاع شهید شدند . زاخاریان عضو کمیته ایالتی تهران پس از شنجه های توان فرما بوسیله گلوله یکی از زخمیان شهیدات رسید . منزوی را که از ایران خارج شده بود ، در سیروت دستگیر کردند . و به ایران بازگردانند و تحت شنجه قرار دادند . سر آخر امروارونه از قفسی آویختند و مانند راجوب و جمالی بر شکمش تاختند که روده هایش از گلویش بیرون آمد . و این طرز تجویع جان داد . معذرا ! اینقدر بهمان حالت گذاشتند تا جسدش بوی تعفن گرفت . فقط آنها بود که دستور دفن اوصاف رشده .

ابوالفضل فرعی هر روزی سال خورد و در زیر شنجه بتلی مسخ شده بود . جسم نیمه جان و متله شد تا ریه خسته او را در تحویل دادند . پس از چند روز در اثر جراحت علاج ناپذیر جان سپرد . حسین حریری دانشجوی دانشکده فنی و عضو کمیته شهرستان تهران سازمان جوانان توده ایران نیز با احتمال قریب بیستین زیر شنجه شهید شده است ، که متأسفانه از چگونگی آن اطلاع دقیقی در دست نیست .

در شهرستانها تنها برای وحشیگری در مورد بسیاری از فعالین حزب اعمال گردید که که تهیه اطلاعات دقیقی از نام و نشان شهیدان در شرایط حکومت کید تا غیر ممیسا است . در اینجا تنها میتوانیم از

از يك كارگر حليبي سازمان حسين نام ببريم كه در زندان مشهود مورد شکنجه های توانفرسا واقع شد و سرانجام در اثر استعمال باتون روده هایش مجروح گردید و بارنج و درد جان سپرد.

تورشندگان

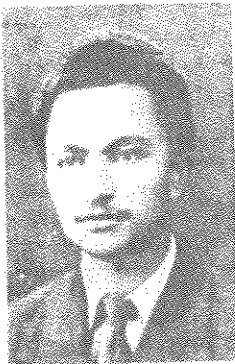
دامنه عمل جنایتکارانه حکومت کُرد تنها با این حد و محدوده نعیشد. در مواردی جنسی دست به ترور افراد میزد. بدست تروریستهای دربار و مقامات انتظامی چندین نفر در روز روشن و در برابر چشم دیگران به شهادت رسیدند. از بین این دسته از شهیدان نام افراد ذیل بدست آمده است:

آرامانیس يك جوان ارضی عضو سازمان جوانان جهانگیر باغ انبیا تذوكميته مرکزی سازمان جوانان

در قتل این دو نفر تروریستهای گروه دانشکهای ارضی که با مقامات پلیسی همکساری



زاهد ساریان

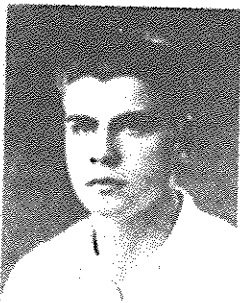


محمد كوچك شونشري



واړطان سالاخانیان

نزد يك داشتند بدون بد اخله نبيد ند • حتی برخی از مطلقين اظهار مي داشتند كه كسي كه از جيب فرماند آري نظامي بسوي او نيراند آزي كسره ه از همين گروه بيده است •



جهاشميرنگه انجان

علاوه بر اين د و نقره، يك جوان كفساش ارمني نيز در محل كار خود بدست پاساني در جلو چشمهاي وحشت زده د پكر كارگران مقتول گرد يد كه مناسفانه نام وي در دست نيست • تا آنجا كه اطلاع در دست است جريان اين ترور تا جوا نمرده انه از اين قرار بيده كه پاسبان محل سبب سابقه اطالعي كه از عضويت وي در حزب بود د ايران داشت هر چند روز يكبار سر وقت اوميرفت و يا ارتاب و تهيد بد بلخي از او ننگه ميگرد • امروز وقتي از روارد گرد يد همسه احساس كرد ند كه اين بار موضوع ننگه در كار نيست بلكه ماجراي ديگري در پيش است • معيذا حسد اكثر فخر ميگرد ند اين بار جوان مزير توقيف خواهيد شد • پاسبان باوي به لحن شوخي شروع بصحبت كرد • نگاه اسلحه كمری خود را ميرون كشيد معنيوان اينكه شوخي ميكند بطرف او نشانه رفت • ناركران او

را از اين شوخي مرگبار مت كرد ند ولي هنوز حرف در دهان آنها بيده كه انگشت پاسبان ماشه رانفشار داد وجوان در خون خود در غلتيد و پس از چند دقيقه جان سپرد • پاسبان را "الها" توقيف كرد ند • ولي بوسيله ارتاب و تهيد يد از خانواده دقتول "رنايت" گرفتند و طولی نكشيد كه اين پاسبان نه تنها آزاد شد بلكه باخذ يك درجه ارتقا رتبه از طرف دستگاه آدم كشي پليس نائل گرد يد • (۱)

(۱) اين شيوه تا جوا نمرده انه شهادت رمورد اعضاي حزب ماعمال نشد • د كتر حسين فاجامي وزير خارجه د كتر متدق در جلو فرماند آري نظامي بدست يكي از سرد مت ه های اماش كه براي عمين كار نماشته شده بود مجروح گرد يد •

عبد العلي لظفي وزير اد كستري متدق در درون خانه خود شي مبرد حلقه بيده اي از ارا نذل و اماش ترار گرفت • در حاليكه نير وهاي انتظامي تمام حوالی خانه ايراز نر ظرد اشند كه كسي از همسايگان بكمك آنها نشناهند • آنها لظفي راشد يد ا مجروح كرد ند پنحوي كه بيست چشمه كير شد و سپس هستي ارا بخارت برد ند • خود لظفي ديگر از بستو بر نخاست و پس از چند روز بدريد زندگي گفت •

و نيز بايد بياد آورد كه سرگرد سحابي رئيس شهرياتي گرمان - يكي از طرفد اران د كتر متدق - در روز وقوع كود تا در راتر تحريك سر لشكر امان پير غلام حلقه بگوش شاه بدست اماش و ارا نذل پنحوي كه قلم از بيان آن شرم د ارد شهيد شد • عملي كه اماش با جسد بيچان وي انجام داد ند منسد ننگ حكومت كود تا ست • ياد اين شهيد ابراي ما مانند شهيداي حزب ما شرام و عزيز است •

کشتارهای دسته جمعی

یکی از ناجوانمردانه ترین و خونخوارانه ترین طرز عمل پلیس حکومت کود تا مبادرت به کشتارهای دسته جمعی در مورد زندانیان سیاسی بود. حکومت کود تا هرگاه فرصتی یافت مبادت ایادی و اعمال خود و قاتلین و دزدان و افرادی که باعث فساد اخلاق فاحش خود بزند ان افتاده بودند وسیله تحریک و جنبالی درد اخل زند آنها فراهم ساخت و عده ای را بخون کشید.

نمونه برجسته این شیوه ناجوانمردانه و خونخوارانه فاجعه زندان رشت است. این فاجعه در شب ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۲ بتوقع پیوست و در نتیجه توطئه ای که علیه زندانیان سیاسی عضو حزب توده ایران طرح ریزی گردید یازده نفر از زندانیان شهید شدند و عده بیشتری زخمی گردیدند.

از این عده نام شن نغمه رسیده است:

محمد تقی اقدام دست عضو کمیته ایالتی گیلان که به ده سال زندان محکوم گردیده بود.

علی یلندی عضو کمیته ایالتی سازمان جوانان شهرستان رشت.

هرمز نیک راه

سپهر علی محمد پیر

محمد تقی محبوب کار

پرویز فخرایی دانش آموز، عضو سازمان جوانان

فصل هفتم - شهیدان سازمان افسری حزب توده ایران

یکی از جنبه های بسیار مهم و موارد وحشت برای حکومت کود تا و استعمارگران خالق این حکومت در مورد حزب توده ایران وجود سازمان مخفی نظامی حزب توده ایران بود. کود تا چنان بطور کلی از وجود چنین سازمانی اطلاع نداشتند و به اهمیت آن از نظر شرایط خاص ارتش واقف نبودند. اما از چگونگی آن اطلاعی نداشتند. برای این دستگاه این توهم که در برزاق تعینت هم نبود، وجود داشت که با وجود چنین سازمانی حرکتی کوشش و تلاش برای نقی قوانین مربوط بخلی شدن نفت و واگذاری مجدد منابع نفت ایران بتاراجگران خارجی ممکن است بناگامی و شکست منجر گردد و چنین شکستی مضمونش خواهد و ناخواه سرنگون شدن حکومت کود تا و زوال دستگاه فاسد سلطنت خواهد بود.

بعلاوه حکومت کود تا چنین سازمانی را به نظر ستون فقرات حزب توده ایران میدانست و فکر میکرد که با کشف و درهم شکستن آن امانت بیشتری برای درهم شکستن سازمان حزبی ما خواهد داشت. امیرالهیستهای تاجیکش نیز کمتراز شاه از ناحیه این سازمان ناشناخته در نگرانی سرنمیردند. بسیاری کشف این سازمان در دستگاه مشترک جاسوسی اینتلیجنت سرویس انگلستان، اداره اطلاعات آمریکا و

ستاد ارتش ایران بکار افتاد. سرانجام این سازمان کشف شد و در اثر آن در حدود هفتصد نفر از افسران و درجه داران به بند کشید و شدند. این عده نه خبیثه افسران ایران و از شرقیترین، در سنگارترین و وطن پرست ترین کادر افسری ایران بودند. کشف سازمانی بدین وسعت درد اخل در دستگاه بالمنصبه ضعیف ارتشی مانند ارتش ایران نه تنها بهت و حیرت فراوانی در همه محافل داخلی و خارجی ایجاد کرد، بلکه حتی برای خود افراد حزب توده ایران غیر قابل تصور بود. این حادثه نشان داد که آید ثلوثی نجات بخش حزب ما چگونه تا مغز نیروهای مسلح ایران نیز رخنه کرده است و تا عمیر معجز آسای آن تا بدان حد بوده است که این گروه عظیم از افسران را بساطقه شهر میهن پرستی و عواطف شریف و انسانی آنها بدین راه مقدس کشانید و بخود جلب کرده است. برای شاه و حامیان وی بر ملا شدن ایمن واقعیت از اینرو حیرت انگیز و سرگشجه آور بود که میدیدند کاز تبلیغات متعدد ای یکجانبه ای که بیوسمه درد اخل در دستگاه ارتش جریان داشته، از خرج صد ها ملیون دلار بمنظور فریب و اغفال افسران و منصرف کردن آنها از افکار میهن پرستانه و انقلابی، از مجموعه مقررات خشن شدادی خویش که میخواست از کادر افسری آد مکنهای ذلیل و زبون بسازد که وظیفه ای جز اطاعت فرامین شاه برای خود نشانند، بهره ای نبرده اند. بان جهات بود که سراسر دستگاه اهریمنی شکنجه و قشار باشدت بیشتری بگردش در آمد و چون زجر آزا رسید ان وسیعتری برای تظا هر خود یافت.

باز داشت شدگان عموماً از بهترین و شایسته ترین افسران، و در کار دانی و فضیلت نمونه شمرده میشدند. اینها عظم پر شرف و پاک و مردمی بودند. دوست و دشمن تقوای این زنده فرزندان خلف ارتش ایران راستند و اند و میستایند. حتی شاه نیز با همه درنده خوئی خویش نتوانست این واقعیت را انکار کند و در یکی از بیانات خود درد انشکده افسری در مورد افسران سازمان حزب توده ایران گفت که تا کنون شنیده نشده است یکی از آنها در تصاد و دزدی و لودگی رایج محیط کار خویش آلوده دامن شده باشد. منتها اشکال شاه گویان بود که چرا این سربازان فد اکار آه آزاد ی برای مبارزه علیه ظلم و قضا و تباهی به خود او که سرچشمه همه تباهی ها و وسایها کار بیاست مراجعه نکرد و بودند.

در این دوران بود که یک رشته احکام اعد ام های دسته جمعی افسران از طرف دستگاههای ارتشی و صلاح خانه های که عنوان "دادگاه ارتشی" بخود داده بودند با تائید و ابرام شبانه روزی شخص شاه صادر گردید.

در تابستان سال ۱۳۳۳ که مجلس هیجدهم در شرایط اختناق کامل مرکب از مشی دستچین شدگان در پارلیمنس تشکیل شد لایحه واگذاری مجدد منابع نفت ایران تحت ماده واحده ای از طرف نخستین حکومت کودتایوسیله امینی وزیر ارشای این دولت تقدیم مجلس شد. باینکه احتمال نیرفت در آن شرایط و از بین آنچنان مجسمیان بی شخصیت و دست نشاند کسی جرئت مخالفت با این لایحه را بخود بدهد، معهد حکومت کودتا خود را تا خود را تاگزیر مید از مجسمیان و از مردم زهر چشم بگیمسرد و خونریزیهای وحشیانه را وثیقه اجرای بیچون و چرای تمایلات مشترک شاه و امیرالیهستها قرار دهد. روی این حساب بود که نخستین دسته افسران با اتفاق یک تن غیر نظامی که افسران در خانه او جلسات خود را تشکیل میدادند بمنظور ایجاد رعب و مخافت در روز ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳ شرح زیر بشهادت رسیده (۱).

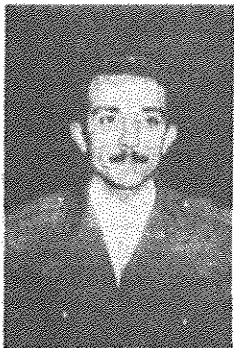
(۱) برای کسب اطلاعات بیشتری از ماهیت دادگاههای نظامی، جریان محاکمات، و چگونگی شکنجه ها رجوع شود به "رژیم ترور و اختناق"



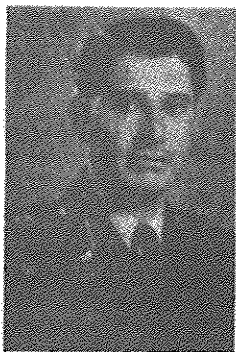
سرژنتك ۲ تيزي



سرژنتك ۲ هشري



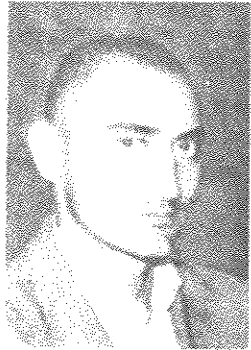
سرگرد وزيريان



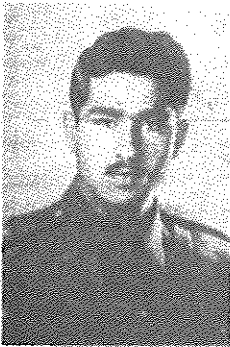
سروان مدني



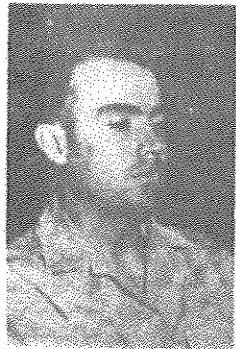
سرهنك ۲ جلالی



سرکوک کیلی



سروان کالالی



سروان کشری



واعظ قاشمی

دستہ سوم - تاریخ ۱۷ ایبان ۱۳۳۳

امیر	سرہنگ ۲	افشار پکشلو
محمد	سرہنگ	جلالی
کاظم	سرہنگ ۲	جمشیدی
محمد باقر	ستوان یکم	والہ
جعفر	سرگرد	وکیلوی

علاوہ برایشہا سرگرد بہرامی کہ بہنگام دستگیری ہمزمان خود درمرخصی بود، ہی خبر از جریان بشہران بازگشت و پس ازاطلاع از ایسن فاجعہ بقدری تحت تاثیر تا المات رومی قرار گرفت کہ نتوانست بارزندگی را پیش از ان بدوش بکشد و بوسیله اسلحہ کمری عبادرت بانتحار کرد.

عباس	ستوان یکم	افراختہ
نعت الہ	سرہنگ	میامک
نورالہ	سروان شہرپانی	شفا
نعمت الہ	سرہنگ ۲	غزیزی
نصرالہ	سرگرد زائد ارمری	عطار
مرتضی	مہندس وشاعر	کیوان
محمد علی	سرہنگ ۲	مبشری
نظام الدین	سروان شہرپانی	مدنی
محمد علی	سروان شہرپانی	واعظ قاشمی
ہوشنگ	سرگرد حقوق دان	وزیریان

دستہ دوم - تاریخ ۸ ایبان ۱۳۳۳

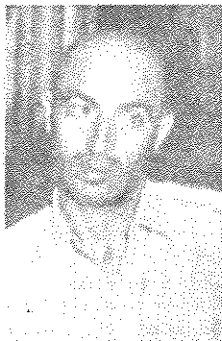
سرگرد	بہنیا
سروان	بیاتی
سروان	کالای
سروان	کلہری
سرگرد	محبوبی
سروان	مہدیان

دستہ چہارم - تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۳۴

رحیم	سرگرد	بہزاد
ارسطو	سرگرد	سروشیان
اسمعیل	سروان	محقق زادہ
منوچہر	ستوان یکم	مختاری
حسین	ستوان یکم	مروان
اسد الہ	ستوان ۳	نعمیری

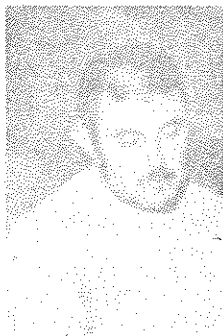


سرگرد محبی



سرگرد بهنیا

اینهاجز* تابناکترین سیماهای حزب ما ،
سیماهای روشن انسانهای عصر ما بودند. اینها
با قهرمانی‌های حماسه آمای خود چه درد و ران
پر سخافتی که در زیر ضربه های شکنجه بمر میبردند ،
چه روزهای که در سالنخانه های بنام دادگاهها
نظامی به محاکمه کشیده شدند ، و چه در لحظاتی که
بمسوی مرگ میرفتند مکه شرف و مرد می بنام خود زدند
و تعونه های از ایمان تزلزل ناپذیر به آینده تابناک
همه بشریت بدست دادند. آنها نه تنها در برابر
عشریت مرگ زانو نلرزانیدند ، بلکه حتی بر مرگ هم
ظبه کردند و داغ رسوائی بر چپین رژیمی زدند که
هنوز هم تلاش میکند با جاری ساختن سیل خسون
پایه های قدرت مطلقه خود را استوار کند. آ و ای
دسته جمعی آنها در هر بار که با سرائیدن مسرود
حزب خویش بیای چوبه اعد ام میرفتند سکوت و وحشت
زای محیط اختناق و ارباب راد رهم میشکست و محمد
رضاشاه را بر سریر خود میلرزانید و دچار خشم و وحشت



سروان بیانی

مرگبار میکرد. آنها جلسات محاکمه خود را اغلب بد ل بحاکمه رژیم کودتا میکردند و مدافعات آنها صورت ادعائیه ای علیه این رژیم بخود میگرفت.

دژخیمان کوشیدند تا با آزار و شکنجه، وعد و وعید، و هزاران لطائف الحیل این قهرمانان را وسیله اتهام حزب، وسیله اتهام آیدئولوژی آن، وسیله اتهام اتحاد شوروی قرار دهند. بسیار آسان بود که آنها بابت یازدن بشرف انسانی خویش جان خود را بازنخرند و بعد هائیز ازیرتو توجهات دژخیمان مردم برقه و آسایش و ناز و نعمت برسند. اما آنها نشان دادند که از انصافهای قسماش دیگری هستند، در دام افسون افسونگران نمی افتند و خد متکذاران با وفا و صمیمی مردم و مدافعیان سرسخت و نفوذ ناپذیر حقوق ملی آنها باقی میمانند.

برای مثال آنچه راکه در مورد سرهنگ سیامک انجام گردید بشنظر آوریم. دستگاه جاسوسی مشترک بمنظور اجرای بعضی تحریکات بین العلی-خیلی تلاش کرد که در جریان دادرسی اول سازمان افسری را یک سازمان جاسوسی بشناسند و در این زمینه اعتراضاتی از افسران و منجمله سیامک بگیرد، و دیگر اینکه پای دولت اتحاد شوروی را بمیان بکشد. بسیار کوشید تا با وعد و وعیدهای گوناگون سرهنگ سیامک را وادارد که خود را یک جاسوس، و جاسوس دولت اتحاد شوروی معرفی کند و در ادگاه چنین تهمت را بجان بخرد و اعتراف کند که وی اجبار زائد امری را بد دولت اتحاد شوروی تسلیم میکرد است. انجام این عمل ننگین را وثیقه جان او قرار دادند. به او وعده های فراوان دادند. اما این مرد شریف سالخورده که روحی جوان و غلبه ناپذیر داشت با بیاناتی بمضمون ذیل تمام رشته های دشمنان بی آزر و جعلی و پرونده ساز ناقص برآب کرد. آنچه وی در ادگاه گفت باین مضمون بود:

حق اینست که من به تعبیری تن بجاسوسی داده ام. بلی، من هرروز صبح تمام اخبار و اطلاعات زائد امری را تنظیم میکردم و تحویل یک افسر خارجی میدادم و از این حیث خود را مختصر میدانم. اما این افسر افسر شوروی نبود، بلکه یک افسر امریکائی و ما هم سازمان جاسوسی وزارت خارجه امریکا بود که بشما مستشار در راه زائد امری میهن من قرار داشت و من این عمل ننگین را بموجب دستور شخص بزرگ ارتشاران فرمانده انجام میدادم. و این در واقع ملت محبوب من است که باید از او بعلت اجرای امر شاه طلب بخشایش کنم (۱).

سیامک در نامه خود به خانواده اش بنویسد: « آنچه حقیقت دارد و شما باید بدانید اینست

(۱) جالب توجه است که دادستان ارتش در اثر تپائی خائنه باریس و قضاوت ادگاه مربوطه با شیوه ناجوانمردانه و با فرمایگی نفرت آور همیشه خود کوشید تا در اطلاعیه ای که بجراید وقت داد و واقعیات را تحریف کند و این شهرمان نامد ارفند اکابر آلوده دامن نشان دهد. وی در ایسن اطلاعیه مدعی شد که سرهنگ سیامک بجاسوسی خود (برای شوروی) اعتراف و از عمل خود اظهار ندامت نموده است. آرموده اطلاعیه را در حالی منتشر ساخت که بپیکر شهید سرهنگ سیامک در قتلگاه در خون خود غوطه ور شده بود و در آنزمان کسی به پرونده دادگاه دسترسی نداشت و اگر هم داشت امکان افشای چگونگی امر نبود. تنهاند تیپس از اعدام افسران بود که واقعیت این گوشه از دفاعیات سیامک بشرح فوق روشن شد. دستگاه جاسوسی ارتش که حاکم بر تمامی دستگاهاهی ارتشی است و تحت نظر شاه قرار دارد، این شیوه منقور جعل و تزویر و تحریف و قسب حقایق را در مورد تمام افسران شهید یگان برده و « کتاب سیاه » خود انعکاسی است از ایسن سیاهکاری بیشرمانه و ناجوانمردانه.

که من به کشورم خیانت نکردم - خائن نبودم و جاسوس هم نکردم - ام - سر بلند باشید که در راه آرمان
و عقید - ام که اصلاح کشور و سعادت مردم ایران است فدایمیشوم -

همین سر باز نامد از راه آزادی و استقلال ملی و مدافع مصیبتی مباح خلق در لحظاتی که خود را
اماد و رفتن بپای چوبه اعدا م میساخت بدو زخمیان و قاتلین خود گفت : « اگر بهشتی در دنیا وجود
داشته باشد راه آن همان است که ما میخواستیم طی کنیم »

به سرگرد وکیل ، این مبارز تسلیم نشدنی اطلاع دادند که حکم اعدا ام اوصاف را گردیده است ولی
اوپتواند از شاه تقاضای بخشایش کند - اما او با غرور و سر بلندی جواب داد : « من جانم را در راه میهن
خود فدایمیکم - چطور ممکن است از شاه که او را خائن به میهن گرامیم میدانم تقاضای عفو کنم ؟ »
در همان شبهای تیره و تاری که شامگاه عمری بسر میرسید و در انتظانتان یک مرگ بسر میبرد
اشعار زیر که چکیده و خلاصه عواطف و احساسات میهنی و آکنده از کینه تسکین ناپذیر و بی نهایت است
د ستگاه فاسد و فساد پرور در بار و منزلت مشقت محکمی بردهان در شمنان خلق بود انشاد کرد و بسر دیوار
زند ان خود نوشت :

اگر ای مردک نامرد بشلاق محکمت بشکنی بر لب من قصه گویای امید
اگر ای شاه همه روسپهان یار منکی دفتر شعر مرآتاند مد صبح سپید
باز رسیده دیوار نویسدن برایه

مرگ بر شاه بر این عامل رسوای سیاه

اگر ای شاه بیای بزیم از چوبه دار یابتازی بسر همجو دد آد مخوار
یا کتی طعمه سرنیزه تنم راصد یار یاکه چون شمع بسوزانیم اندر شب تار
باز خاکستر من طعمه زند بر ره باد
که بر این شاه فرومایه دون نفرت باد

اگر ای شاه من و همسر زیبای مرا در سحر هدی کنی چند گل سرب مذاب
باشم اسب بکوی بسر رسیده ما باشوی مست زخون من و او جای شراب
صبح فردا بسر من باز بخواند بسرود
که به هشیاری حزب پدرم باد در رود

زند ان تیپ زهی - مهرماه ۱۳۳۲

و کلبی در نامه خود به همسرش مینویسد : « از همه آنها که دوستشان میداشتم ، از ملت عزیزم که
برای او تیرباران میشوم خد ا حافظی میکنم - - - من بیگناه کشته میشوم ، گناه من اینست که بخاطر ملت و
میهنم کار میکردم - من از مرگ نترسیدم و تا آخرین دقیقه به پیشواز مرگ رفتم »

و کلبی یک روز قبل از اعدا ام از جانب همه انسرانی که بانتظار شهادت بودند بدوستان خود نوشت
« این خد ا حافظی د ستی جمع می شیبند ان ملت در واپسین روز زندگی خود مان است - نخست درود
اتشمن مارا بیذیرید ، دیگر آنکه بد اندید تا آخرین دم بخلق وفادار ماندیم »

سرهنگ عزیزی هنگامی که بچوبه اعدا ام بسته میشد ، در حالی که چشم بچشم در زخمیان دوخته
بود بحزب خود درود میفرستاد تا به آنها بقبهاند که با همه مخالفت با اهری خود چقدر رست و حقیرند -

سرگرد بهزاد در آستانه مرگ روی یک برگ کاغذ سیگار چنین نوشت :

« یک ساعت دیگر من ، مختاری ، نصیری ، مرزوان ، محقق زاده و سروشیان تیرباران خواهیم

شد. پیروز باد ملت ایران. در این لحظات آخر قبل از اعلام بعثت ایران، بحزب محبوبم، بزن عزیز و کاوه نازنینم می‌اندیشم. افتخار دارم که بخاطر ملت ایران و در راه پرافتخار حزب توده ایران و دفاع از حزب محبوبم محکوم و تیرباران شدم.

وی در نامه ای خطاب بهمسرش چنین نوشته بود: «من بسیار برزندگی علاقمندم... اینرا هم درک میکنی که من نمیتوانم بخاطر زندگی تو، تو و زندگی خودم راننگین کنم... کاوه مامانی را از طرف من ببوس. امیدوارم لیاقت نامی را که بر او گذارده شده بعد هاداشته باشد»

سرهنگ مشیری در نامه بهمسر خود در آستانه مرگ نوشت: «من جز سعادت و خوشبختی ملت عزیز ایران هیچ سودا و آرزویی در سر نداشتم و در این راه کشته میشوم. این مرگ مرگ شرافتمندانه است»

سروان مدنی که چهارکودک خردسال را پس از خود برجای میگذاشت و سرهنگ جلالی کسه فرزند آن وی در آن وقت کودکی خردسال بودند، در لحظات آخر سر نوشت حزب خود و ملت خود می‌اندیشیدند و بسروید جزئی مترنم بودند. مری ضمن نامه ای بهمسرش چنین نوشت:

"میلد ارم بچه های عزیزم پس از اینکه بزرگ شدند بداند پدرشان شرافتمند بود و شرافتمند از دیار نیست. مردی وطن پرست بود و هیچ بوطخن خود خیانت نکرد... همانطور که ناشی بودی از طرف من باحادی اچخاف نشد و همه مراد وست داشته اند. میل دارم بچه هایم نیز چنین باشند"

هنگامی که آرمود مجلاد به سروشیمان تهدیدکنان گفت "ترامیکشیم" وی بدون اینکه سرعوب این پیک شوم مرگ بشود بوی جواب داد:

"آشتباه میکنید. ازهر قطره خون من صد هاسروشیمان میرود"
میرزان با آرامش و اطمینان خاطری که ناشی از آرامش وجدان و انعکاس دهندۀ آن روحیه انقلابی بود که حتی ماقوی مرگ فراردر برد یوارزند آن چنین نوشت:

"مشاب آخرین شب زندگی من است. قلبم را امتحان کرده ام آرام است. امیدوارم همه زندانیان سیاسی مانند من باشند"
جعشید ی بخانواد خود موگه اتوصیه کرد:

"غصه نخورید. من برای زندگی مردم میمیرم"
افراخته بهمسرش نوشت:

"همای من، بعد از مرگ من نباید اشک بریزی... بدانکه بیگناه کشته میشوم و تنهاگناه من اینست که وطنم را دیوانه وارد وست دارم"

نامه واعظ قاضی خطاب به همسرش یکی از گویاترین اسناد حکومت رژیم اختناق و ترور شاه است. در این نامه چنین میخوانیم:

"مرا بجرم حقیقت و پاکد امی و بیگناه بقتل میرسانند. تو میدانی که من چیزی اندوخته نکردم تا تو و فرزند ام بتوانید زندگی کنید. من نمیتوانستم جز این بکنم. نمیتوانستم دزدی و بی ناموسی و هزاران جنایات دیگر انجام دهم تا تو و فرزند ام بخورید و عیش کنید. تو و فرزند ام مثل سایر مردم رنجید سده قربانی میشوید... من در راه حق و حقیقت شهید میشوم. حتی در آخرین مرحله زندگی هم مرا زدی دار تو و نور چشمانم محروم کردند. پاکد امی و صد اقت و خد مت بود که شمارا شهید ست نمود. چنین است یاد امی عیبت حاکمه بد رستی و پرامشی"

مختاری در نامه خود به بعضی دوستانش نوشت:

"روز پنجم یا ششم شهریور ۱۳۳۲ بود که اولین بازجویی من در حمام باشلاق انجام گرفت. شلاق پاره شد. سروان عید پشردن و دست و شانه ام میزد. بعد از آن سه روز بعد یکبار دیگر شلاق خوردم. در موقع بازپرسی گیر آرموده افتادم، با ننگ و فحش و تهدید بقتل ۵۰ روز در زهری بودم. بعد از مرایک سلول نیمه تاریک افرادی بردند. در حدود دو هفته انجام بودم. محقق زاده مردانه در برابر شکنجه مقاومت کرد، روحیه اش عالی بود. درد ادگانه بدوی از آزادی و تساع کردم و دفاع خود را با جمله زیرین تمام کردم: "آرزو دارم روی استخوانهای من هموطنانی شاد و وارسته و آزاد پایکوبی کنند و ختم از تیرباران نمیرسم، باینکه بزندگی و زیبایی آن بسیار علاقه مند، اما این علاقه آنچنان لکه ابر تاریکی را تشکیل نمیدهد که آفتاب درخشان حقیقت زحمتکشان را بنیسم. اکنون که دریای میدان اعدام قرارداد ام تشهاوتها بمرم می اندیشم. از زندگی کوتاه و پرماجرایی خود بهیچوجه نادم نیستم زیرا باندازه يك ایرانی و ایفای خود را انجام داده ام. اندیشه همین موضوع است که به من در این روزهای دشوار نیرو میدهد و مرا شاد و سرسخت نگه میدارد. بادلی شاد و پرامید گلوله را در دل خود جای خواهم داد و تا آخرین لحظه که گلوله ها علیه ما خواهد شگافت افتخار میوستم را با خلق چون پتک سنگینی بر مغز دشمنان میگویم. تردید ندارم که خلق تهران و در ریشاپیش آن طبقه کارگر ما فاشیسم را زنده بگیرد خواهد کرد و بر روی لاشه آن بنای زندگی شاد و آسوده خود را بر خواهد افراشت. با هرگز من فقط وظایف من است که پایان میدهد. موفق و پیروز باشید."

پرستی کیوان، این سیمای تابناک و تهران تسلیم نشدنی حزب ما مرکز قریب الوقوع خود و همزنجیران خود را پیش بینی کرده و در این زمینه قریب بدین مشمون گفته بود: در بیرون خبرهایی هست. لایحه نفت باید بتصویب برسد. این لایحه قربانیهای لازم دارد. من هیچ از سرگ قریب الوقوع خود متاسف نیستم. زندگی مادر بر آزادی و استقلال مبین عزیز ما هیچ ارزش ندارد. همین مرد پاکباز و آزاده درد و گوشه زندان یافت که ای ذغال یا چیزی دیگر این دشمن را نوشته بود:

در يك گوشه :
 درد و رنج تازیانه چند روزی بیش نیست راز در خلق آگاشی همیشه زنده ای
 در گوشه دیگر:

درد شلاق دو روز است و سپس شرف ماست که میباید و پس سرگرد و زیربان در لحظه آخر حیات به درخیمان که میخواستند چشمان او را ببندند گفت: "چشمان مرا ببندید یا میخواهم درد مرکز لرزش دستهای دشمن را ببینم". اعدام دسته اول در حضور معدودی خبرنگاران جراید انجام شد. غرور افتخارآمیز این مرد را در راستای مرگ، ایمان استوار آرزوهای آرزوهای انسانی خود و حزب خود، اعتماد بیلرزول ناپذیر آنها به آیند روشن همه بشریت، بی اعتنائی شگفت انگیز آنها به مرگ، و اندیشه ارات کوتاه آنها در واپسین دم زندگی خواه و ناخواه و ظیغم سانسور شدیدی بنحوی از انجا و پند و نیرنگ قابل احترامی در مطبوعات انتشار یافت. مسلما این مطالبات برای اینکه در معرض فشار قرار نگیرند و اطمینان آنها را با الحی شامات امیز نسبت به شهیدان منتشر میساختند. مثلا همنامی که قاضی عسکری با تفاق آرموده جلاد برای اجرای مراسم مذهبی بسر وقت شهیدان دسته اول رفتند، سرهنگ سیالک در جواب قاضی عسکر گفته بود: "اکسر بهشتی درد نیافتت شود راه آن همان است که مادر پیش داشتیم". بین بیان از استحکام ایمان شهیدان، بحقیقت راه و روش آنها حکایت میکرد. ولی آرموده میکوشید تا از آن دلیلی برای اثبات بسی

ایمانی آنها بجهود ا و این موضوع در مطبوعات انعکاس ریافت و مردم آنچه باید از آن بقمهند فهمید ند . بعضی از روزنامه هابالحن طنزآمیز از سرسختی شهید ان سخن گفته و دلیل انرا خواندن د دسته جمعی سرود حزبی در لحظه اعد ام ذکر کرد ند و مردم در خال ان سطور سیمای تابناک قهرمانان جاوید ان خود را بازشناختند .

انتشار این واقعهها بطرف صورت نامناسبی که مطبوعات از ترس سانسور فرماند اری نظامی پآن داد ند . مهربنگی بود که برجبین ناپاک حکومت کود تازه ه میشد . شاه و عمال وی در یافتند که فضا حتی عظیم بیمار آمد ه و بغفلت تیری از شصت رها گردید ه است . بهمین جهت بهنگام اعد ام دو مین د ستم شهید ان بهیچیک از خبرنگاران اجازه ورود به مید ان اعد ام داد ه نشد . جریان اعد ام در راز چشم همه مردم انجاء یافت . ولی بارز یکر خواه و ناخواه حقایقی از برده بیرون افتاد . روزنامه اطلاعات بالحنی عصبانی و ناراضی قهرمانان حزب مارا بیاد شمامت گرفت که جراد آخرین لحظه زندگی هم دست از لجاجت برند اشته و در حالی که با سرود حزبی مترنم بوده اند بطرف میدان رفته اند :

دلها از غم گشته خونشان
خیزند از جای شمعشان
باید اکنون در نیرد مسا
دشمن گردد د محو بی نشان

انتشار این خبر بارز یکر شوری در مردم پیدا آورد . صدای تنگ و نفرت نسبت برزم خونین شاه از رود یوار بلند شد . بهمین جهت در مورد د یگران سکوت کامل ، سکوت مرگ اختیار شد . جریان اعد ام آنها نیز مانند محاکمات آنها بکلی در خفا و در راز چشم مردم صورت گرفت . حتی یک کلمه از آخرین بیانات آنها در مطبوعات منعکس نشد . تنها پس از اجزای امر اعد ام دشمن اعلامیه ای از طرف دادستانی ارتش اسامی اعد ام شدگان با اتهام "دست با سلطنت مشروطه" انتشار یافت .

دشمن حتی از مرده این قهرمانان شهید برجبان خویش میوزید . فرماند اری نظامی مانند همیشه از هرگونه برگزاری مجلس ختم و اجتماع بر مرز انان جلوگیری کرد . کینه و حیسانه دستگاه حاکمه در مورد این شهید ان بقدری آتشین بود که تا مدتها اجازه نمید اد سنگ قبری با ذکر مشخصات آنها بر کور سرد آنها نصب شود .

ایشه خونریزی و درندگی و نامردی چشمه های خون را بجوش می آورد و حس کینه و نفرت مردم را بر می انگیزد . اما لهیب آتش سوزانی که از کانون بید ادگری جباران و دشمنان خلق زیبانه میکشید ، این خو شبار اد رنگهای خشکانید .

دست آهنگین پلیس بر زبانها نقل های گران زد ه بود . قدغن شده بود که کسی بر مرز ارگمشده شهید خود نکرید و نامی از او بر زبان نیارد . با همه این احوال دلها همچنان بیاد قهرمانان جانبازی که حتی در دم مرگ نیز یاد میهن و هم میهنان را از لوح خاطر نزد ود ه و بنام آنها ، و در هوای آزادی و سعادت آنها پای کوبان و سرود خوانان بسوی چوبه های اعد ام رهسپار شده بود ند می تپید . اگر کسی را برای آن نبود که اشکارا بر مرگ این ارزنده ترین فرزند ان شایسته میهن خود توجه ای بسرایسد و د یگران را بر مرگ آنها تسلیمت نکوید ، اما مردم برای ابراز علاقی ناگسستی خویش با برادران شهید خود و نیازمندان و همزمان آنها راههای دیگری بر میگزید ند . اگر باساحت میسر نبود بزبان تشیل ، و اگر بی برده امکان نداشت بزبان رمز ، عواطف و احساسات نهانی خود را بیان میکرد ند .

دشمن تیره روان تصویر میکرد مردم را از نیای در آورد ه و از هرگونه تکلپو بازداشته است . ظلمت بود . ترس بود . مرگ بود . دست آهنگین حکومت کود تا بر میگزید نجات بخش خلش ایران و حزب قهرمان پرور مافرو د آمده بود . استخوانهای سینه هاد زیر فشار آلات جهنمی شکنجه

شده میشد. سوزش تازه‌ایته های خارد ارمانند نشتر جسم هارا میشکافت. در زخمیان دربی اجسرای اوامر چنگیز عصرا دسته دسته قهرمانان چانبازا بسوی چوبه های اعدام میردند. امامردم دیگر در صلیب هاود ارهائی که پیکر شیدترین فرزند ان آنها را در بر میگرفت موجب برای تنگ و سرشکستگی نمی دیدند. آنها با چشم براتحسین باین فوق انسانهاکه در راه یک تلاش بزرگ بخاطر هرفی انسانی و بزرگتر پاسرهای پرغرور بسوی چوبه های اعدام میرفتند، مینگریستند و در وجود آنها فتنه خاری جاوید ان می جستند.

در همان روزهاکه لخته های خون شهیدان زمینهای تیره مید ان اعدام را در زمین پوشی سرخ رنگ مستور میساخت و صدای صغیر گلوله در فضا طنین انداز بود، ناگهان آهنگ دیگری صدای صغیر رعب انگیز گلوله راتحت الشماع قرار داد. ترانه ای ساده و عامیانه که منعکس کننده آلام و رنجهای بی پایان مردم سنگش و درعین سوز و گداز بسی شیرانگیز و همچنان خیز بود در سراسر فضای میهن ما طنین افکند:

لالا لالا گل پیونه	بابات رفته دلم خونته	بابات امشب نمی آید	آرتن بردنر شاید
بخواب آروم چراغ من	گل شب بوی باغ من	بابات شب رفته از خونته	که خورشید و چنبونه
* * * * *			
لالا لالا گل انجیر	بابات د اره بیاش زنجیر	بیاش زنجیر صد خروار	چشاش خواب و دلش پید
بخواب آروم گل خورشید	بابات حال تو بر رسید	بهش گفتم که شیری تو	جای او رو میگیری تو
* * * * *			
لالا لالا گل امید	باباتو برده اند تبعید	دلی مانند کوه د اره	بچه اش صد تا نمود اره
بخواب فرد اسحر میشه	شب از عالم بدر میشه	خراب میشه در زدن	بابات خونته میاد خند
* * * * *			
لالا لالا گل آهن	باباتو دشمناکشن	نشون دشمن اوته	د ساشون غرقه در خونته
بخواب آروم توی ستر	مثل آتیش تو خاکستر	که فرد اشعله ور میشی	تو خونخواه پدر میشی

این ترانه که یک دنیا شور و احساس و کینه و امید در خود نهفته داشت، انعکاس دهنده درد و حرمان زن شوهر از دست داده ای بود که در درازی شهبای سرد و خاموش زمستان، در کنج محنتکده خویش، درواز چشم غمازان و خبرچینان فریاد می، این زمزمه جانسوز آرام آرام در گوش کودکان خسرد سال و بیوزمان خویش فرو میخواند و راز سرنوشت شومی را که دست چناینگار شاه و حکومت ناسسد و جابرش برای او ترسیم کرده بود پایاره دل خویش در میان میگذاشت.

این ترانه وصف الحال زنان هزاران خانواده بییشان شده و داغ دیده و در معرض دستبرد های شهبانه قرار گرفته بود که رنجها و درد های پایان ناپذیر خود را در آن منعکس میدیدند. این نسوای آشنائی بود که یاد لهایی داغ از هزاران زن اعم از شهری و روستائی و کارگر و باسواد پی سواد بیونسدی ناکسستنی داشت. بالاتر از آن، این ترانه عکس العمل کویای ملتی بود در برابر زیمی که کوشیده بسود قتل بر زبانها بزند و آتراواد اربه سکوتی برده وار کند. ناپنده کین ها، تاثرات و همچنانهای شراکم شده در عقی روح و فکر مردم و همین احساسات انتقامجیانه مردمی خونین و زخمی شده ولی مفاوم و انتقامجو بود که هرگز حاضر نبود و نیست که در حال زانو زدن تسلیم اراده اهریمنان میشد.

در اندک مدتی این ترانه بمنزله رمز مصیبت عظیم و مشترك طبقات رنج دیده ، و خاندانهای مصیبت زده نادورترین نقاط ایران از سینه ای بسینه ای نقل میشد و هر مادرداغدیند اگر اندک سوادکی داشت نسخه آنرا مانند حرز جواد در بغل پنهان میکرد ، در زیر سر فرزند خود در گهواره مینهاد و هر شب با حضور دل و جان آنرا برای کودک خود زمزمه میکرد .

چندی بعد تصنیف معروف "مربابوس" بمنزله مرثیه حماسه آمیز بمرگ شهیدان راه آزادی و استقلال میهن مازنازند خاص و عام شد . نخستین باری که این تصنیف خوانده شد مردم در آینه صافی آن سیمای درخشان قهرمانان شهید خود را باز شناختند . شهیدانی که بد نیال سر نوشت خویش و در مخالفت راهی که برگزیده اند دل بدست طوفان میسازند ، با قایقرانان هم پیمان میشوند ، از سر جان برمی خیزند تا طوفان را از سر بگذرانند ، و از دست ختر محبوب خود طلب میکنند که دل در غم آنها خون نکند ، و روشنی آخرین شب تاریخ را از برق نگاه و درخشش اشک بیگانه اومیچویند و بگوش وی سرود واپسین میخوانند که از این لحظه ببعد راهی دیگر و شهری دیگر بر سر ، و عهدی خونین با صبحی روشنتر دارند . این تصنیف را برخی یکی از شهدا " حزب مانسبت داده اند . کسانی نیز بد لایلی این انتمساب وارد میکنند . مهم این نیست که نام و عنوان سازنده اصلی آن چه کسی بوده است . این ترانه از ژرفنای روح پراز خصیان کسی سرداده شده که با تمام فکر و روح و احساس خود همه سلولهای دماغ خود پشتر در حماسه غم انگیز گرفتاری و مرگ شهیدان زندگی کرده ، شریک تلخ این مرگبار با بجان چشیده و عماره انسانی ترین و عالی ترین عواطف خویش را نسبت باین کوشندگان تا کام در قالب این تصنیف ریخته و عظمت تلاش این قهرمانان را برای ایجاد دنیای آزاد از آفات قزقرتوس و جهل و بیعاری تجسم داده و بمرگ فبیح ولی افتخار آمیز آنها مرثیه سروده است . معهد این تصنیف يك مرثیه درد آلود خشک و خالی و مولود يك روح زبون و سرافکنده و ما یوسر نیست . انعکاس خشم و درد نملی زخم خورده است که غیر شرم سوزش جانگزیای شکنجه ها و صلیب ها چشم پراز امید خود راه آینده دخته وانگشت بسوی انستق دردست دراز کرده ، و تخرقرد ای روشن رانوید میدهد . حماسه جاوید آن و آکنده از سوز و گداز انستق است که گرچه بارها در طول تاریخ در اثر هجوم مستمران دچار شکست شده ، اما هرگز ما یوسر نگردیده و قبل از اینکه ازبای درآید برچم مبارزه را بدست آیندگان خود داده و بدین نام زندگی را با همه زشتیها و بلید بهایش يك ند م بسوی تکامل برده است .

با همه اینها عطش سوزان شاه برای کشتن و دریدن فرونشسته بود . روز دوم اردیبهشت ۱۳۲۷ دوشن د پگراز قهرمانان حزب ما بچویه اعدا م بسته شدند :

آرمن او انسیان

هوشنگ پور رضوانی

آرمن در برابر چویه اعدا م در جواب دادستان گفت :
 "من کارگری هستم که جزو و بازوی خود سرمایه ای نداشتم . و اکنون سعادت تمنم که با همین سرمایه شرافتمندانه در راه مردم بگور میروم ."
 جقدر شرم آور ، تمهکارانه و ناجوانردانه است که دشمن ، دشمنی که همه چیز خود را در برتسو الطاف و توجهات قدرتهای تاراجگر امیرالیمشی بدست آورده است ، حزب توده ایران مری اینهمه قهرمانان ناند ارفود اکثر و وطن پرست را " بی وطن " و " اجنبی پرست " بخواند !
 دشمن غدار چشم ناپاک خود را بروی این قهرمانیهای حماسه آمیز و این قهرمانان تمام ار

می‌بست، میکوشید مردم از آخرین بیانات آنها، و بالاترین آرمانهای انسانی آنها، عواطف پاک و میهن پرستانه آنها، اطلاع و در تارتیکی می‌مانند. و در نقطه مقابل از ضعفها، تسلیم ها، ارتدادها و عقب نشینیهایی که در زیر پرشایات تازیانه و درد جانگناه شکنجه های شیطانی عارض شده و صورت گرفته بود، بحد اکثر استفاده میکرد. دستگاه تبلیغاتی دشمن از ظرفی بیرونی همه این قهرمانیها که برجسته ترین نقاط درخشان تاریخ حزب انقلابی توده ایران را تشکیل میدهد باسفلگی و نامردی تمام مسسرسوش میگذشت، و آنها را با توطئه سکوت برگذاری میکرد و از طرف دیگر آنچه را که نشانی از ضعف و زبونی و عقب نشینی داشت زیر ذره بین میگذشت، بزرگ میکرد و در اطراف آن داد و فریاد برآورد می‌انداخت.

دشمن که بکف شکنجه گاههای شیطانی-خویش و نیروهای مسلح خود توانسته بود سازمان حزب را درهم بپاشد، معجزه انزوا و معنوی آن در بین طبقات مختلف مردم تا بسجده مرگ میترسید و از تمام کید و مکر شیطانی دستگاه مشترک جاسوسی مدد میگرفت تا این نفوذ را در هم بشکند.

دشمن همه چیز در اختیار داشت: راديو، مطبوعات که بقدر کافی مغرب و تسلیم شده بودند، شنبه گاه، دشمنان ما، موش و سنج و دادگاههای نظامی، وسایط تبلیغاتی دشمن با آزادی عمل کامل و سلطه بلا مانع خود دست بکار زدند. تمام امکانات دفاع و توضیح از حزب توده ایران سلب گردید و روزی رسید که با این تبلیغات یکطرفه امکان آن فراهم گردید که تخم عجز و ناامیدی و سرخوردگی در اذهان عمومی افشانده شود. ضعف داشت آموز یاران نیمه راهی که در رهبری حزب قرار داشتند. باین وضع کمک کرد و میدان داد. بدبینی، بدگمانی، بد اندیشی بین افراد حزب و بین مردم رخنه کرد و دشمن ناخودآرامی توفیق یافت که نه تنها از لحاظ مازمانی، بلکه در زمینه روحی و معنوی نیز حقیقت و اعتبار بزرگترین، انقلابی ترین و اصولی ترین حزب، میهن ما را از این راه متزلزل سازد.

یک شاعر حماسی ایرانی در قطعه ای تحت عنوان آرش کمانگیر که انعامه ای حماسی از ایسران باستان است چه خوب آن روزگار تیره و تاریک را مجسم میکند:

روزگاری بود - روزگار تلخ و تازی بود
 بخت ما چون روی بد خواهان ما تیره
 دشمنان بر جان ما حیره
 شهر سیلی خورده هذیان داشت
 بر زبان بس داستانهای پریشان داشت
 زندگی سرد و سپه چون سنگ
 روز بد نامی، روزگار تنگ
 محبت اندر بند های بندگی بیچان
 عشق در بیماری دل مردگی بیچان
 ترس بود و بالهای مرگ
 کس نمی جنبید چون بر شاخه برگ از برگ
 سنگ آزادگان خاموش
 خیمه گاه دشمنان بر جوش
 باشاهای آرزوی برگ آسمان اشکها پریار
 کرد مرد آزادگان در بند روسی نامردمان در کار

فصل هفتم - خسرو روزه
قهرمانی که نامش همیشه خواهد درخشد



خسرو روزه

در چنین شرایط تیره و مرگ زائی بحرانی عظیم و سهمگین فضای میهن ما را در بر گرفت - تسلیم و آرتداد مردم را سخت بستوه آورد - بود - بخصوص ضعف و عجزی که برخی رهبران ناتوان و نالایق از خود نشان دادند افکار عمومی افراد حزبی و غیرحزبی را دچار کنوع طغیان و سرکشی و ناراضایتی عمیق ساخته بود - مردم طیر غم همه سرخوردگی و خشم و ناراحتی خویش را از در آتش يك مطالبه پرهیجان که از کانون احساسات انسانی و میهن پرستانه آنها زبانه میکشید میسوختند - کجا شد جانها زبها ؟ چه شد در استان آتیه قهرمانیهای حماسه آمیز ؟ چرا شعله جاوید آن مبارزات افتخار آمیز میهن ما از فروغ افتداد است ؟ چطور این آتشکده مقدس خاموش ماند و از این مشعل که جهانی را روشن میکرد نسوری نمی تابید ؟ آیا امری برای همیشه اینگونه مسلط ، اینگونه پرهیمنه و مخوف خواهد ماند ؟ آیا گلستانی که اینک بکلیه احزان تبدیل گردیده ، بار دیگر صفا و طراوت در برین را باز خواهد یافت ؟ و این مطالبه که از زلفای روح جامعه ماسرچشمه میگرفت بزبان شاعر چنین خلاصه میشد :

آه کو بازوی پولادین و کو سر بنجه ایمان !
جامعه ما بزبان همین شاعر بانا گنید فریاد میزد :

آری آری زندگی زیباست

زندگی آتشکمی د برونه پابرجاست
گر بیفرزیش رقص شعله اش در هر کران پیدا است
ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست
زندگانی شعله میخواهد

شعله هارا حیمه باید روشنی افروز

چشم مردم در حیوة يك دوران وحشت، انحطاط، ارتداد و تسلیم در انتظار شععی بود که
افروخته گردد، و اگر خود را تا انتها میسوزاند، اما بجمع روشنی و گرمی امید و ایمان بدهد - آرش کمانگیری
که بد شمن بد نهاد و تیره درون درون باش بگویند و جان بر سر تیر نهد و این انحطاط و سقوط بدون وقفه،
این عجز و تسلیم د نائت آمیز رابه نقطه توقف برساند و بد آن " ایست " بدهد.
د رایبچنین شرایط خاصی است که مردی د لا ورجان باز قدم د رمید ان قد آکاری میگذارد و بزبان
شاعر مردم نگران و منتظر چنین پاسخ میدهد:

براین بیگان هستی سوز سا مان ساز
بری ازجان بیاید تا فرو نشتیند ز پرواز
به صبح راستین سوگند،
به پنهان آفتاب مهربان پاک بین سوگند
که آرش جان خود در تیر خواهد کرد
هزاران چشم گوپاولب خاموش
مرا بیک امید خویش مید انند

این شهرمان نامد ار خسرو روزه بود.

روزبه بدون تردید یکی آزد رخشان ترین سیماهای یکی از قهرمانان پارچ حزب ماست که چه از
لحاظ خاصای اخلاقی، عفت روحی، پاکوی و سادگی، وجه از حیث روحیه پرشور انقلابی، وجه از جهت
ایمان استوار و تزلزل ناپذیر او به پیروزی سوسیالیسم، و روشن بینی امید و ارانه بفر د ای تابناک همه بشریت
جای برجسته ای در بارگاه شهیدان د ارد.
روزبه با مقاومت د لیرانه خود در برابر دشمنان سیاهکار، و با مبارزه انقلابی خویش در تیره ترین
و کدرترین روزهای بلاخیز عمر میهن ما، سکوت وحشت زای حکومت کود تارا در هم شکست.

چگونه روزه بد ام افتاد

خائنی سفله و تیره روان جایگاه ملاقات خسرو روزه را که در ساعت معینی میبایست صورت گیرد به
پلیس اطلاع داد. این اطلاع هیجانی عظیم در سراسر دستگاه پلیس و سازمان امنیت بوجود آورد. جرج
عظیم این دستگاه بکار افتاد. د و کامیون مجهز با افراد مسلح ما مورشند که بهر قیمت شده او را گرفتار
کنند. این بار برخلاف همیشه روزه با تجهیز کامل از خانه خارج نشده بود. چون قبلا با وجود اطلاع از
احتمال خیانت د پلارد یگرد رخیانان قرار ملاقات د اشته و آزد شمن اثری ندیده بود باین نتیجه رسید.
بود که این بار نیز خطر خاصی او را تهدید نمیکند و باینجهت تنها هفت تیری با خود برداشته و نارنجکها
را که در دفعات قبل با خود د اشته بر جای گذاشته بود.

د شمن نیز در همین چنین موقعیتی بود. خسرو موقعی متوجه جریان اطراف خود شد که د یسد

د شمنان از دست و سوی خیابان اراد رومیان گرفته اند. او بدون اینکه دلتش بجزد، با آنها به نبرد پرداخته. قطع نظر از برتری دشمن از لحاظ تعداد نفرات، موقعیت خاصی ریزه را امید داشت که در تیراندازی نتواند آزادانه عمل کند. وی بیاس خاطر مردم رهگذری که احياناً از آنجا میگذشتند تا حدود امکان نخواست دست به تیراندازی بزند. در حالی که دشمن سیاهکار به بهای گرفتاری شکستاری اینچنین آریزه و وارچند پرواشی داشت از اینکه ده هانفره رگد رهم اگر حاجت افتد نیست و نابود شوند. باشد که از آن میان تیری بر قلب ریزه بپنشیند و این دریای جوشان را از حرکت بازدارد. چگونگی امر را از زبان خود خسرو ریزه بشنوید:

"من مشهم هستم که در برابر ما مورین دولت بطور مسلحانه مقاومت کرده ام ولی در این امر تردید ندارم که هرگز بقصد کشتن کسی تیراندازی ننموده ام. زیرا همانطور که در بازرسی هم نوشته ام من فقط یک تیر خالی از میان خودم خارج کردم و چون نمیدانستم طرف مقابل کیست هیچگونه دقتی و تعمدی نداشتم که بسری یا پلنگ یا پیلک نقطه حساس دیگر را بزنم. از آن پس نیز چون ما مورین با اهالی مخلوط شده بودند و حقیقتاً شخیص آنها برایم محال بود و جدا نمیدانم اجازه نمیداد بطرف اشخاص ناشناس و بیگناه تیراندازی کنم و شاید اگر من تحت تأثیر چنین نیروی عظیم وجدانی قرار نداشتم و میخواستم خودم را بهر قیمت نجات بدهم تفریبانده و درصد احتمال قرار من وجود داشت. ولی من قیمت جان خودم و بهای دستگیر شدنم و اعدام خودم حاضر نشدم خودم را به آب و آتش بزنم و هر بیگناهی را به قتل برسانم و الا چه کسی میتواند انکار کند که تیر خسرو ریزه بخاطر عمیرو بود و بهر تقدیر بیک انسان آنهم از فاصله نزدیک اصابت خواهد کرد."

اری طبیعت مهربان و روح انسانی خسرو ریزه با اجازه نمیداد که بخاطر اشخاص ناشناخته تیراندازی کند. ولی دشمن که تمبلیت و اخلاقی و انسانیت برایش مفهوم نداشت بدون توجه بحال عابری از چند سو اراد در میان آتش گلوله گرفت و حتی وقتی کودکی ده دوازده ساله نیز مورد اصابت گلوله در خمیان واقع شد از تیراندازی شصت نفر دیدند. برای دشمن تنها یک امر اهمیت وارزش داشت: گرفتار کردن خسرو ریزه با هر جنایتی که ممکن باشد. این برای سراسر دستگاه امری حیاتی بود. شاه باتا لید هر چه تمامتر گرفتاری و برخواستار شده بود. ریزه هدف چندین تیر ترا گرفت. خود وی میگویی: "یک تیر به آرنج دست چپ اصابت کرد. یک تیر به ران پای چپ خورد و یک تیر نیز به زیر قلب اصابت نمود که موجب خونریزی داخلی گردید و روده هایم را در چند نقطه سوراخ کرد و از کلیه چپم عبور نمود."

علاوه بر این شانه ریزه نیز بعلت پاره اجزهایی که یکی از خمیان از نزدیک بیسانه اش زد، به سختی سرج بخورد. با وجود این وی در برابر دشمن برانودرتیام و در حالیکه از چندین موضع وی خون جاری بود خود را بوسیله طناب بیابالی پامی رسانید و در آنجا همینقدر فرصت یافت نام موجود خائن را که سبب گرفتاری وی بدست دشمنان شده بود در چندین نسخه نوشته با طرف پراکنده سازد. مضمون نوشته چنین بود: "فائل من عظیم عسکری است."

اطلامیه ای که نزد ای انروز از طرف فرمانداری نظامی در باره جریان این درگیری انتشار یافت، نشانی از همت و عزم این شهرومان نادر است. برای مقاومت در برابر دشمن جرات و رشادت و قدرت روحی وی که پس از چندین زخم گلوله و با وجود شکستگی شانه او را بیابالی پشت پام رسانید خواه و ناخواه مورت اعجاب و حیرت نشود. گمان این اعلامیه شد.

در محبوسه عقب نشینی های ارتد آد آمیز این مقاومت قهرمانانه در بین مردم ما موسی که تسلیم وارند اد آنها را بجان آورد ، بود اثری معجز آسا بر جای گذاشت . روزه در نامه ای که بکمیته مرکزی نوشته چنین روزی را پیش بینی نموده و تأثیر عمیق آن را از زبان یی کرده است . روزه از جمله در این نامه چنین نوشته است :

* من بآن توجه بخطراتی که کرد اگر خود می بینم تصمیم دارم در مواجبه با خطر از خود دفاع کنم . این دفاع اگر منجر به نجات من شد چه بهتر ، والا با احتمال قوی ممکن است زنده گیر دشمن نیستم و همین امر در بالا بردن روحیه بچه هاتا میرفتی خواهد داشت و از بد بینی آنها هم بیزان زیادی خواهد کاست . و اگر هم حالت سوم پیش بیاید که بعلمت های قوی زنده گیر نیستم ، یعنی وسیله دفاع من از کار بیفتد و عد ای از دشمنان هنوز زنده باشند و دستگیرم کنند ، در چنین صورتی خودم تصمیم دارم بدست اعتقادیم دفاع کنم من وظیفه خود میدانم بقیامت جان خودم این سقوط روحیه را جبران کنم . اگر چنین توفیقی دست دهد *

چنین توفیقی دست داد . پیش بینی روزه کاملاً درست از کار در آمد . در عین محظورات اخلاقی که برای تیراندازی داشت اسلحه او نیز باو وفا نکرد و از کار بازماند و وی در حالیکه از چندین جا مجروح گردیده بود بدست دشمن گرفتار نگردد .

روزبه بعد خود وفا کرد . وی باضعف مزاج ، و در حالیکه قوای جسمانی خود را بکلی از دست داده بود اما با اراده ای نیرومند و شکست ناپذیر در مسالاح خانه ای که دادگاه نظامی عنوان در ارد حضور یافت و بدفاع بر حرارتی از حزب خود و اید ثولوری انسانی و آرمان والای آن پرداخت .
وی ضمن این دفاعیه نظامات غلط و اسارت آوری را که بر اجتماع ایران حاکم است و همواره استعداد ها و شایستگی هارابه تباهی میکشاند و تعادل زندگی را بکلی بهم میزند مورد انتقاد شد بدست قرار داد .

* من احتیاجی ندارم که وجود چنین عدم تعادل و بی عدالتی شکست انگیزی را ثابت کنم . این چیزی است که مورد تصدیق همه است . وقتی وزیر جنگ ملکوت فیلم زندگی ساحل نشینان خلیج فارس را بمعرض نمایش میگذازد و وزیرا و نمایندگان و سناتور ها را بگریه و امید ارد لایب فقر و محرومیت شد یسدی گریه انگیز اکثریت ملت ایران است . وقتی اساتذد ارگرمان در کنفرانس اساتذد ایران کشور صراحتاً میگوید که عد ای از کودکان ملکوت ظهروها بچای رفتن باطاقهای ناهار خوری سر صحرایمگذا ارد تا شکی از عزت در بریاورد و مثل بزغاله از طریق علف چری سد جوع کنند نمیتوان گفت خاطر مبارک آسوده باشد همه مردم ملکوت در رفاه و آسایش زندگی میکنند . وقتی دست های صد نفری برای بدست آوردن کار و تحصیل چند ریال مزد بطور قاچاق از مرزهای دریائی بخارج میکسزند و طعمه امواج خروشان در میاشوند یا بضراب گلوله مرزداران شیخ کویت راه عدم در پیش میگیرند حتماً فقر و گرسنگی و بدبختی شدیدی دامنگیرشان شده است .

سراسر این دفاعیه بر از تصاویر تامل انگیزی است از زندگی پر درد روزی مردم میهن ما . این در حقیقت دفاعیه نیست . ادعائنامه ای است علیه نظامات جبارانه زندگی و طبقات صاحب امتیازی که این نظامات را بمردم تحمیل کرده اند . روزه دادگاه را با همه محدودیتها و وسیله محکوم ساختن رئیس قرار داد که پایه های آن بر اساس ستم و تجاوز ب حقوق مردم از یکطرف و فقر و جهل و بدبختی و بیم دائمی برای اکثریت قریب باتفاق خلفهای میهن از طرف دیگر قرار داد .

روزبه نشان میدهد که زندگی شخصی او از آسیب این نظامات مصون نبوده است و وی با اینکه

بعلت شایستگی سرشار و استعداد زیاد راه همه گونه ترقی برایش باز بوده معهدا بسائقه يك عصيان انقلابی نسبت باین نظامات راه مبارزه را بمنظور دگرگون ساختن نظام جابرانه این زندگی بسرای خود برگزیده است .

" من چگونه میتوانستم بحساب زندگی مرده آینده و دورنمای جالبی که میتوانست جلو چشمم تصویر کرد د زندگی پر درد و توهین آمیز گذشته خود م را فراموش کنم ؟ چگونه میتوانستم صد ها هزار خسرو روزه را که در شرایط سخت ترو بد تری زندگی میکرد ند امید ی هم به آینده ند آشتند از یاد ببرم ؟ تازه اگر چنین میکرد م چه حق داشتم این زندگی مرده را بعنوان حق المسکوت ببذ برم و اجازة بد هم که نسبت به خسرو روزه های د یگر چنین رفتار اهانته آمیزی بشود ؟ آری من چنین حسی و اجازة ای ند داشتم و نمیتوانستم داشته باشم . حقیقت قضیه اینست که نظرم خیلی وسیعتر از حسد ناچیز مناقع شخصی بود ."

حزب ماد فاعیه خسرو روزه درد ادگاه نظامی را بد رستی ارزایی کرده و در مقدمه آن میگوید :

" گرانبهارترین ارثیه ای که رفیق شهید خسرو روزه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایسران و قهرمان ملی کشور ما از خود بیادگار گذاشته همانا آن سخنان آتشین و پرشوری است که وی در استانبول مرگ بد فاع از حزب خود و مردم م ستعد یدة میهن خویش درد ویران خوف اختناق و ترور درد ادگاه درسته و فرمایشی نظامی اد آکرده است . کمیته مرکزی حزب توده ایران بسی شادمان است که این استاد پرانج را اکنون در اختیار همه رفقای حزبی ، همه مردم م ایران و سراسر جهان قرار مید هد . این استاد بهتر از هر توصیف د یگری میتواند قدرت روح مردی را که در برابر خطر حتمی مرگ از تابناک ترسین آرمانهای انسانی باهیجانی عالی مد اقعہ میکند نشان د هد . این استاد بی شک د در پرور و والا ترسین صفات قهرمانی و جاننازای درهم میبشان ماتا میبری ژرف خواهد د اشت و دشمن خود را از جهت برانگیختن بهترین شهرهای انساندوستی و میهن پرستی ایضا بخواند نمود ."

روزنه باد فاع منطقی و مستدل و شمرانگیز خویش ، و آنگاه بامرگ بر افتخار خویش همانطور که خود منتظر بود تکانی عظیم باجتماع سرخورده و ماتموس ماد اد . داستان حماسه آمیز گرفتاری ، محاکمه و مرگ روزه باوضوح بیشتری این واقعیت را بر دم نشان داد که برخلاف تبلیغات یکطرفه دشمن ، حزب توده ایران نه عبارتست از خطاها و اشتباهات و گمراهیهای ناشیانه آن ، و نه عبارتست از عجزها و تسلیم ها و ارتد اها و خیانتها .

درد امن حزب توده ایران است که اینهمه قهرمانان پاکباز تربیت شده اند . این شهر و هیجانی که در نهاد این مرد آن نامد ارد عشق به میهن و سر نوشت هم میبشان پیوسته جوش میزند در مکتب حزب توده ایران بهترین میدان را برای ظاهر یافته است . در برابر هر فرد ناتوان و عساجز و شکست پذیر که با پستی رقت باری در برابر دشمن زانو میزند ، و بر آستان آلوده و خونین خصم بسو سه مید هد ، قهرمانانی پیدا میشوند که مانند خسرو روزه در تنگنای زندان ، در کنج دادگاههای کذ اشی نظامی که حقا باید آنها را اصلاح خانه نام نهاد ، در حالیکه باقوای مسلح اهر یعنی از هر سو احاطه شده اند و کوچکترین ارتباطی باجهان خارج ند آرند ، با شرو و افتخار حماسه آمیز میگویند :

" من باقتضای آشی که بخاطر خدمت بخلقهای ایران درد رون سینہ ام شعله میکشد راه حزب توده ایران را برگزیده ام و باید اذعان کنم که جانم ، استخوانم ، گوشتم ، پوستم ، و همه تار و پود وجود م این راه را راه مقدسی شناخته است و تمام سلولهای بدن م و تمام ذرات وجود م توده ایست

کسانی که جریان گرفتاری و مرگ روز سه رابیان دارند میدانند دران شرایط خاص جریان نبرد وی یاد شمن و مجموع داستان مبارزه و محاصره و گرفتاری وی که بافسانه های حماسی عصر پهلوانسان شباهت داشت، چطور روحیه های افسرده و مرعوب رابالابد ، چطور مردم امید داد ، چه شوری در دلها بپاگرد ، وجه تأثیر عظیمی دراعتلای مجد د حیثیت حزب مایخشید .

کمیته مرکزی حزب توده ایران بحق در اعلامیه خود درباره خسرو روزه چنین میگوید :

"جهانیان خسرو روزه رامیشناسند - سراسر زندگی وی سرشار از نبرد د شوار علیه ارتجاع و استعمار بود . روزه بمثابة نمونه ای از مقاومت در مقابل ستم ، بحق سرمشق برای کلیه ایرانیانی است که در راه آزادی و استقلال میهن خود مبارزه میکنند . روزه د برابر شد اید زندگی سخت دوران اختفا که سالها بطول کشید ، در مقابل شکنجه های غیر انسانی ، در برابر مرگ بی تزلزل ایستاد . تمام مساعی ارتجاع برای آنکه روزه رابنحوی مرعوب سازد ، فریب دهد و به تسلیم وادارد ، به صخره اراده انعطاف ناپذیرش برخورد کرد . تردیدی نیست که مردم ایران روزه رابیکی از قهرمانان ملی خود خواهند شمرد و خاطره وی رابرای همیشه عزیز خواهند داشت . جادارد نام روزه در زمره نام قهرمانانی قرار گیرد که زندگی راباجسارت در آستانه حقیقت ، عدالت ، صلح و دموکراسی و موسیالیسم بخاطر خلق خود و سراسر بشریت فد کرده اند ."

و امروز در سراسر جهان نام روزه در ردیف فوجیک ها ، گابریل پری ها و بلویانیس ها جزو گرامی ترین نامهایی است که بهمه مردم الهام میبخشد ، و نیروی مقاومت آنها را د برابر ستمگران برمی انگیزد .

فصل هشتم - شهیدان دیگر

روزیه همانطور که نخستین شهید راه آزادی و استقلال ملی میهن خود نبود ، آخرین آنها هم نبود . پس از وی خو شهای دیگری از قهرمانان فد اکار حزب مابد ست د شمن بخاک ریخت . در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۳۸ کارگران کیره پزخانه ها که از سختی زندگی پر مشقت خویش جان رسیده بودند د ست باعصاب زدند . این اعتصاب به قیمت جان بیش از پنجاه تن کارگران ستم کثر میهن ما آوزن و مسرد و کودک تمام شد . (۱)

دربحوجه این اعتصابات و بدین منظر که زهر چشم بیشتری از کارگران گرفته شود میهند من علی علوی عضو هیئت اجراییه حزب توده ایران رابچوبه اعد ام بستند تا محیط ارباب و اختناق تشد بد شود . از موده ۶ جلاذ د د صفتی که عنوان داد ستان ارتش داشت د موضوع این اعد امها گفت : " باید این خو نهاریخته شود تا تحت سلطنت محمدرضا شاه محکم گرد و برقرار ماند ! " سلطنت محمدرضا شاه رایشواستند یاخون شهیدان راه آزادی و استقلال ایران ساروج کنند .

کمیته مرکزی حزب توده ایران در اعلامیه خود راجع بمرگ میهند من علی میگوید :

" اعد ام علوی بهترین دلیل وفا داری او به آرمانهای مقدسی است که اوچان خود را د راه آنها فد ا کرد . اعد ام علوی سند افتخار جاوید برای او و برای حزب او و نهضت نجات بخش مردم ایرانست . اعد ام علوی الهام جدیدی ب مردم ایران د مبارزه علیه ارتجاع و رژیم مغرور محمدرضا شاه و استعمار خونخوار خواهد بود . نام علوی برای همیشه در دلهای مبارزان راه حزب توده ایران وهمه دوستداران

(۱) رجوع شود به نشریه " رژیم ترور و اختناق "

صلح و استقلال گرامی خواهد ماند*

پس از آن در ۱۴ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۱ در استان مسافرت شاه به اروپا بدستور وی پنج تن دیکراسرمازان راه آزادی و استقلال ملی قربانی شدند. این پنج تن ازین يك عده چندین صد نفری که طی يك بورس شبانه از طرف نوای صلح شاه در مسرا آذربایجان شکار شده بودند و متجسین گردیده بچوبه اعدام بسته شدند. عده دیگری محکوم برزند ان بامد تهای مختلف گردیدند و از سر نوشت دیکر تاکنون کسی مطلع نشده است و معلوم نیست دیکر انهار ادرکد ام بیخوله هاودر چه شرایط شوانقرسااز بین برده اند. این پنج تن عبارت بودند از:

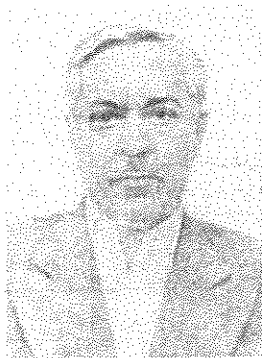
خسر و جهانیان آذری

حسن زهتاب

جواد عظیم زاده

جواد فروش الیاس

ایوب گلانتری



مهندس علی علوی

این قهرمانان ناهد ارکه همه متعلق بسسه

خانده انهای زحمتکنر بودند هیچ کناهی جز عشق شورانگیز و آتشین برای آزادی و استقلال میهن خود نداشتند. انهار قربانی گردیدند تا سلطنت شوم و نامبار محمد رضاشاه که بنای آن بر خون مردم ایران گذاشته شده است، این مرکز ثابت همه بند و پستهای ندملی، همه توطئه های تبهکارانه و ایران بر بساده همچنان پایدار بماند و دترت های استعماری از چنین تکیه گاه اطمینان بخشی در داخل میهن محروم نشوند.

اما آیدار این عصر دستاخر ملت با هیچ قدرتی هرقدر خونریز و وحشی و تبهکار باشد بر روی امواج خون استوار تواند ماند؟ در سهای تاریخ چنین توهم ابلهانه رانی میکند. تمامی جریان تاریخ گذشته نشان دهنده این واقعیت است که پندار امثال آرموده چند راپلنهانه و کوهه بیثانه بوده است. این درین عبرت انگیز در این عصر انقلابات اجتماعی مفهوم خاصی بخود میگیرد.

حزب توده ایران مولید يك ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی میهن ما بوده است. حزب توده ایران در آن آرمان عالی انسانی خلاصه میشود که جنگ و فقر و کمرنگی و جهالت و اسارت را محکوم میکند و سعی دارد بر روی بنای فرسوده جامعه ما کاخ پر شکوه نویسی از یک زندگی آزاد از جهل و فقر و مرض و ترس برقرار سازد. این هدفی شریف و انسانی است که ارزش فدکارهای قهرمانان حزب ماراد ارد ما بمنظور بوجود آوردن يك جامعه سالم وارد عرصه نبرد شده ایم. جامعه ای که فضیلت ناز و حمت آرزوی واقعی و والای خود را پدید آید. ما از دشمن خونخوار هیچگاه انتظار نداریم که این بطیب خاطر عقب بنشیند و برای حفظ موقعیت خود متشبث به خونریزی و کشتار و جنایت و خیانت نشود.

دشمن نماینده و در عین حال پاسبان دنیای فزونی است. محکوم بزوال است. اما به آسانی بزوال خود گردن نمی‌نهد. در سراسر جریان تاریخ چنین بوده است. برای اینکه مردم دنیا بساین واقعیت ساده توجه کنند که زمین ناچیز مامرکز جهان همی نیست، بلکه ذره ای است که بد در خورشید میگردد، چه خوبها که ریخته نشد! چه جنایاتی که بوقوع نییوست!

حزب ما بنیابه نماینده جهان نو علیه تمام بقایای قرون وسطائی و غیر انسانی دنیای پوسیده گذشته قیام کرده است و جهادی سخت و سهگین بعهده گرفته است. حزب ما مبتنی است بر جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم، منکی است بانقلابی ترین طبقات و قشرهای جامعه ما و بیوندی ناگسستی و عمیق با جامعه خود دارد. حزب ما با این متکای استوار طوفان عظیمی را از سرگذرانیده و در همان لحظه که دشمن خونخوار ماراد را مواج سهگین حادثات تلخ و خونین غرق و نابود شده می‌انگاشته است، بار دیگر توسط این طوفانهای پای خاسته و پرچم مقدس مبارزه را از نو برافراشته است. این واقعیت است که دیکرانکار نباید بر شده است که عیج قدرتی نادره متجز ساختن حزب ما نبوده و نیست. هیچ بحرانی که اعمال تبهکارانه دشمن بوجود آمده است قادر بانقراض حزب ما نیست. راه ما دشوار و پر مخاطره است، اما عزم و اراده ما که بمنافع انسانی میلیونها هم میهنان ما و سراسر بشریت بستگی دارد در سربار این دشوارها که دشمن ایجاد کند سست نخواهد شد.

ما از رویان پاک شهیدان خود در تنگنای این مبارزه دشواری که در پیش داریم الهام میگیریم و از تربیت آنها که زیارتگره رندان جهان خواهد بود، همت میطلبیم تا راهی را که آنها برای وصول بسدان جهان خود رافند اگر ند با شایستگی دنبال کنیم. میهن ما مهد این چنین راد مردانی است. قهرمانانی که حکومت مرگ زای رژیم اختناق و وحشت شاه را با آوای غرور آمیز و پر حماسه میهنی خویش در هم شکستند. نوای این جانبازان برای همیشه در محیط میهن ما ملین انداز است، ما را بخود میخواند و بما الهام میبخشد:

میهن ما امروز در جنگال تبهکارانی که تمام افتخارات حاصله از پیروزیهای دوازده ساله و گران بدست آمده راد ریزیهای بیگانگان افکندند دست و پامیزند. نظام ارتاب و وحشت میکوشد تا خیانت را در خون غسل تمعید بدهد و جنایت راد رلیا مرخند و و نیرنگ بیاراید، و عده ارزشهای انسانی را در لای چرخهای غول پیکر خود له و لورده کند. ارواح خرد شده ای هستند که میگویند همه چیز از دست رفته است و با اهریمن مسلط کاری نمیتوان انجام داد. اما آیا ابوالهول جنایت و ستم تا این حد قادر مطلق است؟ این چه ضعف و زبونی است که بجای نشیده های افتخار که در ارواح و افکار میجان نبرد و مستیز برمی انگیزند، آیه یا مس سروده شود؟ این ظلمت هرگز جاودانی نیست. اجتماع پیش میرود. اگس ما هم با فرومایگی از شرکت در پیش برد آن خود داری کنیم و امید آن را با همیمنان واگذاریم، قانون تکامل، قانون زندگی در برابر آنها زانو نمیزند.

این دالمس در پریازود شکسته خواهد شد. این در با بتلاطم خواهد آمد و تخته پاره های سلطنت نامعین محمد رضا شاه را که بر روی مواج خون ترار گرفته است بدست طوفان خواهد سپرد. پرچم مبارزه ناپیروزی نهائی همچنان در اهتزاز خواهد بود.

تذکر: ما این نشریه را بپایاد آوری شهیدان حزب خود و فرقه دموکرات آذربایجان که اینک بخشی از حزب مارا تشکیل میدهد، و حزب دموکرات کردستان که پیوند ناگسستی با حزب ما دارد، اختصاص

دادیم. این البته هرگزند ان معنی نیست که ما برای سایر قهرمانان شهید که بدست دشمنان رژیم کودتا شهادت چشیده اند ارزش قائل نیستیم و آنها را گرامی نمیداریم. همانگونه که در جای دیگر خاطرنشان شده است، خاطره دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق که بعلمت پیگیری خسود در مبارزه و ایمانش به حقانیت مردم بوسیله برانکار نمیدان اعدام برده شد برای ما رجعت است. مسایه خاطره کریم پور شیرازی بعلمت آنکه مورد خشم این دستگاه بود و با آن طرز فجیع کشته شد، و بخاطره رهبران فدائیان اسلام بعلمت آنکه سر در راه عقیده و ایمان خود گذاشته و بقبول ثواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام، حاضر نشدند در پیشگاه یزید عصر سمرقود آرند و به خاطره شهیدان دیگر ارزش میگذاریم. بروان پاک همه این شهیدان که خون آنها وثیقه آزادی و استقلال ملی ما میباشد، درود میفرستیم و از آنها در راهی که میرویم هست میجوئیم.

بهمن ماه ۱۳۴۲

پسی افزون

نشانده بر آن بود که نسخه ی تمیل شده ان از یاد نامه یسیدان برای باب دوساره ی آن ه مورد سواست برانند نان است تدارك بیینم . این خواست نشانی است از علاقه ی بی شائبه ی مردم میرن مباحطه ی تابك فرماتان شریعتی که در راه حصول آرمانهای انسانی و خلقی خود از بدل جان درینا نقتند ، و اثر خود باین هدف دست نیافتند اما شمع وجود خود را بدست نخله نای سوزان فریب ترین مردم ای نامبر نام سپردند تاراه را برای دیگران روانگی هم نداده روشن تر ساخته باشند .

اجرای این تاریخپوشی دلپسند بران نشانده د سواست ، ازسوی یاد نامه بخودی خود از آنجهت ناقص بود که نام درسی ده داوند خاتمه بران فداکاری شهبازان نامبر یاد نامه در بیخوله های زندان او شکنجه گاهها جان سپرده یا بدست جوجه ان اعدام تیرباران شده بودند معللی که در مقدمه ی یاد نامه آمده است از نظم افتاد و نوزعم از نامه های آنها قبرستی که حتی بطورشسی قاضی باشد درد ست برسی نیست .

ازسوی دیرد ایرونی نلی و نشناور سرتوب بیرجمانه در سالهای پرازان شمار نخستین چاپ کتاب تاکنون جلدی دستر نیافته و تعداد شهیدان بچنان رقم وحشت انگیزی رسیده است که تنها ذکر نام دهان تعداد شناخته شدگان قبرست مقلی راد بر میگردد . از این رو در چاپ نین تاخیر باید بیک " پی افزون " در جود مدارك موجود پست ه کرد . نمیتند میتوان گفت حوادث دهه اخیر بخودی خود دلیل گیای این واقعیت است که غیرقم تمام فشارها را ختنان ، با توسعه ان دامنه ی توریسم علیه رزمند نان نیاز باز میدان نبرد در میهن ما هیچگاه ازینکار جویان فداکارو سخت کوشه قطع نظراز درستی یاناد رستی راخی که برای وسول پهنه ف در ریش داشته اند خالی نبوده است . که تریقی بر ایران گذشته که دنیاله نبرد س نبردی که ازسپیده دم شهنخت مسروطیت در میهن ما آغاز شده و ان سنوز بهر انجام منطقی خود نرسمیده است . بدین یادان شکل ادامه نیافته باشد . در این " پی افزون " میتسوان بخلاصه ی ناملا بهم فشرده ای درباره ای این ریانیها اکتفا کرد .

سال ۱۳۱۴ شامد سادات دوتن از رزمندگان فداکار حزب توده ایران بود : حسن رژی ۱

محمد حسین مصوم زاده ۲

حسن رژی در سال ۱۳۱۹ سسی در یک خانواده ن زعمتگر در تبریز تولد یافت و از زمان

آغاز زندگی با مفردم فقرو هم ابقاتی آسانند ، خانواده اش بزحمت میتوانستند پارسنکین هزینه تحصیل او را بد و تر بکشند ولی حتی یک لحظه در انجام این وظیفه تردیدی بخود راه ندادند . رژی وظیفه شناسی را که یکی از صفات برجسته او بود دوستب زندگی ازیدر و یاد آموخت . پس از خاتمه تحمیلات به خدمت ارتش درآمد و توانست مدارج ترقی را با سرعت کافی ببیناید و تادرجه سرگردی ارتقا یابد . اما

سرشت انقلابی و عشق آتشین وی بخدمت نسبت بخلقبای ایران از اردیبهشت سال ۱۳۰۴ پیوسته سازمان افسران حزب توده‌ی ایران گشاید. پس از تلوورفتن سازمان وی متوالی گردید و ناگزیر شد ایران را ترک گوید. وی از آن زمره کسانی بود که از روزهای مهاجرت و دوری از وطن برای خود یک منتش انقلابی ساخت و با جدیت کافی به تکمیل اطلاعات ایدئولوژیک خود کوشید.

زهی در طی این مدت همه وظایف حزبی خویش را با شوق و علاقه ای که خاص اینگونه عناصر انقلابی است انجام داد. وی انسانی بود راستکار، وارسته، بی ادعایی توقع. نسبت بدوستان و یاران رزم، وفادار، بردبار، خیرخواه، و باگذشت بود. همیشه دنبال فرصتی میگشت که برای انجام کار انقلابی به ایران بازگردد. نخستین پیشنهاد حزب را در این زمینه با آغوش باز پذیرفت و در سپتامبر ۱۳۰۵ میهن شد. اما آنجا خیلی زود بدام سازمان امنیت افتاد. مأمورین ساواک در مهرماه ۱۳۰۵ شبانه او را ربوده و پس از یک دوره شکنجه های فجیع سر به نیست کردند بنحوی که جریبان شهادت وی بشکوم ماند. همین سرنوشت در انتظار محمد حسین معصوم زاده بود. معصوم زاده نیز در خانواده ای شهیدست و زحمتش دیده بروی جبران کشود. دوران کودکی و جوانی خود را با کارهای توانفرساگذاشت رانید برای تامین حداقل نیازمندیهای زندگی بمناظری مختلف تن درداد. سه باکفاشی، زمانی با نجاری، و روزگاری با آئینزری امرامعاشر میکرد. در جریان تمامی این کارها تلخی دردناک فقر و رنج درنگ و پوستی پاشیده میشد. پیرامون وی همه جا از این درد انباشته بود. او نمیتوانست سرنوشت خود و هزاران نفر چون خود را که در پیرامون وی میزیستند بمناهی حکم بی برکتش قضا و قدر ببیند. مسلماً کار درجائی گره میخورد، و این گره میبایست گشوده شود. این اندیشه بتدریج توجه او را برپیشه های طبقاتی مناسم اجتماعی معطوف میداشت، اینچنین درکی او را گام بنگام بحزب توده ایران نزدیک میکرد. وی خیلی زود، در سال ۱۳۲۱ با این حزب پیوست و از آن پس زندگی وی در مسیر یک فعالیت مستمر و بیخستگی حزبی افتاد و وی یکی از فعالین برجسته ای اتحادیه ای کشاورزان مبدل گردید.

در سال ۱۳۲۸ او با ویل دوران مخفی شدن حزب تن بمهاجرت در داد. روزهای مهاجرت را بیرونده از دست شهبشت و در روسیه کشاورزی به تحصیل پرداخت. پس از چندین بدستاور فعالیتهای سازمانی از طرف حزب به ایران اعزام گردید. در سال ۱۳۰۵ سازمان امنیت بمخفی گاه وی دست یافت، شبانه او را ربود، پس از یک دوران شکنجه او نیز همانند همزمش زمی سر به نیست شد.

پرویز حکیمت جوی عضو نمیک، مرکزی حزب توده ایران در سال ۱۳۰۶ در یک خانواده ای روشنفکر چشم بجهان کشود. دوران کودکی را در تهران پشت سر گذاشت. بعلمت تغییر مأموریتهای پدر را و نیز ناگزیر بود به همراه خانواده تغییر محل بدتد. در دوران مأموریت پدرش در سرحدات ایران - افغانستان، وی در مشهد پسر میبرد و بعد ربه میرفت. آنگاه که به تهران بازگشتند وی در دبیرستان رازی و سپس البرزیه تحصیل پرداخت. سپس به رسته خلیجانی دانشکده افسری رفت، اما او دوی دیگر در سر داشت. او خواستار خدمت در راه نیکبختی و آزادی مردم میباش. بود ریلی زود باین واقعیت میبرد که از نیروی واستعداد و کاراو همه ای آنها که در موقعیت او هستند، نه بسود خلق ایران بلکه بسود دشمنان خلق استفاده میشود. این کشفی بود ثکنان دهه که سرانجام او را پیوستی حزب توده ایران گشاید. وی در سال ۱۳۲۱ وارد سازمان افسری حزب شد و با تمام نیرو و تمام سادگی وسداقت فزونی خود بفعالیت در این سازمان پرداخت.

پس از تلوورفتن سازمان افسری حزب وی موفق شد خود را از مملکت برساند و از ایران خارج نمود. ده سال زندگی در مهاجرت او را از سر ایدئولوژیک نیز روزیده و بسازمان ساخت. در سال ۱۳۰۴ طبق تقاضای خود بر برای فعالیتهای سازمانی به ایران اعزام گردید و پس از آن زندگی علمی خانواری بمشاپهترین

هم رزم با پیوسته، هنوز سالی از فعالیت آنها نگذشته بود که پنهان ساواک در میان آنها بودند تن از یاران صادقی آنها فرورفت. آنها را بدادگاه درستی ندانی خواندند. حکمت جو در آخرین دفاع خود با شور انقلابی از عقاید و اندیشه های خود دفاع کرد و گفت:

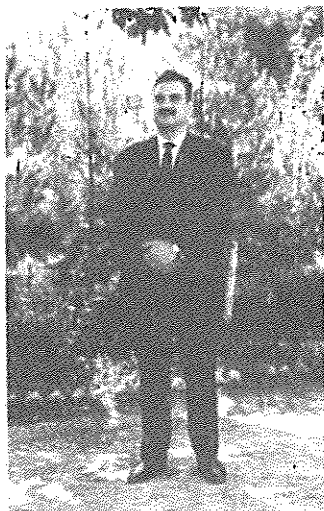
"... انسون که نه ادبیم که با قلمم، نه خداییم که با حتم عشق مقدسم را برینم و هم میباشم بیان دارم. عشق آشتین من بوختم، بخلمم، بر قایم ای دستام و بتمام آتراهی که در راه پیروزی افراد شرافتمند و زنجیر شده در تاراند، عشق من بر همه زدمشکان میباشم و سراسر جهان عشق و احترام یکسانی است که در راه صلح بین کلیه ملل جهان بجهاد برخاسته اند، و همین عشق بسجادات مردم است که با صلاح صوفیان در مقام فنایم نشانده است."

حکمت جو میدانست محاکمه در دادگاه نظامی در مورد اوونسانی در ردیف او بسیار بزرگ خیمه شب بازی نیست و احکام اعدام در تمامی این موارد قبلاً آماده شده، و این دادگاهها تنها مأمورین ابلاغ این احکامند. مانند نوردم شد. دادگاه حکم اعدام حکمت جو و سایر را اعلام کرد. خبر این محاکمه و حکومت در سراسر جهان و دانشی سخت پدید آورد. مخالف مرفقی و دو مؤثراتیک با اعتراضات وسیع و شدید دست زدند. موج این اعتراضات بدان حد بالا گرفت که حکم اعدام حکمت جو و سایر یکی درجه تخفیف یافت و مبدل به حبس ابد شد. از آن پس در زندانی این دو تن یک دوران شبانه روزی لایق مقاومت حماسه آفرانید. این دو تن در حالیکه خود در زنجیر و زیر شکنجه بودند بدفاع از وضع وقت انگیز زندانیان پرداخته شدند. کاریکه آتراه ختم ساواک را علیه آنها شعله ورتر میساخت. باید گفت آن جوهر انقلابی که مشخص وجود این دو مبارز بود در این دوران تلألؤی بسیار زنده شده است.

شرایط روزی روزی بر آنها دوارتر میشد. حکمت جو با وجود قدرت جسمانی انبیا در آمد و بیمار شد. شکنجه هایی که در مورد او اعمال میشدید کار او را بوسامت رسانید. آخرین باریکه مادر بر برای دیدن او رفت در خمیان بوی گفتند پیروز را برای "نوعمانی" به کیمه در وقت شکنجه گاهها برده اند. وی از آنجا زنده بازنگشت. ولی نام گرامی او برای همه "میرزا ناصر شمشیر زنده" است.

هوشنگ تیرایی در سالهای اولیهی جهل پساقلعی شورسوزان انقلابی خویش وارد عرصه نبرد شد. او یکی از مبارزین خود ساخته بود که با قدرت تشخیصی منطقی خویش توانست خود را از قزوین نجات دهد. در کوره راههایی که بخشی از جوانان روستا را در خود فرو میبرد و میبلندید منون بدارد. در آغاز کاره نوزد یک روشنی از مسائل شوریک و انقلابی ندانست. اما بعد رستی دریافت بود که عمل درست انقلابی مستلزم داشتن تئوری صحیح انقلابی است. بدین ریح و در جریان فعالیت خویش آثار مارکسیستی را بدست میآورد و بدقت و هوشمندی مورد مطالعه قرار میداد و بدین نحو خیلی زود خود را با تجربه تئوری لنینی انقلابی آشنا ساخت. طولی نکشید که دست با انتشار نشریه ای تحت عنوان "پسوی حزب" زد که مندرجات آنرا براساس تحلیل های مذکور با حزب وارد بوی پیت ایران تدوین میکرد و مبارزین انقلابی را بسوی حزب توده ایران سازماندهی انقلابی فرامیخواند. وی در این -ال یکی از طرفداران سختی کوشش و مبارزاتی تشکیل جبهه ای متحد، همه نیروی انقلابی بود و آثار یگانه راه پیروزی انقلاب میدانست. راه مبارزه مسلحانه را بد شرایط حاضر درست نمیدانست و تاکید میکرد که "عده ترین شرایط (پیروزی انقلاب) عبارتند از آزادی های وسیع کارگران و دیگر همکشان بدین صورت: انقلاب اجتماعی و آزادی آنها و حد اقل آزادی ترین آنها برای جنبانازی و فداکاری در راه آن و همچنین وجود حزب انقلابی و مجرب طبقه کارگر با سازمانهای سراسری یا نسبه نیرومند."

پس از جاده سیاهگل که منجر با اعدام عده ای از جوانان پر شور و فداکار میباشد، تیرایی ضمن یک مقاله ای انتقادی از زنده تحت عنوان "علل اساسی شکست سیاهگل"، تمامی جریان



پرویز حکمت جسو



حوشنگ تيزابی



حسن رزی



محمد حسین معصوم زاده



کرامتکله دانشیار



حسرو گلبرگی

شرایط حاکم بر آنها وارد بررسی انتقادی قرارداد * وی این شکست را که عده ای نتیجه استیفاء اینس
یا آن رهبر بطلب میدادند شکستی خوانند استراتژیک که وقوع آن در چنان شرایطی ناگزیر حتی و
الزامی و نتیجه‌ی جبری و نه هر جمع شرایط عینی و ذاتی جامعه بود *

اثر ارزنده‌ی دیگری که از او میراث مانده مقدمه‌ی ای است بر ترجمه‌ی کتاب "روانشناسی
فریود" اثر کالدین حال که حاکی از تکامل ژرف ایده‌ی تولوزیک اومبیاشد * در این اثر ایده‌ی آلیسم منحنی
و علم اجتماعی فریود مورد انتقاد کوبنده قرار میگیرد * وی در سایر این دیدگاه‌های تحقیقات علمی
و اجتماعی مارکس را قرار میدهد که "دیالکتیک شکل را از تولیدگی ایده‌ی آلیسم زمینی پاک نمود *

او را مابورین سازمان امنیت بود و در زیر شکستجه پهلکت رسانیدند * روز دهم تیرماه ۱۳۵۲
از طرف سازمان امنیت اعلامیه‌ی ای پخش و ضمن آن ادعا شد که "موشنگ نیزایی" یکی از خرابکاران * در
مخفی گاه خود در محاصره‌ی مابورین سازمان امنیت افتاد و "بجالت مقاومت مسلحانه و زد و خورد متقابل
قتل رسید *

خسرو گسرخ و کرامت اله دانشیان بیکارشان آنگنان بهم وابسته است که چون نام یکی
از آنها برده شود نامان دیگری در ذهن میگذرد *

گسرخ در آغاز کار یک روشنفکر دموکرات انقلابی بود فریضه‌ی اسلوب کار چریک‌های فدائیس
خلق * وی نیز مانند بسیاری از روشنفکران که با وجود دور بودن از مائوئیسم بطور ناخود آگاه تحت تاثیر
اندیشه‌های بنیادین انقلابی که تمامی مبارزات ذات بخش خلقها را در "جنگ پارتیزانی" خلاصه میکند
قرار میبرند * در آغاز کار مسجور نبرد های پارتیزانی بود و تاریخها را ادامه خلاق لنینیسم میدانست *
اما حقیقت آنستکه وی در آتش‌نکام سنوز از لنینیسم هیچگونه اطلاعات دست اول نداشت آنچه باین عنوان
بر او عرضه میشد از راه "امواج شکننده‌ی اندیشه‌های انحرافی غیر لنینی عرضه میشد و از این جهت تغییر
شکل یافته، مسخ شده و درهم شکسته بود *

خسرو از وقتی دتری ارزنده‌ی ای بر نورد آریود متناسب با روحیه‌ی انقلابییش با شاعرانی که شعر
را از محدودی زندگی جامعه خارج کرده و در برعکس عاج شعر خالص زندانی میکنند * و مخصوص با شاعرانی
که شعر را بصورت کالائی در بازارهای حراج به مشتریهای مجینی عرضه میدارند میریزد *

یکی از دستاورد های او در زمینه‌ی شعر این است که او در باره‌ی او
مینویسد که چون از زبان این آوان می شنید که "شعر شعاریست" میفکرت لفظ آیه‌های روشنفکرانه را
مثل گاه و طلف جلو ماتریزید * چرا نباید شعر شعاریست؟ در جوابی که زندگی گسترین شباهتی بخودش
ندارد این گفتارست که بدنهال شعر ناب و چون سیال شعری سینه پاک داریم *

در زمینه‌ی سیاسی نیز در او بهیچ‌پایان از همان آغاز کار دارای یک جنبه‌ی نیرومند واقع بین عاری
از تعصب و پیشداوری بود که از صداقت وی در منطبق انقلابی‌ترانی میداد * همین دست وی تونیس
میدهد که چون خسرو در برابر کسائی قرار میفرست که سعی داشتند حزب توده را بخاطر این بی‌انستیا
شتر بکوبند وی اعتبار کند وی میگفت "یک روز به برای تیره تمام ندانم تا به با واغیاباات یک سسزب
کافی است *

وی اشتیاق آتشین به بحث برای شرح بیشتر روشن شدن جهت حرکت جامعه و انقلاب
اجتماعی ایران داشت * طرف بحث او گروه‌های مختلف بودند * در جریان این بحثها بود که متوجه شد
مدق بچانباری انقلابی در برابر پارتیزانی و انقلاب مسلحانه در ناساعدترین لحظات تاریخی دوران ما
اورا بر طبعی یکتو عاید مائوئیسم انقلابی که از واقعیت زندگی دور است میماند * این تردید از راه طبیعی
جستجو نمودیم جستجوی بیشتر واد است * در این تحول فکری افراد توده‌ای از فرفترین تاثیر رای بخشینند
اوست بچ در میآفت که راه انقلاب و آمادگی برای انقلاب راه یکی در بدترین شرایط نیست هر قدر

این واقعیت بر او روشن تر میشد باین افراطی‌تایید تئولوژی حزب نوده نزدیکتر میکردید . در این مرحله بود که وی با تفاق هم رزمش کرامت‌اله دانشیان بدام ماهورین سازمان امنیت افتاد . آشپارا طبق معمول به شکنجه گاه بردند . آنها را که تا آن لحظه دست به هیچ عمل مسلحانه نزده و در هیچ جنگ پارتیزانسی شرکت نکرده بودند ، با اتهام توپخانه و سرود قصد با اعدام محکوم کردند .

در جریان دادرسی نویی سخن به خسرو رسید صدای رساین در صحن دادگاه طنین افکند : "بنام مردم" . این برداشت کلام دادگاه را تکان داد . خسرو خونسرد و مستولی و باوقار فریاد کشید . "از خود دفاع میکنم و بعنوان یک مارکسیست خطابم بخلق وتاریخ است" . رئیس دادگاه ادامه سخن را قذف کرد و وی را ناگزیر ساخت تا بجای خود بنشیند .

در آخرین دفاع خود با تاکید بر اینکه حتی از نظر قوانین جاپرانهی حاکم بردادگاه مجوزی برای اعدام او وجود ندارد اظهار داشت . "جامعهی ایران باید بداند که من در اینجا صرفاً بخاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه میشوم و در دادگاه نظامی محکوم بهرگ گشته‌ام" . در این دادگاه که آقایان ژورنالیستهای خارجی حضور دارند اعلام میکنم که علیه این پیرونده علیه‌رای «دردان گاه عادی» به تمام مراجع و کمیته های حقوقی و قضائی جهان اعلام جرم میکنم مارکسیست هشتم و شریعت اسلام ارج میکند و معتقدم که در هیچ کجای دنیا ، در کشورهای وابسته و تحت سلطهی استعمار حکومت ملی نمیتواند وجود داشته باشد مگر آنکه حتما یک زیربنای مارکسیستی داشته باشد ."

کرامت‌اله دانشیان ضمن دفاع آخرین خویش اظهار داشت:

"دادگاه اول بنا بر شرایط ناشیستی حاکم بر آن دفاع مرا ناعام شنید . اگر وحشی از نیروی انقلابی و مبارزات مردم ندارد و در واقع بهرگ طبقه حاکم بر ایران مومن نیستید ، تاریخ این واقعیت را نشان داده و خواهد داد . ایمان ما به پیروزی جنبش تئورین ایران و سراسر جوامع طبقاتی جهان ، عظیم ترین قدرت است . اینرا هم بگویم که مارکسیسم هیچگاه مورد خوش آیدن طبقات حاکم و وابستگان آنها نیست"

صبح روز ۸ بهمن ۱۳۵۲ او و هم رزمش کرامت‌اله دانشیان را به میدان اعدام بردند . آنگاه که سربازی برای بستن چشمهای خسرو بسوی او رفت خسرو با صدای آرام وی دندغه گفت: داداش ، چشمهای مرا ببند . میخواهم طلوع خورشید را تماشا کنم . آنگاه که خورشید بر مید خون ارغوانی این د مبارز در زمین اعدام اشعهی زریں آنرا درخود منعکس ساخت .

در این دههی اخیر همین مایه‌سوسه فرصتی بیکارهای گوناگون و خونین مردم بوده است .

از یک سو طبقات سنگین برای تأمین بدوی ترین و ساده ترین وسایل زندگی خویشترو تحصیل حداقل حقوق انسانی واجتماعی خود بکنکل ظواهرات و اعتراضات سازمان یافته و اعتراضیهای متناسب به نبرد ادامه داده اند . در تمام موارد برای سرکوب این اجتماعات سوزنوزده قوای مسلح وارد میدان شده و ظواهرات آرام این زحمتکشان را بخون کشیده است . در جریان تعداد بیضاری از این مردم زحمتکش و بی نام و نشان بخون خود در غلطیدند . اما علیرغم این - رکیبها باز در اینجا و آنجا پیروزی خاص بدست آورده و رژیم را ناگزیر به برخی عقب نشینی ها و مانورها کرده اند .

از سوی دیگر موازات این شیوهی مبارزات ، قشرهای خویش از مردم بیدار دل و شریف در دارای روح انسانی که نمیتوانستند در جریان نبرد بین نیک و بد ، آزاد و سارت بیطرف بمانند ، گروه‌گروهی به میدان رزم کشانیده شده اند که برجسته ترین آنها گروه "جرنگهای فدائی خلق" و "سازمان مجاهدین خلق" میباشد . یکی از پدیده های نوین در طی مبارزات دهه های اخیر اسلامیه و شیوه های خائزانه یسار است که این گروه در پیش گرفته اند .

حزب مادرانستاد خویش نظر صحیح خود را پیرامون شیوهی مبارزه و گونگی بشر رساندن نبرد

انقلابی توده ها بیان داشته و در این "بی افزودن" جای تکرار آن نیست .

با انحال شایسته یاد آوری است که اندیشه انحرافی مائوئیسم نتوانست با آسانی بین گروه‌های انقلابی اصل حیثیت و اعتباری بدست آورد و آنها را مبدل بیابگاه خود کند. حتماً بسیاری از این مبارزان راستین در برتوی صداقت انقلابی خویشان قسمت‌زاین اندیشه های انحرافی را که بر محور خصومت با اتحاد شوروی وارد نگاه سوسیالیستی و حزب توده‌ی ایران میگردید شدیداً مورد انتقاد قرار دادند و به سوسیالیسم بمنابه یکنانه راه حل تضاد های جامعه رهشانی توده های زحمتکش از ستم سرمایه خالصانه اگرچه مبهم غالباً و ناخفته، عشق ورزیدند. محضاً تأثیر مخرب اندیشه های ضد انسانی دسه مائوئیستی که تنها نوعی نبرد مسلحانه گروه پیشانرا بمنابه انگوی واحد مبارزه تمام کشورهای جهان قطع نظر از شرایط و مشخصات داخلی هر کشور مرغه میکرد، در تعیین شیوهی نبرد آنها کم نبوده است. جوانان پرشور و ناشکیبا خیلی زود محصور طنین این اسلوب نبرد میشدند بدو اینکه بیراهه فعالیت های نافرجام و شهادت آنها اثری در پیشبرد انقلاب و سازمان نبرد انقلابی توده ها نداشته باشد. ولی آنچه در اینجا میتواند مطرح باشد صداقت و فداکاری شایان تحسین آنها و مقاومت دیررانی آنها است در برابر تمام شداید و فجا یح رژیم، و از این رو میتوانیم با صداقت تمام بگوئیم که خاطره ی آنها برای ما پس گرامی و ارجمند است.

بر سردن نام تمامی شهیدان این گروهها که جان پیرسر آرمناهای انسانی خود گذاشته اند در این "پی افزود" ممکن نیست. قطع نظر از تعداد بینماری که یاد در جریان نظامات و یا ضمن حوادث مختلف بخون کشیده شده اند و شماره ی آنها فزون از هزاران است، تعداد افرادی ام از جرگه ی نامجاهد یا وابسته پروهشهای مستقل که طی زد و خورد ها بقتل رسیده یا زیر شکنجه شهید شده و باید ست جوخه های اعدام تیرباران گردیده اند، حتی این دهه از ۶۰۰ تن تجاوز میکند. بعنوان نمونه تنها میتوان از معدود از آنها نام برد بدون اینکه مبارزه و شهادت تعداد کثیری را که ذکر نامشان میسر نیست ناچیز بشماریم.

"بریکهای فدائی خلق" یکی از سازمانهایی است که در طی دهه ی اخیر طغات بینماری متحمل شده است.

حادثی ناچیزه آسان سیاه کل محصول یکی از نخستین فعالیتها و درگیریها، عده ی چریکها بوده است. در ۱۶ بهمن ماه ۱۳۴۸ گروهی از چریکها که عنوان "دسته جنل" یا آنها اطلاق گردید طی برخوردی با افراد پاسگاه زندان مرمن سیا کل در لیان در محاصره عده ی کثیری از نیروهای مسلح که در زیر پوشش چندین دلیکوثر نظامی فعالیت میکردند افتادند. نیروی دشمن چندین دهه برابر و با انواع سلاحهای مدرن مجهز بود. حلقه مبارزه سرروز شکر میشد. زد و خورد در قلب جنل تا اوایل اسفند بطول انجامید و طی آن از چریکها محمد رحیمی سامی و مهدی اسحاقی شهادت رسیدند. در فاصله کمتر از سه هفته بدنیال یک محاکمه مخفی بقیه افراد گروه بنامهان زیر تیرباران شدند. علی اکبر صفائی فراهانی، علی دانش پورانی، احمد فرهودی، سیف دلایل صفائی، محمد دادی، فاطمی، شیراز علی شیدی، اسکندر مرتضی رحیمی، ادی بنده خدا لشکری، محمد دوستک نیری،

محمد علی محمد قندی، حلیل افغانی، غفور حسین پور اصل

بدنیال این کشتار، در تهران محاصره و کشتار و توقیف دسه های مختلف چریکها که سازمان امنیت بجایگاه آنها پی برده بود آغاز گردید. طی حمله های شبانه یاروزانه عده ی زیاد از این فدائیان کشته شدند و عده ی بیشتر بچنگ سازمانها افتادند.

از جمله شهیدان اند: اسکندر صادق نژاد، امیر سوز پیمان، رحمت بیرون پری و سپس

احمد زاده جا، فناقی، دا، صلاحی، دا، صفاوی، اشتیازی، خرم آبادی، انزلی، نایدل، ملکی شیرینی، دقانی، توکلی، اریان، بیریم و دیگران. و در آنها نفر دیگر.

در سال زمان مآخذین خلق ایران خانواده‌ی رضائی از جهت شرکت فعال تمامی اقصاد خانواده در رشد و ترقی نمونه برجسته‌ای است. کوشش‌های ارزشمند حال این خانواده را دفاعیات مهنی رضائی روشن میکند.

مهدی رضائی فرزند نوزده ساله‌ی این خانواده آنگاه که در جنگال در خیابان ساواک اسیر بود هم بعلت مشارکت خود در فعالیت‌های مبارکانه، و هم بد آنجهت که مأمورین گمان میکردند او را از مخفی‌گاه برادرش رضا رضائی اطلاع دارد پنهان‌کننده افتاد. چهار ماه متحمل انواع شکنجه‌ها و ضربت‌های روحی شد. آنگاه که ساعات شکنجه بدنی تمام میشد در معرض ضربت‌های روحی قرار میگرفت. "رقابت را گشته اند، هرگونه مقاومتی در هم شکسته شده، مکارانه تسلیم شده اند." تشریح‌ای که شامل شرح مقاومت و متن دفاعیه‌ی مهدی میباشد مینویسد که علیرغم تمام این شکنجه‌ها و ضربت‌ها مهنی تسلیم ناپذیر برجای ماند. "مهدی اطلاعات زیادی داشت که مدعی سالم ماند." زیرا وی در تمام احوال پیوسته بانقلاب می‌اندیشید.

وی ضمن دفاعیات خود از سابقه‌ی زندانی خویش، از توجه پدرش برادرانش مخصوصاً احمد رضائی در تربیت انقلابی وی بی‌غایبی یک سنت کهن اسلامی سخن میگفت و آنگاه چنین توضیح میداد. "دنگامیکه در آذر ماه ۱۳۵۰ رضا از زندان کربخاست باعث شد که پدر شصت ساله من را دستگیر و بدت چند ماه زندانی کردند. در سپه‌ن ماه سال ۱۳۵۰ طی زندان خودی که بین مأمورین ساواک و برادر احمد صورت شرکت احمد پشهادت رسید." و آنگاه این پرسش را بیان می‌آورد: "چرا بهترین جوانان مهنی که در کار و تحصیل به نیکی و صداقت و سمیت و احساس مسئولیت شهرت داشته‌اند مبارزه‌ی رو آورده‌اند؟ بجای مبارزه با مملو باید با علّت مبارزه شود." و در پاسخ می‌نویسد: "تا ظلم هست مبارزه هست تا مبارزه هست شکست و پیروزی هست. ولی پیروزی سرانجام متعلق به خلق است. اینرا تاریخ می‌نویسد. اینرا خلقها می‌گویند و خلقها حقیقت را می‌گویند."

ازینج برادر خانواده‌ی رضائی سه تن پشهادت رسیدند. احمد، رضا و مهدی. یکی از خواهران ناکزیربزندگی مخفی شد. یک خواهر دیگر بنا به قاطعه‌ی بزدانان افتاد و یک کودک وی در زندان متولد شد. یک خواهر دیگر نام شهرین و هم‌نمین مادر آنها و شوهر قاطعه، همه زندانی هستند. چهارمین برادر محسن رضائی هنگامیکه بزندان افتاد هیچ‌ده ساله بود.

فهرست شهدای سازمان مجاهدین خلق ایران نیز می‌تواند طولانی است:

سعید محسن یکی دیگر از مبارزین راه حق و آزادی بود که بدام سازمان امنیت افتاد و پس ازیک دوران شکنجه‌های توانفرسا بدگاه کشیده شد. وی پادشاه مخافت شکنجه‌ها و بیم اعدام هیچ‌گاه پای حمت سست نکرد. ضمن دفاعیاتش پس از بیان مقدمه‌ای در باره وضع خانواده‌ی وی و معتقدات اسلامی خویش درباره‌ی نبردی که در ایران جریان دارد گفت:

"چنگی است میان حق و باطل که در یکجهت آن دشمنان خلق مجبورند با بهترین تکنیک و سلاح و در جهت دیگر اراده‌ی آهنین خود را زخمکنند و دست‌پینه‌ی پستی کارگران و دهقانان قرار گرفته است. ... هدف ما احما، هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان است تا در هر تو چنین سیستمی استفاده‌ی انسانی را برای رسیدن به کفالات عالییه و رفعمون باشد."

وی بسائقه معتقدات اسلامی خود به علی و فیرد او علیه جبر و فساد و ستم اشاره کرد، و در این زمینه در پاسخ رئیس دادگاه که از بهار داشت علی در دنیا یکی بود، وی چنین گفت:

"شخصیت علی در تاریخ پیروی نادر است ولی فکر علی، سیستم علی یعنی قیام علیه ظلم و احما، آن واحد و وحدت و برابری برای بشر امروزه تنها بنگانه نیست بلکه نهایت آمال و آرزو است."

حاجتی نیست، بلونیم اگر بزم مسجد محسن ترا همین دفاعیه هم میبود بران محکومست
او کفایت میکرد. پس از چند روز پسند مکه شده ی اورا بستون اعدام بستند ویزند نانی شرافتمندانه و
مشحون از فدائکاری و ایمان او بحقیقت عدالت پشری خاتمه دادند.

ناصر صادقی، علی میرین دوست، محمود رجوی و محمد یازگان در یک گروه یازده نفری
در سال پنجاه و پنج امنیتی ها افتادند. سر نوشت آنها همان مسیر را پیمود که سر نوشت دیگر
مبارزان. این مبارزان که دوران شکنجه را با گردن فرازی به پایان رسانیده بودند، در دادگاه و در قبایل
بیم اعدام، در ریاض دادستان بد قاع از عقاید خویش برداشتند. رجوی گفت: " در قرآن آمده
است که رکسی تا آنجا مالک شئی است که خود برای آن زحمت کشیده باشد. این چیزی است که
مارکسیسم و سوسیالیسم انقلابی هم میکند. انقلاب اکتبر ۲۰۰ میلیون مردم شوروی را آزاد کرد و دولت
شوروی بعد از انقلاب اکتبر همه امتیازات استعماری تزارها را از بین برد."
ناصر صادقی ضمن دفاع خود گفت:

" ما مسلمانیم ولی به مارکسیسم میتوان یک مکتب مترقی اجتماعی احترام میگذاریم. دادگاه
احکام محکومیت آنها را در برابر آنها نهاد. صبح روز ۳۰ فروردین ناصر صادقی و علی میرین دوست
و محمد یازگان همراهِ شاهید علی باکری از یک گروه دیگر پیچیده اعدام بسه و شهید شدند.
در فروردین ماه سال ۵۴ ساواک دست به تبهکاری فجیحی زد که سالها پیش از آن در مورد
مبارزان توده ای اعمال کرده بود. قتل هام گروه ۹ نفری بیژن جزینی، پلنوم یازدهم کمیته مرکزی
حزب توده ای ایران در پیام خود راجع به این سیاهکاری اعلام میدارد که ۹ تن زندانی با ساسی بیژن جزینی،
مشعوف کلانتری، عباس سورکی، حسن ظریفی، عزیز سردی، مصطفی جوان، احمد جلیل افشار،
محمد جهان زاده و کاظم ذوالنور در اثر یک توطئه فجیح و معشوران اینکه کما قند فرار داشته و حین
فرار بقتل رسیده اند. جمعا بدست مأمورین زندان کشته شده اند. پیام پلنوم حاکی است که هدف
این کشتارها نابود کردن مخالفان رژیم و ایجاد محیط رهب و وحشت بوده است. رسپرادامه میداد:
" پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ای ایران با افشای این همه جنایات فجیح و هول انگیز اعلام
خطر مرگ برای هزاران نفر از فرزندان بیگناه همین ما که نشانی جز علاقه با آزادی و عدالت و استقلال
ملی ندارند، از تمام نیروهای مترقی جهان، از سازمانهای دموکراتیک بین المللی، از کلیه احزاب مترقی
از سازمان بین المللی ففو واپسه سازمان ملل متحد، از کمیسون حقوق بشر واپسه باین سازمان،
از آقای والد هایم دبیر کل سازمان ملل متحد، از شخصیتهای علمی، ادبی و فرهنگی جهان میطلبید
که بپاری زندانیان سیاسی ایران برخیزند و برای نجات جان آنان از هر اقدامی که میتوانند خود داری
نویزند."

چنانکه پیش از این اشاره شد اپوزسیون کنونی در ایران طیف وسیعی از گروههای مختلف را
در بر میگیرد یکی از آنها که بخاطر ترکیب کارگری خود و سخنان پر شور انقلابی اعضایش بلند آوازه است
گروهی است که شمایی کثیرانی، شوشنگ ترل، ناصر مدنی، ناصر کریمی و بهرام طاهرزاده از برجستگان
آن بوده اند. آنها در جریان فعالیت خیمتر جنگ سازمان امنیت افتادند و پس از گذراندن دوره
شکنجه، پیچیده های اعدام بسه و تیرباران شدند.

شرکت فعال زندهای ایران در مبارزات اجتماعی امر تازه ای نیست. از همان سینه دهنخت
مشروطیت، همین ما پیوسته در تمام موارد و مراحل شاهد مشارکت این " پرده نشینان" در انقلاب
اجتماعی بوده است. در سالهای پنجاه نیز عده ای زیادی از بهترین و فداکارترین زنان و دختران نیز
پس از قهی شور انقلابی در این مبارزه ها شرکت جستند و حماسه شان ز یاداری، از جان گذشتگی بخاطر
آزادی خلقهای همین خیمتر آفریدند. علاوه بر بسیاری زنان و دختران کارگر و دانشجو و دهقان

که در اعتمالات و تظاهرات بشهادت رسیدند از تنی چند از زنانی که جان بر سر آرمانهای انسانی خود گذاشتند یاد میکنیم .

مرثیه احمدی اسکویی از جمله چهره‌های فدائی خلق، از چهره‌های درخشان این گروه است که ترجمه سرشار شاعرانه، استعداد ممتاز نویسندگی، و شور و هیجان پایان انقلابی را در وجود خود جمع دارد . وی در حقیقت پسرزاد شهر شعراست . نمونه‌هایی از اشعار او باقی است که از حدت و طبع زیبایی فکر، سلامتی روح، و شور و جوان انقلابی او حکایت دارد . داستانهای کوتاهش که شملگی پایه و مایه‌ی انقلابی دارند او را نموده‌اند او چهره دست معرفی میکنند .

وی در یک خانواده‌ی میان‌حال دهقانی در شهر کوچک اسکوزاده شد . از همان دوران کودکی متوجه شکاف بزرگی بود که زندگی او را از طرفی از مردم شهری دست‌تراز خودش، و از سوی دیگر از توانگران که همه چیز در اختیار داشتند مجزا میساخت . در دوران کودکی هم در آموزشگاه تحصیل میکرد و هم به منظور کمک پدر در خویش بجزیره میرفت و در شریک و شراو کار میکرد . با مرارت فراوان وارد دانشسرای تبریز شد . پس از سه سال آموزشی در قسبات اطراف به تهران رفت و در جرگه‌ی سپاهیان دانش در آمد و در آبادیهای اطراف تهران مجدداً در نقاط مهم جنوب بکار پرداخت . در زمانی ایمن مدت برای آنکه با واقعیت زندگی مردم محروم میهن خویش آشنا باشد با کودکان منسوب به شهری - دست‌ترین خانواده‌ها رفت و آمد برقرار میکرد و برای داستانهای خود مایه می‌اندوخت .

مرثیه با دل و جان شیفته‌ی مشارکت در امر انقلابی بود اما پیش از آنکه به راه درست مبارزه سالم دست یابد مانند بسیاری جوانان ناشکیب و ستاب زده‌ی دیگر در پیراهن فعالیت چریکی افتاد . در سال ۱۳۵۱ با اتفاق نادر شایان، حسن رویناز عده‌ی دیگر گروهی چریکی تشکیل داده فعالیت بدکل نبردهای مسلحانه پرداختند . طولی نکشید که ناگزیر شد زندگی مخفی اختیار کند . آنگاه که نادر بشهادت رسید مرثیه ضمن نامه‌ای پدر در دادیده‌ی او که پس از مرگ فرزند خود جان او را گرفته بود و در بین چریکها از استرامی فوق الحاده برخوردار بود او هم " رفیق مادر " خوانده میگردید تا همین نوشت :

" رسم اینست که به محبوبترین کسان ندیده‌ی آن میدهند ، و من احساس فراوان فکر کرده‌ام برای یک رفیق بزرگوار به ندیده‌ی نایسته‌ی آن بتوانم به تنم و با خود گفته‌ام : " ابریشانی ، همیشه بخود ، و رفتاری ، فدائیکار جهانی ، آن همیشه نایسته باشی رفیق مادر ، با شهادت ترین رفیق را ، دوست بد آن میتوانی از قهرات خون خود دست خالی بپوشی ، روزی که در راه رفتاری توده‌ها آخرین شایسته را کردی ، و آنگاه که آخرین تیرت را در قلب دشمن نشاندن ، بران مادر بفرستی . شاید این سدیها آن باشد که جوانی آنرا بی سراسر به شایسته‌ترین رفیق تقدیم کنی . "

آرزوی خیلی زود فرا رسید . در هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۲ طی یک نبرد رود روویسا دشمن ، ولی بکلی نابرابر و نامتداول بیکر غرقه در خون شد .

آن برای مرثیه‌ی ما ارمغان خوبی به همراه داشت . در این سال برای نخستین بار در تاریخ ایران دختر پنجم منیره از اسیران زاده‌ی کرمانی به دیده‌ی اعدا ام بسته شد . روز سه‌شنبه این سال بود که زمین اعدا ام این اقتدار یافت که از خون زنی گلگون فرد .

چند ماه بعد ، در روز ۱ شهریور ۱۳۵۵ قاجمعه تشریف میگرد اعدا ام روحی آن شران بدست بخود ، اعدا ام شیک گردید .

روز ۲۹ آذر همان سال زهرا قاضی در میدان اعدا ام بخون خود در عقیدت شهادت رسان

۵۵ بیست و پنج زن و دختر بدست جادگان سازمان امنیت شهید شدند .

شیرینی که مادرین در این قیل از هر بزرگ نبرد میهنی ، اجتماعی و طبقاتی است ، چه

در عرصه‌ی ایران در برابر دستگاه فرمانروا وجه در عرصه‌ی جهانی در برابر امپریالیسم بین‌المللی در این نبرد باید با انقلابی ترین طبقه، پتو ده کثیر زحمتکشان متکی بود، باید در وهله اول به بیداری آنها و کشاندن آنها ب میدان نبرد کوشید و آنگاه میتوان در آغوش امواج این نبرد طبقاتی با اطمینان پشتا پرداخت و خود را در وسط کوسه مانعها تنها احساس نکرد. راه خاراگین انقلاب اجتماعی در جریان یک نبرد طبقاتی بزرگ تنها از طریق اتحاد همه نیروهای ملی و مشرقی و با حرکت آوردن انقلابی ترین طبقات جامعه میتواند با پیروزمندی طی شود.

مقابلا بزرگترین آفت هر انقلاب که ریشه‌ی آنرا موجود و آنرا مستعد فروریختن میکند تفرقه نیروهای است که در پایان رسانیدن موفقیت آمیز انقلاب نفع مشترك دارند. با توجه بهمین واقعیت است که حزب توده‌ی ایران از آغاز تشکیل خود این راه، راه متحد ساختن نیروهای انقلابی را برگزیده و در مدت سی و پنج سال عمر پرمخرا و در عین حال پرثمر خود یکدم از تکاپو در این راه باز نایستاده و پیوسته و مایای کلاسیک های مارکسیسم را به مثابه پایه فعالیت های خویش در مرکز کار خود قرار داده که حصول پیروزی در یک انقلاب اصیل کار عمومی توده هاست و پیروزی در گرو اتحاد عمل تمام نیروهای انقلابی و مشرقی است، مبارزانی که ارضیه محتوی شهیدان خلق را گرامی میدانند بساین راه وفادار خواهند بود.

سرود شهیدان

به فردا

به گلگشت جوانان ،
یاد ما را زنده دارید ، ای رفیقان !
که مادر ظلمت شب ،
زیر پال وحشی خفاش خون آشام ،
نشاندیم این نگین صبح روشن را ،
به روی پایه انگشتر فردا .
و خون ما ،

به سرخی گل لاله ،
به گرمی لب شیدار عاشق ،
به پاکی تن بیرنگ زاله ،
ریخت برد یوار هر کوجه .
ورنگی زد به خاک تشنه هر کوه .
و نقشی شد به فرش سنگی میدان هر شهیری .
و این است آن پرند نرم شکرگزی ،
که می بافید .
و این است آن گل آتش فروز شمعدانی ،
که در باغ بزرگ شهر میخندد
و این است آن لب لعل زنانی را ،
که می خواهید .
و بریزند ارواح ما ،
اندر سرود عشق جاویدتان .
و عشق ما ست لای برگهای هر کتابی را ،
که می خوانید .

شما ، یاران ! نمی دانید ؛
چه تنهایی تن رنجور ما را آب می کرد .
چه لبهایی به جای نقش خنده داغ می شد .

- و چه امید هایی در دل غرقاب خون ، نابود می گردید .
 ولی ما ، دیده ایم اندر شبان دهره خود :
 سرآزاد مردان را افزا ز چوبی دار .
 حصار ساکت زندان ،
 که در خود می فشارد نغمه های زندگانی را .
 و رنجی گانندرون کوره ی خود می گذارد ،
 آهن تنها
 طلسم پاسداران فسون هرگز نشد کارا .
 کسی از ما :
 نه پای از راه گردانید ،
 و نه در راه دشمن گام زد .

- و این صبحی که می خندد د بروی بامهاتان
- و این نوشی که می جوشد درون جامهاتان
- گواه ماست ، ای یاران !
 گواه پایمردی های ما .
 گواه عزم ما ، کز رزمها جانانه تر شد .

گل پولاد

بازای گزبه بتاز
بر سر همزه من ، کودک من ، خواهر من ،
بازای بوسه‌ی شلاق بیوس
گونه دختر من ،
داغ گذار

بر دل مادر من ،
ناشکون شود از داغ سیه روز سپید
تا که اشکی نچکد ، رحم بعیرد جاوید ،
باز بر نعش رفتان من ای دیو برقص
دسترنج همه یاران تو بتاراج ببر
شعله درد فتر آموختی هادرکش
باسم اسب تن شهر برآخته بکوب
هرچه خواهی بکن ای مست می بیگانه
تا تا تاگر رقص تو و بیثاب من
راز تلخی که ندانسته ، بداند اکنون ،

خون اگر نقش ستم بر رخ یاران بنوشت
خون گرمی که بهر چهره دوید
رنگ ترسی که ندید
سرمغور رفیقان که شکست ،
نشکسته است غمخواری که در اوست
گرچه دژخیم سر راه گرفت ،
ره فردا که نیست .
با هجوم تو و غارتگری شد آزاد ،
هر کتایی که تنش در قفس چوبین بود .
آشیانی ز رفیقان من ار سوخته شد ،
برگ آتش خور آتش در جان ،
برگ باد آور بر باد نشین ،
بیشتر شعله زند خانه پوشالی تو

دیدی آخر تو که در کشفکش نیرزه و چشم ،
برق چشمان رفیقان همه جا کور نمود ،
برق سرنیزه یاران تو را
گرچه یک اختر تابنده نبیند دیگر
سحری را که براه است براه
گرچه آن دختر بی چشم بدل می بیند ،
پس از این سایه چین خورده ای سیاهی پدر
لیک کور است تو را دیده امید هنوز
رونه در پهنه نیلی شب ملت من می دیدی
کاین همه اختر جاوید درخشنده که هست ،
پاسد از سحر است !

بازای گزبه خونخوار پتاز
روی این مزه سی سبز جوانی و نشاط
روی این سفره رنگین حیات
زیر و روکن همه هستی ها
کینه در کام زمینهای عطش کرده بیاش
چون ندانی که اگر خشم بر وی درونی

روی این دشت بزرگ
گل آن نیست گلی ، که درو بتوان کرد
کس نچیده است آتش
کس نه انباشته طوفان درمشت
هیچکس خوشه‌ی خورشید نکرده است درو
کوش میدار که باز از دل آن ویرانه
از بر خانه‌ی مخروبه صلح
از پس و سردر پنکسه‌ی کانون جوانان دلیر
از بن هر دل آشفته برآید آواز
ونه آواز ، سرود
بانگ بیناد جهانی بهتر
غرش فتح دگر باره سراینده و پراوانتر
که بر آن باد درود
آهن تنگه نباشد دل بیدار
که هست

گل پولادی در کام خطر یافته آب
نیست آن گل گل رویانی مهتاب پسند
نیست آن گل گل گلدانی برجوی نشین
هست این گل گرداب رو توفانرا
گل افروخته‌ی آتش خیز -
ریخت باران و تپه‌ی شد دل آن ابر کران
آسمان در دل خود زاد هزاران خورشید
روی که‌واره‌ی رنگینه کمان
هرچم صلح سپید •

مرگ در هر حالتی تلخ است ،
 اما من ،
 دوست تر دارم که چون از رو در آید مرگ
 در شی آرام ، چون شمع شوم خاموش . . .

لیک مرگ دیگری هم هست ؛
 درد ناک ، اما شگرف و سرکش و مغرور
 مرگ مردان ، مرگ درمیدان ،
 با طغیانهای طبل و شیون شیور*
 با صغیر تیر و برق تشنه شمشیر*
 غرقه در خون ، بیکری افتاده در زیر سم اسپان !

مرگ دیگر

وه ، چه شیرین است
 رنج بردن ،
 یا فشردن ،
 در ره یک آرزو مردانه مردن !
 و ندر امید بزرگ خویش ،
 با سرود زندگی بر لب ،
 جان سپردن !

آه ، اگر باید
 زندگانی را بخون خویش رنگ آرزو بخشید ،
 و بخون خویش نقش صبرت دلخواه زد بر پرده امید ،
 من بجان و دل پذیرای شوم این مرگ خونین را !

آنها که مرده اند نمردند ،
از ماکسی نمردند رآنروز
دشمن نمود آنها همه بیداد ،
اما نشد از آنها همه بیروز .

خونها ، بسی بروی زمین ریخت ،
بسی آرزو بسینه درون مرد .
بسیار کشته شد ز رفیقان ،
دشمن ولی شکست ز ما خورد .

هنگام بازگشت درینا !
از جمع مانبودتنی چند
چندین نفر ز جمع رفیقان ،
هنگام بازگشت نبودند .

آنها به تیر دشمن خونریز ،
از پاد رأمدند سرافراز .
تادر مسیر خویش نویسند ،
باخون سرخ قام یکی راز .

رازی که ایست داد ، بتاریخ ،
" تاریخ رنج بردن انسان " .
بگشود شاهراه جدیدی
در پیتر پای خلق پریشان .

آری بخون سرخ نوشتند
آنروز راز خویشتن آنها
زین رو نمرد ، اندو نمیرند ،
از ماکسی نمردند رآنجا .

آنها که مرده اند

لب رازدار من

آن لب که بوسه زد علم خشم توده را
شلاق جور نشنودش ناله ها و راز
بر این لب کبود ، خموشی است پایدار
تا روز رختخیز که گردد دو باره باز .

بگذر تو ای فریب و بگوشم دگرخوان
از تلخی شکجه و شیرینی نجات
از بوسه های مادر و دلجویی پدر
از خنده های کودکم آن غنچه حیات .

بگذر تو ای فریب و بدر پرده ی دروغ
آغوش مادری نبود جای خائنین
بر چمبره سیاه و گنجهکار یک پدر
فرزند جای خنده زند مشت آهنین .

عمیان خاموشی که بکار است راه ماست
سر باز این وظیفه لب راز دار من
خلقی گرسنه هر شبه خمید بشام نار
اندر امید دیدن می شب زند دار من .

قد رسای دار اگر در نبرد ما
ز انبوه نعش مردم بیدار خم شود
یکدم گمان بر که ز طغیان این سکوت
موجی فونشیند و این خشم کم شود .

بس ای لب شکسته که فدای قهرمان
درد امن سکوت تو پرورد میشود
خونین شو و دریده شو اما بیاد دار
آینده ؛ ملالی گسترده می شود !

بشکن تنم ، شکجه محال است زبرد
رازی تو بشنوی زمین و شرهان من
بشکن تنم که بشکنم آخر من این سکوت
پیمان زندگی است سپرده لبان من

خنده شاه

شاه می خواهد بخندد
شاه می خواهد بخندد
گوش دارید ای رفیقان !
زیر طاق معبد بشکسته‌ی بت *
انتم کاس خنده‌ی شومی بپیچید *
در فضا غلطان شود آرای دردی *
مرگه بال و پر گشاید بر فراز جان خلقی *
اشکها آندین کند رخساره هارا *
سینه‌ها درهم بریزد *
دیدم هادرخون نشیند *
شهر در تاریکی غم خانه گیرد
ملتی گریان شود * سرنیزه‌ها سرها شکافد *
جز چنگاچاک سم اسبان و تیغ نرفته باران *
کس صدایی بر نیارد
شاه می خواهد بخندد

شاه می خواهد بخندد * لیک خلق زنده من *
خنده هارا بشکند در کام و ناکاش نماید *
زهر در جاش نماید *
دختر خشم گران ملتی را
پیش چشمانش گشاید *
کینه هارا باز گوید *
همچو دریا حج گیرد تا فراز شانه اش *
چشم در چشمان خاشن دوزد و حق را بگوید
بسانگه بود آرد بمردی *
مرگه بر جلاد خاشن *
مرگه بر دژخیم دشمن خواهد بد دل *
داغ نفرت بر جبین وی بکوبد *

قهرمانان ره آزاد مردی !
 کز زبان ملتی نریاد خشم آتشین را
 از پس سرنیزه‌ی خونین نوح پامداران ،
 دست از جان شسته بیکوبید بر مغز ستمگر ،
 پیش آرید اینک آن پیشانی مغرور خود را
 با سرود زندگانی ، بانوای شادمانی
 تان نشان افتخار ملت آزاد ، ام را
 زینت افزای سر پرشورتان سازم و تیغان !
 کل بریزم برد هائی کز دل من حرف گوید ،
 غرق اندر بوسه سازم دید می پر باوتانرا ،
 زین همه مرد انگل الهام گیرم ، توشه گیرم
 قهرمانیها فرا گیرم ز همراهان پردل .

ای تبه کار سیه دل !
 چنگ و دندان را فرو کنی !
 سر به لاک خود فرو بر !
 آتش عصیان ماگر شعله گیرد ،
 در نوردد کاخها را ،
 زنگه روگه آید بگوشت ،
 نیست ما باشد اینک
 خلق می خواهد بخندد ،
 خلق می خواهد بخندد .

آنها سه تن بودند

اینجا بیزیرخاک
آرام و بی صدا
از کارمانده است ، سه قلب پراز امید
خفته است دیدگان سه سیمای نورسید
اینجا ، در این مزار
در زیرخاک سرد ،
ناگفته رازهای نهان مرد ، روی لب
آهنگ عشق و زمزمه کنگ نیمه شب
مانده است ناتمام .
اینجا ، در این سکوت ،
در برکهای زرد ،
که دامان همی کشند ،
چون روح گمشده بسراشیب گورها ،
همراه بانگ شیون خابوش باد سرد
می افکند طنین :
لالای مادری که گمان می کند هنوز
رفته است نوجوان عزیزش بخواب خوش .

اینجا خواب ناز فرورفته "مصطفی"
اینجا فرو تپیده دل گرم "قندچین"
اینجا "شریعت رضوی" بسته دیدگان
اینجا بزیرخاک ، نهان قلب ملت است
اینجا ، در این مکان ، سه گل خون شکفته است
فرزند خلق در دل این گور خفته است
و آن خلق بی شکست ،

با خون سرخ خویش ،

اینجا ، در این مزار نوشته است یادگار !
اینجا ، بزیر سایه سرنیزه های سرد ،

نورس جوانه ها ،

کز بوستان خلق ،

بادست دشمنان بشکسته است ساقشان ،

خوش آرمیده اند همه در کنار هم .

آنها سه تن بدند ،

سه شاخ از سه بوستان ،

اینجا سه تن ، سه رنج ، سه امید گمشده

آرام خفته اند .

اینجا ، میان پنجه دریای پر موج ،

در زیر آبر تار ،

اندر غمیو رعد ،

همراه باد و برق ،

روزی ، دمی ، سه قطره شفاف و تابناک

آرام در دل مداف زندگی چکید ،

تا آورد بیبار

روز دیگر سه گوهر بر بار افتخار ،

آنها سه تن بدند و جو بسیار دیگران

هرشتند پایه پهنه دنیای بیگوان

اما زمان مرگ

آنها سه تن بدند که مردند قهرمان !

آنها سه تن بدند که ماندند جاودان !

پس از من شاعری آید

پس از من شاعری آید ،
که اشکی را که من در چشمم رنج افروختم ، خواهد سترد .
پس از من شاعری آید ،
که قدر ناله هایی را که گستردم نپیداند ، گلوی خمه های درد را خواهد فشرد .
پس از من شاعری آید ،
نه در کوهواره نرم سخنهایم ، شنیده لای لای من ، که پیوند طلایی دارد او با من .
و این پیوند روشن قنبره های شمرهای بیکران ماست ، ولی
بیگانه ام با او ،
غریب است او برای من ، واو زیبای شمرم بکنج موزه اندازد .

پس از من شاعری آید ،
 که شعر او بهار بارور در سینه اندوزد •
 نمی انگیزدش رقص شکوفه های شوم شاخه‌ی سبز •
 که چشمانش نمی پیوید سکوت ساحل تاریک را چون دیده فانوس ،
 و او شعری برای رنج یک حسرت ، که بر آشکی است آویزان ، نمی سازد •
 پس از من شاعری آید ،
 که میخندند اشعارش ، که می پیوند آواهای خود رویش ،
 چو عطر سایه دار و دیرمان یک گل نارنج ،
 که می رویند الحانتش غبار کاروانسهای قرون در دو خاموشی •
 پس از من شاعری آید ،
 که رنگی تازه دارد جمبه رنگه او ،
 ز دایه صورت خاکستر از کانون آتشیهای گرم خاطر فردا ،
 زند بر نقش خونین ستم رنگ فراوشی •
 پس از من شاعری آید ،
 که طوفان رانی خواهد ،
 نمی جوید امیدی را درون یک مدف در قعر دریا ،
 نمی شوید موج اشک چشم آرزویش را •
 پس از من شاعری آید ،
 که می روید بساط شعرهای من ،
 که می گوید همه گلنهای روح من ،
 نمی گوید بخود زیبایی پیر ، نگاه جستجویش را •
 پس از من شاعری آید ،
 که با چشم ندارد آشنایی ، آسانسهای خیال او ،
 و او شاید نداند ، میگذشت جوانی را ز لبهای جهان من •
 و او شاید نداند ، غنچه های عمرنا سیراب من ، بشکفته در گامش •
 و یا شاید نداند ، در سحرگاه ورودش ، همچو شب من رنگ خواهم باخت •
 پس از من شاعری آید ،
 که من لبهای او را در همان شعرهای خویش میبوسم ،
 اگر چه او نخواهد ریخت ، اشکی بر مزار من ،
 من او را در میان اشک و خون خلق میجویم •
 و من او را درون یک سرود فتح خواهم ساخت •

.....

بشنو ای جلاد

و مپوشان چهره بادستان خون آلود !

میشتا سندیت بدمد نقش و نشان مردم

میدرخشد زهر برق چکمه های تو

لکه های خون دامگیر !

و بکوه و دشت پیچیده است

نام ننگین تو باهر مرده باد خلق کینفرخواه !

و بچامانده است ،

ازخون شهیدان ،

برسواد سنگفرش راه

نقش يك فریاد :

ای جلاد

ننگت باد !

Память мучеников

Das Andenken an den Märtyrer

Une memoire sur les martyrs

Memorial of the martyrs

In memoria dei caduti

by
Kuhim Nassar

Judeh Publishing Centre
Takman P.O. 49034
10026 Stockholm 49
Sweden

163

یادنامه شهیدان

رحیم ناسور

چاپ جدید شامل یک « پی افزود »

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)